



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

باید شیعیان بشوند

حکایت زیبای شیعه شدن
ملا محمد شریف زاهدی

مجمع جهانی شیعه شناسی

ملا محمد شریف زاهدی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

باید شیعه می شدم

نویسنده:

محمد شریف زاهدی

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	باید شیعه می شدم
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۴	فهرست
۱۸	مقدمه استاد انصاری بویراحمدی
۲۴	مقدمه ی مؤلف
۲۶	سیستان و بلوچستان در گذشته
۲۷	سیستان و بلوچستان در حال حاضر
۲۸	سیستان و بلوچستان در آینده
۳۲	فصل اول: زندگی نامه
۳۲	اشاره
۳۴	دوران کودکی
۳۸	ورود به مکتب خانه ی مولوی حیدر
۴۲	ورود به حوزه بحرالعلوم نیکشهر
۴۶	ادامه ی تحصیل در حوزه علمیه ی عربیه ی چابهار
۵۰	حضور در همایش ختم صحیح بخاری در زاهدان
۵۴	جرقه ی هدایت
۶۲	آغاز تحقیق درباره ی مذهب شیعه
۶۶	اعزام به میناب و تکمیل شدن تحقیقات
۷۲	هدایت به مکتب اهل بیت(علیه السلام)
۷۸	سفر به بلوچستان و تهدید شدن به قتل
۸۶	بازگشت به میناب و ازدواج مجدد
۸۸	سکونت در شهر مقدس قم، حرم اهل بیت(ع)

- ۹۲ ----- اهل تسنن چه می گویند؟
- ۹۲ ----- مذهب اهل بیت(ع) چه می گوید؟
- ۹۴ ----- سؤال: چرا شما از مذهب آبا و اجدادی خود دست برداشته، مذهب شیعه را اختیار کرده اید؟ و اساساً آیا تغییر مذهب صحیح است؟
- ۱۰۲ ----- سؤال: نوع برخورد علمای اهل تسنن و شیعه با کسانی که به مذهب دیگری می گروند، چیست؟
- ۱۱۰ ----- سؤال: مولوی ها بعد از شیعه شدنشان چه واکنشی نشان دادند؟ و احتمال می دهید در ادامه چه بگویند؟
- ۱۱۲ ----- سؤال: مهم ترین آیاتی که در قرآن حقانیت اهل بیت(ع) و ولایت آنان را اثبات می کنند، کدام آیات هستند؟
- ۱۱۲ ----- اشاره
- ۱۱۲ ----- ۱. آیه ی مبارکه ی تطهیر
- ۱۱۸ ----- ۲. آیه ی مباحله
- ۱۲۱ ----- ۳. آیه ی خیر البریه
- ۱۲۵ ----- ۴. آیه ی ولایت
- ۱۲۵ ----- آیه ی ولایت:
- ۱۲۹ ----- ۵. آیه ی اولی الامر
- ۱۲۹ ----- ۲. آیه ی اولی الامر:
- ۱۲۹ ----- اشاره
- ۱۳۱ ----- حدیث «خلفائی اثنا عشر»
- ۱۳۳ ----- احادیث «اثنا عشر»
- ۱۴۲ ----- حدیث غدیر
- ۱۵۸ ----- سؤال: چه عواملی باعث شد تا صحابه زیر بار خلافت حضرت علی نرفتند؟ (با وجود این که پیامبر در روز غدیر خم حضرت علی را به عنوان جانشین خود معرفی نمود.)
- ۱۵۸ ----- اشاره
- ۱۵۸ ----- ۱. سست بودن ایمان برخی از صحابه به پیامبر(ص)
- ۱۵۹ ----- ۲. اجتهادی عمل کردن برخی از صحابه
- ۱۶۴ ----- ۳. حقد و کینه نسبت به علی(ع)
- ۱۶۴ ----- ۴. عدالت علی(ع)
- ۱۶۷ ----- بررسی مسأله ی مهدویت از دیدگاه اهل تسنن

۱۷۹ کتاب نامه

۱۸۳ درباره مرکز

باید شیعه می شدم

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: باید شیعه می شدم: حکایت زیبای شیعه شدن/محمد شریف زاهدی.

مشخصات نشر: قم: آشیانه مهر، مجتمعی جهانی شیعه شناسی ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۱۳۶ ص.

فروست: مجتمعی جهانی شیعه شناسی ۴۲.

وضعیت فهرست نویسی: در انتظار فهرست نویسی (اطلاعات ثبت).

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۴۴۳۷۶

ص: ۱

اشاره

تصویر دارد

حکایت زیبای شیعه شدن

ملا محمد شریف زاهدی

از علمای اهل تسنن

نام کتاب: باید شیعه می شدم

مؤلف: ملا محمد شریف زاهدی

تنظیم و ترتیب: محمد هادی حیدری نسب

ویراست علمی: خلیل بخشی زاده

امور فنی / تنظیم و طرح جلد: علی اکبر رشیدی گلروئی

صفحه آرای: ... محمد ابراهیم ناظری

تعداد صفحات: ۱۶۸ ص

نوبت چاپ: دوم / ۱۳۹۲

ناشر: آشیانه مهر

چاپ: گلها

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد

قیمت (گالینگور): ۷۰۰۰ تومان

قیمت (شومیز): ۵۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۱۸-۲

کلیه حقوق محفوظ است.

ص: ۴

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی ۱۱

مقدمه ی مؤلف ۱۷

سیستان و بلوچستان در گذشته ۱۹

سیستان و بلوچستان در حال حاضر ۲۰

سیستان و بلوچستان در آینده ۲۱

فصل اول: زندگی نامه / ۲۵

دوران کودکی ۲۷

ورود به مکتب خانه ی مولوی حیدر ۳۱

ورود به حوزه بحرالعلوم نیکشهر ۳۵

ادامه ی تحصیل در حوزه علمیه ی عربیه ی چابهار ۳۹

حضور در همایش ختم صحیح بخاری در زاهدان ۴۳

جرقه ی هدایت ۴۷

آغاز تحقیق درباره ی مذهب شیعه ۵۵

اعزام به میناب و تکمیل شدن تحقیقات ۵۹

هدایت به مکتب اهل بیت (ع) ۶۵

سفر به بلوچستان و تهدید شدن به قتل ۷۱

ص: ۷

بازگشت به میناب و ازدواج مجدد ۷۹

سکونت در شهر مقدس قم، حرم اهل بیت (ع) ۸۱

فصل دوم: مصاحبه با آقای زاهدی / ۸۵

اهل تسنن چه می گویند؟ ۸۵

مذهب اهل بیت (ع) چه می گوید؟ ۸۵

سؤال: چرا شما از مذهب آبا و اجدادی خود دست برداشته، مذهب شیعه را اختیار کرده اید؟ و اساساً آیا تغییر مذهب صحیح است؟ ۸۷

سؤال: نوع برخورد علمای اهل تسنن و شیعه با کسانی که به مذهب دیگری می گروند، چیست؟ ۹۵

سؤال: مولوی ها بعد از شیعه شدنشان چه واکنشی نشان دادند؟ و احتمال می دهید در ادامه

چه بگویند؟ ۱۰۱

سؤال: مهم ترین آیاتی که در قرآن حقانیت اهل بیت^ع و ولایت آنان را اثبات می کنند، کدام آیات هستند؟ ۱۰۳

۱. آیه ی مبارکه ی تطهیر ۱۰۳

۲. آیه ی مباحله ۱۰۹

۳. آیه ی خیر البریه ۱۱۲

۴. آیه ی ولایت ۱۱۶

۵. آیه ی اولی الامر ۱۲۰

حدیث «خلفائی اثنا عشر» ۱۲۲

احادیث «اثنا عشر» ۱۲۴

حدیث غدیر ۱۳۳

ص: ۸

سؤال: چه عواملی باعث شد تا صحابه زیر بار خلافت حضرت علی نرفتند؟ (با وجود این که پیامبر در روز غدیر خم حضرت علی(ع) را به عنوان جانشین خود معرفی نمود) ۱۴۵

۱. سست بودن ایمان برخی از صحابه به پیامبر(ص) ۱۴۵

۲. اجتهادی عمل کردن برخی از صحابه ۱۴۶

۳. حقد و کینه نسبت به علی(ع) ۱۵۰

۴. عدالت علی(ع) ۱۵۰

بررسی مسأله ی مهدویت از دیدگاه اهل تسنن ۱۵۳

کتاب نامه ۱۶۵

ص: ۹

حمد و سپاس بی حد و حصر مخصوص ذات اقدس حضرت احدیت است.

سلام و درود فراوان خالق و خلاق، نثار پاکیزه گوهر آسمان عصمت، بزرگ هادی الاهی، پیامبر اعظم | و اهل بیت اطهرش (ع) باد.

قال رسول الله (ص): «يا عليّ، لو أنّ عبيداً عبيد الله عزّوجلّ مثل ما أقام نوح في قومه و كان له مثل أحد ذهباً فأنفقه في سبيل الله و ميّد في عمره حتّى حجّ ألف عام على قدميه ثمّ قتل بين الصفا و المروه مظلوماً ثمّ لم يوالك يا عليّ لم يشم رائحة الجنة و لم يدخلها».

پیامبر خدا | فرمود: «یا علی! هر گاه بنده ای خدای عزوجل را بندگی کند، مانند آنچه نوح (ع) در میان قومش بود و

برایش همانند کوه أحد طلا بوده باشد و آن را در راه خدا انفاق کند و عمرش به قدری طولانی شود تا هزار مرتبه با پای پیاده به حج مشرف شود سپس میان صفا و مروه مظلومانه شهید گردد، آن گاه ولایت تو را نداشته باشد، یا علی! بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد و داخل بهشت نخواهد شد».(۱)

ص: ۱۱

- ۱- ۱. علامه خوارزمی، مقتل الحسين (ع)، ج ۱، ص ۶۹؛ ۲. علامه خوارزمی، مناقب، ص ۳۸ و ۶۷، چاپ قم، جامعه مدرسین؛ ۳. ابن عساکر، ترجمه امام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۱، ص ۷۶، چاپ بیروت؛ ۴. شیخ سلیمان حنفی، ینایع الموده، ص ۲۵۲، چاپ اسلامبول و ج ۲، ص ۷۶، چاپ بیروت؛ ۵. علامه ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۱۹، چاپ بیروت و ج ۶، ص ۲۲۴، چاپ جدید؛ ۶. شافعی همدانی، موده القری، ص ۶۴، چاپ لاهور؛ ۷. علامه کشفی ترمذی، مناقب مرتضویه، ص ۹۵، چاپ بمبئی؛ ۸. سیوطی، ذیل اللثالی، ص ۶۱؛ ۹. مناقب ابن مردویه، ص ۷۳؛ ۱۰. بدخشی، مفتاح النجا، ص ۶۴؛ ۱۱. امر تسری، ارجح المطالب، ص ۵۲۱؛ ۱۲. ابن حسنویه، در بحر المناقب، ص ۵۸؛ ۱۳. دیلمی، فردوس الاخبار، ج ۳، ص ۴۱۹؛ ۱۴. علامه اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۳۶؛ ۱۵. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۱۹۸؛ ۱۶. سید محمد هادی میلانی، قادتنا کیف نعرفهم، ج ۱، ص ۱۷۴، چاپ بیروت؛ ۱۷. مقدس اردبیلی، حدیقه الشیعہ، ص ۲۰۷، چاپ تهران؛ ۱۸. طبرسی نوری، کفایه الموحدين، ج ۲، ص ۳۷۸؛ ۱۹. مرعشی نجفی، ملحقات احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۱۸۳؛ ۲۰. ابی جعفر طبری، بشاره المصطفی، ص ۹۴ و ۱۵۳، چاپ جدید؛ ۲۱. علی محمد علی دخیل، ثواب الاعمال و عقابها، ص ۵۸۶، چاپ بیروت؛ ۲۲. علامه امینی، الغدير، ج ۲، ص ۳۰۲، چاپ بیروت؛ ۲۳. سید محمد مهدی موسوی، طوابع الانوار، ص ۱۵۶؛ ۲۴. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۱۹۴، و ج ۳۹، ص ۲۰۸، چاپ بیروت؛ ۲۵. علامه حلی، کشف الیقین، ص ۲۲۶؛ ۲۶. تستری، احقاق الحق، ج ۷، ص ۱۷۷؛ ۲۷. خوبی، علی امام البرره، ج ۱، ص ۱۵۴؛ ۲۸. بیاضی، الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۴۹، چاپ مکتبه المرتضویه.

آن گاه که عقل گرایان و آزاد اندیشان به دنبال کشف حقایق می روند و در لابه لای تاریخ به تحقیق و بررسی می پردازند، در بین تمام ادیان الهی اسلام را به عنوان دین برتر و کامل تر انتخاب می نمایند. اصول، فروع و پایه های اجتماعی، سیاسی، دینی، فرهنگی و اخلاقی اسلام، چنان عمیق و استوار است که با اندکی تأمل و تفحص قابل درک و تحسین برانگیز است.

در این میان نکته قابل تأمل و حایز اهمیت آن است که اسلام راستین و حقیقی در کدام یک از فرقه های اسلامی تجلی یافته؟ کدام یک می تواند آئینه تمام نمای اسلام باشد؟ کدام مکتب است که به صورت عینی و عملی به آیات قرآن و احادیث نبوی پایبند است؟ هر مسلمان هوشمندی مشتاق است تا دریابد

ص: ۱۲

که آیا حقیقت اسلام و سیره و سنت واقعی رسول اعظم | به مکتب خلفا نزدیک تر است یا به مکتب اهل بیت (ع)؟

پیامبر اسلام | فرمود:

«لتفترقن امتی علی ثلاث وسبعین فرقه واحده فی الجنه واثنان وسبعون فی النار» (۱).

هر گاه مسلمان منصف و حتی غیر مسلمان پژوهشگر و متبعی به تاریخ اسلام مراجعه کند و به دنبال کشف حقیقت باشد، به راحتی تشخیص می دهد که آیا معاویه و یزید و... بر حق اند، یا علی و حسن و حسین و دیگر اهل بیت پیامبر (ع). آنگاه که عقل گرایان به آموزه های اسلامی و معارف غنی آن توجه می نمایند، در می یابند که کدام مکتب عدالت گستر، ظلم ستیز، مبارز، حق جو و پیرو واقعی ثقلین سفارش شده از جانب رسول خداست. مگر نه این است که مسلمان مکلف است ملاک عمل و مبانی اصول اعتقادی خود را با عنایت به ادله ی موجود در اسلام اصیل و تمسک به آیات قرآن، سیره و سنت پیامبر اسلام | به دست آورد؟ به یقین کسی یافت نمی شود که بتواند به اسلام نظر افکند اما آیات ولایت و امام (۲) را در قرآن نادیده بگیرد. مسلم آن است که

ص: ۱۳

۱- سنن ابی ماجه، باب فتراق الامه.

۲- (الف آیه ی ولایت: {إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُتِمُّونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (مائده/۵۵)
(ب) آیه ی اطاعت: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ} (نساء/۵۹) (ج) آیه ی صادقین: {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ} (توبه/۱۱۹) (د) آیه ی اكمال: {الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا} (مائده/۳) (هـ) آیه ی ابلاغ: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُرْكًا مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ} (مائده/۶۷) (و) آیه ی مباهله: {فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلِ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ} (آل عمران/۶۱) (ز) آیه ی مودت: {قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ} (شوری/۲۳) (ح) آیه ی خیر البریه: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ} (بینه/۷) (ط) آیه ی تطهیر: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلِي الْعَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا} (احزاب/۳۳) (ی) آیه ی انذار: {إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ} (رعد/۷)

هیچ کس خود را مسلمان واقعی نمی داند مگر آن که دیدگاهی الهام گرفته از پیامبر اسلام | داشته، حق گرایی را پیشه خود نموده و با پرهیز از افراط و تفریط، اساس اسلام را مبنای عملکرد خویش قرار دهد. بازشناسی، بازگویی و تحلیل آگاهانه، مستند و مستدل در مبنای عقیدتی و کلامی اسلام سرفصل های جدیدی را در مورد حقانیت مکتب تشیع می گشاید. در صورتی که محقق و جستجوگر؛ منصف، دارای دیدگاهی برخوردار از اطلاعات وسیع و تحقیقات عمیق و دقیق باشد، ادله ی عقلی و نقلی فراوانی بدست می آورد که مکتب تشیع همان اسلام اصیل و بی انحراف است. به همین دلیل معروف ترین اصحاب رسول الله | به تشیع و خلافت بلافصل علی (ع) اعتقاد راسخ داشتند. (۱)

ص: ۱۴

۱- سید علی خان شیرازی در الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۴۱؛ اصحاب پیامبر اعظم | معتقد به تشیع را چنین نام می برد: «ابوطالب، عباس بن عبدالمطلب، عبدالله بن عباس، فضل بن عباس، عبیدالله بن عباس، قثم بن عباس، عبدالرحمن بن عباس، تمام بن عباس، عقیل بن ابی طالب، ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب، نوفل بن حارث بن عبدالمطلب، عبدالله بن زبیر بن عبدالمطلب، عبدالله بن جعفر، عون بن جعفر، محمد بن جعفر، ربیع بن حارث بن عبدالمطلب، عباس بن عتب بن ابی لهب، عبدالمطلب بن ربیع، حارث بن عبدالمطلب، جعفر بن ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب، عمر بن ابی سلمه، سلمان فارسی، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خزیمه بن ثابت، ابویوب انصاری، ابوالهیشم مالک بن تیهان، ابی بن کعب، سعد بن عباد، قیس بن سعد، سعد بن عباد، ابوقتاده انصاری، عدی بن حاتم، عباد بن صامت، بلال بن رباح، ابوالحمر، ابورافع، هاشم بن عتب بن ابی وقاص، عثمان بن حنیف، سهل بن حنیف، حکیم بن جبلة العدوی، خالد بن سعید بن عاص، ولید بن جابر بن طلیم الطائی، سعد بن مالک بن سنان، براء بن مالک انصاری، ابن حصیب اسلمی، کعب بن عمرو انصاری، رفاعه بن رافع انصاری، مالک بن ربیع ساعدی، عقبه بن عمر بن ثعلبه انصاری، هند بن ابی هاله تمیمی، جعده بن هبیره، ابوعمره انصاری، مسعود بن اوس، نضله بن عبیده، برزه اسلمی، مرداس بن مالک اسلمی، مسور بن شداد فهری، عبدالله بن بدیل الخزاعی، حجر بن عدی الکندی، عمرو بن الحکم الخزاعی، اسامه بن زید، ابولیلی انصاری، زید بن ارقم و براء بن عازب اوسی».

حس حقیقت جویی و آرمان خواهی مولوی زاهدی وی را به تحقیقات وسیع، گسترده و دامنه دار کشاند. آن قدر پرسید و جستجو کرد و به رفع شبهه پرداخت تا این که بالاخره با عبور از تزلزل و بدست آوردن جواب حقیقی یک سلسله مجهولات، در عمل به یقین و ایمان رسید. او با الهام از قرآن کریم که می فرماید: ﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (۱)

«و کسانی که در راه ما جهاد و کوشش کنند، البته ما آن ها را به راه ایمان هدایت خواهیم کرد...» جهاد گرانه تلاش نمود تا اعتقاداتش را از منابع متقن،

معتبر و موثق، گرفته و با پیروی و تبعیت از قول احسن، (۲)

مصدق آیه شریفه ی ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾ (۳)

«آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده و آنان خردمندان صاحبان مغز و عقلند» گردد.

ص: ۱۵

۱- عنکبوت / ۶۹.

۲- ﴿الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ﴾ (زمر / ۱۸)

۳- زمر / ۱۸.

اکنون نیز تحقیقات گسترده و منصفانه ی دانشمند جوان، جناب آقای مولوی محمد شریف زاهدی در مورد اصالت و حقانیت فرقه ی ناجیه و اسلام اصیل، نور ولایت امیر المؤمنین امام علی (ع) و اهل بیت اطهر پیامبر اسلام | را در قلب مبارک ایشان تابانده و با نادیده گرفتن مصلحت اندیشی های کوچک و بزرگ به صراحت و به صورت علنی و به صورت شجاعانه به خیل عظیم پیروان خلافت بلافصل رسول اعظم | پیوسته است. اثر حاضر حاصل بخشی از تحقیقات، خاطرات ارزشمند، خواندنی و ماجرای زیبای شیعه شدن ایشان است که توسط دوست وی حضرت حجت الاسلام و المسلمین جناب آقای «شیخ هادی حیدری نسب» تدوین گردیده است. جزاه الله عن الاسلام اجرا.

امید آن که خوانندگان عزیز از مطالعه آن بهره ی علمی و معنوی فراوانی نصیب خویش گردانند.

کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجرا، ادام الله ظلّه و دامت افاضاته و السّلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن أبی طالب (ع) فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و العاقبه للمتقين و الصلاه و السلام على اشرف الانبياء والمرسلين وعلى اهل بيته الطيبين الطاهرين.

قال الله الحكيم في محكم كتابه:

{الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ} (١)

قال النبي: «من قال لا اله الا الله فهو مسلم دمه حرام، ماله حرام، عرضه حرام...».

خدا را شاکرم که پس از سال ها تحصیل در حوزه های علمیه اهل تسنن بلوچستان و تبلیغ در مراکز تبلیغی آنها و پس از سه سال امامت جمعه و تدریس، با عنایت سرور جوانان بهشت و چراغ هدایت و کشتی نجات، امام حسین (ع) مرا به حقیقت اسلام راهنمایی نمود.

ص: ۱۷

این جانب مرادبخش زاهدی معروف به محمد شریف زاهدی فرزند شهدا، در سال ۱۳۵۷ هجری شمسی (سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران) در روستای کوچینگ شهرستان نیک شهر و در خانواده ای پیرو مذهب ابوحنیفه متولد شدم.

پدر و مادرم از تولد من بسیار خوشحال شدند و علاقه ی فراوانی به من داشتند زیرا نخستین فرزند خانواده بودم. اما این خوشحالی دوام نیاورد و هنوز چند ماهی از تولد من نگذشته بود که دچار بیماری سختی شدم تا آنجا که همگی از ادامه ی حیات من ناامید شدند. پدر و مادرم با وجود فقر شدید و نبود امکانات درمانی مناسب، با مشقت و سختی فراوان مرا برای معالجه به چابهار و زاهدان بردند، ولی مؤثر واقع نشد و دکترها جوابم کردند. حتی عمویم به پدر و مادرم می گفت: این بچه می میرد این قدر برایش زحمت نکشید و به او دل نبندید؛ او را رها کنید تا خودش بمیرد.

اما پدر و مادرم ناامید نشدند و آدرس یک حکیم و طبیب سنتی را که ساکن چابهار بود گرفتند و مرا برای معالجه به آن جا بردند. حکیم پس از بررسی شرایط جسمی من گفت: راه نجات کودک شما این است که در کنار ساحل گودالی کنده، او را از نوک انگشتان پا تا گردن در آن بگذارید و گودال را از ماسه های ساحل پر کنید؛ پس از مدتی بچه را از بین ماسه ها بیرون آورید تا ان شاءالله خوب شود.

پدرم به امید بهبود تنها فرزندش با دقت تمام به دستور طبیب عمل کرد و به صورت معجزه آسایی حالم بهتر شد و پس از چند روز به حالت طبیعی برگشتم.

آری! شهرستان چابهار برای من و دیگران خاطره ای ماندگار شد، زیرا خداوند متعال در آن شهر، دو مرتبه مرا از مرگ حتمی نجات داد؛ مرگ نخست: مرگ ظاهری و جسمی بود که به حیات مادی بازگشتم.

مرگ دوم: مرگ جاهلی روحی بود که خداوند متعال مرا به حیات معنوی رهنمود ساخت و هدایت کرد که شرح آن را در ادامه ی کتاب بیان خواهم کرد. توضیح این نکته لازم است که در کتب معتبر اهل تسنن، روایتی از پیامبر اکرم | با عبارات مختلفی نقل شده که فرمودند: «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً» (۱) کسی که بمیرد و بیعت کسی به گردنش نباشد به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

من کسی بودم که مدت ۲۵ سال به دور از حیات معنوی و بدون شناخت امام زمان خود - گرچه حیاتی ظاهری داشتم - در مرگی معنوی و جاهلی غوطه ور بودم.

سیستان و بلوچستان در گذشته

سیستان و بلوچستان در جنوب شرقی ایران واقع شده و طبق سرشماری سال ۱۳۸۸ حدود ۲۵۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد. شهرستان نیکشهر در جنوب غربی استان واقع شده و جمعیت آن حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر می باشد.

ص: ۱۹

۱- صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۷۸. مَنْ مَاتَ بغيرِ إمامٍ مَاتَ مَيْتَةً جَاهِلِيَّةً. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶. مَنْ مَاتَ لَيْسَ عَلَيْهِ إمامٍ فَمَيْتَةً جَاهِلِيَّةً. المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۱۰، ص ۲۹۸.

از شواهد و قرائن فراوان به دست می آید که بیشتر جمعیت سیستان و بلوچستان در گذشته پیرو مذهب اهل بیت (ع) و شیعه مذهب بوده اند، اما در دهه های اخیر جمعیت استان به نفع اهل تسنن غلبه پیدا کرده است؛ زیرا سال های متمادی قبل از پیروزی انقلاب که علمای شیعه مشغول مبارزه با رژیم شاهنشاهی بودند، فرصتی پیدا نشد که به منطقه ی محروم سیستان و بلوچستان توجه فرهنگی شود. از سوی دیگر بازبودن مرزهای استان و هم جواری با کشورهای افغانستان و پاکستان باعث شد تا علمای اهل تسنن این دو کشور و نیز کشور هند به ایران بیایند و جماعت تبلیغی فراوانی به منطقه اعزام کنند و به تبلیغ عقاید اهل تسنن بپردازند تا آنجا که مذهب اهل تسنن را در این منطقه ترویج دادند. امروز آثار فراوانی از زیارتگاه های شیعه در استان یافت می شود که نشان دهنده ی اعتقاد عموم مردم به این مذهب در گذشته بوده است. هم چنین بسیاری از شهروندان مسن و کهن سال منطقه هنوز هم در خاطره ی خود اعتقاد به مذهب تشیع را داشته و به ائمه ی اطهار (ع) و مولا- علی (ع) متوسل می شوند.

سیستان و بلوچستان در حال حاضر

امروزه به برکت انقلاب اسلامی، استان محروم سیستان و بلوچستان با سرعت به سمت آبادانی و پیشرفت حرکت می کند و سیاست نظام در جهت محرومیت زدایی از این استان است. از نظر فرهنگی و مذهبی، اهل تسنن استان در آزادی کامل هستند و به راحتی می توانند برنامه های مذهبی خود را اجرا نمایند که این امر در هیچ کشور دیگری سابقه ندارد. به عنوان مثال؛ در کشور

عربستان سعودی که جمعیت قابل توجهی (حدود ۳۰٪) پیرو مکتب اهل بیت (ع) هستند، هیچ گونه آزادی عملی در برنامه های مذهبی خود ندارند و به شدت توسط وهابیت سرکوب می شوند، اما در ایران با وجودی که اهل تسنن در اقلیت به سر می برند می توانند برنامه های مذهبی خود را به راحتی اجرا نمایند.

اهل تسنن سیستان و بلوچستان در کنار شیعیان و به صورت برادرانه زندگی می کنند اما وهابیت و سلفی گری توانسته با صرف هزینه های بسیار از طرف عربستان و کشورهای حاشیه خلیج فارس به ترویج عقاید تکفیری خود پرداخته و در جهت اختلاف افکنی بین شیعه و اهل تسنن تلاش گسترده ای داشته باشند تا آن جا که تعداد قابل توجهی از شیعیان رابه شهادت رسانده اند. این سیاست خبیثانه و مزدورانه هم از جانب علمای شیعه و هم از جانب علمای راستین و بیدار اهل تسنن طرد و نهی می شود و اعتقادات وهابیت نزد اهل تسنن نیز جایگاهی ندارد، گرچه تلاش گسترده ای در جهت تثبیت چنین عقایدی از جانب بیگانگان در این استان صورت می گیرد.

سیستان و بلوچستان در آینده

با شدت گرفتن فعالیت فرقه ی ضاله ی وهابیت در استان و تفکرات سلفی گری و آمیخته شدن حق و باطل با هم، راه تحقیق و آزاد اندیشی از بیشتر اهل تسنن گرفته شده و نگرانی های فراوانی را به وجود آورده است. امید است که در آینده، اهل تسنن استان بتوانند با آزاداندیشی و تحقیق و مطالعه و به دور از تعصب، راه

حق و صحیح را شناخته و خود انتخاب گر آینده ی خود باشند (ان شاء الله).

مجموعه ی حاضر را که حکایت تشریف این جانب

به مکتب اهل بیت(ع) است ابتدا به مولایم حسین بن علی(ع) که نور هدایت و چراغ راه من شد، تقدیم می کنم؛ همان امام حسینی(ع) که در زیارت اربعین آن مولا و سرور می خوانیم:

«و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله».

خدایا امام حسین(ع) خون قلب خود را در راه تو بذل و بخشش نمود تا بندگان تو را از جهالت، حیرت و گمراهی نجات دهد.

سپس به همه ی کسانی که آزاداندیش و آزادی خواه هستند تقدیم می نمایم؛ کسانی که دوست دارند راه خود را خود انتخاب کنند. امیدوارم روزی فرا رسد که همه ی مسلمانان جهان به راه حق و حقیقت رهنمون شده و بر سر سفره ی کتاب خدا و اهل بیت رسول خدا(ص) بنشینند؛ همان اهل بیت هدایت گری که رسول خدا | در آخرین فرمایشات خود خطاب به همه ی مسلمانان فرمودند:

«إنی تارک فیکم الثقلین؛ کتاب الله و عترتی، ما إن تمسکتهم بهما لن تضلوا أبدا».

همانا من در میان شما دو چیز گران بها به یادگار خواهم گذاشت و تا زمانی که به آن دو تمسک(۱) [\(۱\)](#)

جویند هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو؛ کتاب خدا و اهل بیت من هستند.

خداوندا! تو شاهد باش که حقیقت را می نویسم تا نگویند افسانه است و

ص: ۲۲

۱- تمسک بالشیء؛ تعلق به، ارتباط به، التصق به؛ که شاید نزدیک ترین معنی تمسک در حدیث ثقلین؛ علاقه ی قلبی، اتصال درونی و ارتباط عملی باشد.

خود را معرفی می کنم تا نگویند وجود خارجی ندارد! اگر چه می دانم حقیقت همانند خورشید در وسط یک روز آفتابی آشکار است و هر کس مقداری سر خود را بالا بگیرد آن را خواهد دید. خدایا نور هدایت خود را بر دل های همه ی ما بتابان. اهدنا الصراط المستقیم. (۱)

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته. محب اهل بیت (ع)

محمد شریف زاهدی

ص: ۲۳

۱- در روایات متعددی که از شیعه و سنی با عبارات مختلف نقل شده، صراط مستقیم همان ولایت امیرالمومنین (ع) است از جمله؛ - تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸ و ۲۹، ذیل آیه ی شریفه و ج ۲، ص ۲۸۰، ذیل آیه ی شریفه {وَاِنَّهٗ فِیْ اُمِّ الْكِتَابِ لَدَیْنَا لَعَلِّیْ حَکِیْمٌ} (زخرف/۴)؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۵۱ تا ۵۲؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۵ تا ۲۰، ذیل آیه ی شریفه و ج ۴، ص ۵۹۱ و ۵۹۲، ذیل آیه ی شریفه مذکور در بالا و.... تفسیر ثعلبی، ج ۱، ص ۱۲۰، ذیل آیه ی شریفه؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۷۳ تا ۸۵، ح ۸۶ تا ۱۵۵ و....

دوران کودکی - تا سن ۷ سالگی - را در روستای خود گذراندم. سپس پدرم مرا در مدرسه ی روستا ثبت نام کرد. کلاس اول و دوم ابتدایی را گذراندم. بعد از تعطیلات تابستان برای رفتن به مدرسه آماده می شدم که با کمال تعجب، پدرم دیگر به من اجازه نداد به مدرسه بروم. اما من از این جریان، خیلی ناراحت بودم.

در ابتدا علت این کار را نمی دانستم ولی بعد ها فهمیدم علتش این بوده است که سلفی های (۱)

متحجر پاکستان و سپاه صحابه (۲)

فتوایی صادر کرده بودند و این

ص: ۲۷

۱- نام فرقه ای است که خود را پیرو سلف صالح می دانند و به گمان خود در اعمال، رفتار و اعتقادات خود، سعی بر تابعیت از پیامبر اسلام، صحابه و تابعین دارند و معتقدند که عقاید اسلامی باید به همان نحو بیان شوند که در عصر صحابه و تابعین مطرح بوده است و علما نباید به طرح ادله ای غیر از آنچه قرآن در اختیار می گذارد، پردازند. در اندیشه سلفیون، دلایل عقلی و منطقی جایگاهی ندارد و تنها نصوص قرآن، احادیث و نیز ادله ی مفهوم از نص قرآن برای آنان حجیت دارد. (آن هم در مواردی که خلاف تعصبات آن ها نباشد)

۲- گروهی افراطی و تکفیری هستند که ادعا می کنند فدایی صحابه ی پیامبر اسلام | بوده و نام «سپاه صحابه» را بر خود گذاشته اند و از نظر فقهی حنفی مذهب هستند. این گروه در اوایل دهه ۱۹۸۰ (مصادف با سال های اول انقلاب اسلامی در ایران) توسط یک روحانی سنی به نام «مولانا حق نواز جهنگوی» تأسیس شد. علت پایه ریزی گروه این بود که از تأثیرگذاری انقلاب اسلامی ایران بر مردم پاکستان جلوگیری کنند. این گروه یکی از اهداف مهم خود را مبارزه با عزاداری امام حسین (ع) و در واقع تخطئه قیام آن حضرت می دانستند. یکی از علل اصلی تشکیل «سپاه صحابه» مبارزه با خطرات احتمالی شیعیان و ترس از رشد قدرت سیاسی و مذهبی آنان در منطقه بوده است. بعضی از مولوی های ایران، فارغ التحصیل حوزه های سپاه صحابه پاکستان هستند.

به ایران آورده شد و آن فتوا این بود که درس خواندن در مدارس تحت حاکمیت شیعه، بدعت و حرام است و اهل تسنن حق ندارند در این مدارس درس بخوانند. چون ما خانواده ای مذهبی بودیم و عمویم از ملاهای سرشناس اهل تسنن بود به من اجازه ندادند به مدرسه بروم. علاوه بر این جانب، بسیاری از فرزندان اهل تسنن و بلوچ نیز از نعمت تحصیل و پیشرفت محروم شدند و بی سواد یا کم سواد ماندند.

البته ناگفته نماند بعضی از بستگان پدری ام اهل بشاگرد استان هرمزگان هستند. آنها حدود یکصد و سی سال پیش به دلیل ستم های خوانین بلوچ و شروران منطقه، به همراه عده ای از زنان و مردان بلوچ به سمت کوه های جنوب شرقی هرمزگان کوچ کرده و پناهنده منطقه بشاگرد شدند! سال های درازی را در همین منطقه گذراندند به طوری که بسیاری از آنها در همین منطقه شیعه شدند و با برقراری نسبت خویشاوندی در آنجا ساکن شدند.

آنان تا قبل از انقلاب اسلامی - قریب به ۵۰ سال - نمی توانستند به راحتی به بلوچستان رفت و آمد کنند! به طوری که بسیاری از آنان یکدیگر را فراموش کردند تا اینکه بعد از انقلاب اسلامی که خوانین و حکومت غاصبانه شان متلاشی

ص: ۲۸

شد، راه برای سرکشی از مناطق مرزی باز و امنیت برقرار گردید و آنان تقریباً اواسط دهه دوم انقلاب اسلامی با یکدیگر ارتباط برقرار نمودند.

پدر بزرگ پدرم غیر از همسری که در بلوچستان داشته است از شیعیان بشاگرد هم زن می گیرد و دارای فرزندان می شود که همه آنان بر اساس مذهب مادری شان شیعه می شوند. فرزندان که از بلوچستان بودند همه سنی بودند از جمله پدر بزرگ بنده! که به علت رفت و آمدهای زیادی که به بشاگرد داشته به واسطه عزاداری ها و توسلات شیعیان آنجا برای امام حسین (ع) ایشان هم علاقه عجیبی به حضرت پیدا کرده و با بسیاری از عقائد شیعه آشنایی شونند از جمله توسل و تبرک به اهل بیت و اماکن مقدسه. بشاگردی ها هم معمولاً شیعیانی مکتبی و پایبند به توسلات و تبرکات معصومین (ع) اند! در یکی از نقاط بشاگرد مقبره امام زاده سید نجم الدین (ع) از نوادگان آقا امام زین العابدین (ع) است که سال های سال مورد تکریم شیعیان و اهل تسنن جنوب است. پدر بزرگم چندین سال پشت سر هم دارای فرزند پسر می شود، پس از تولد پسر ششم در حسرت داشتن دختری که هنوز نصیبش نشده برای زیارت سید نجم الدین راهی بشاگرد می شود و در ماه محرم نذری می دهد و متوسل به امام حسین (ع) می شود. پس از مدت کوتاهی خداوند به ایشان دختری عنایت می کند که پس از آن همیشه به اسم امام حسین (ع) نذوراتی را تقسیم و توزیع می کنند. چند ماهی پس از ظهور انقلاب اسلامی که من تقریباً نوزادی هشت ماهه بودم، پدر بزرگم دار فانی را وداع گفتند. بهشت برین جایش باد.

دقیقاً یادم هست که در سال ۱۳۷۰ هـ- ش یکی از بستگانم از بشاگرد آمده بود برای دیدار و صلّه رحم. یک روز در مورد شیعه و توسلاتش بحث می کردیم اتفاقاً رسیدیم به گریه و زاری بر مزار اهل بیت(ع) که یک دفعه یکی از بستگانم (که هنوز زنده است) سریعاً بلند شد و کاردی را از کمرش (که بلوچ ها مسلح به کاردند) بیرون آورد و گذاشت زیر گلویش و گفت: یا سنی شو یا الآن شاهرگ گردنت را پاره می کنم! واقعاً صحنه عجیبی بود، ما همه ایستاده بودیم و با ناراحتی گفتیم: نکن مرد، این بنده خدا که تقصیری ندارد. گفت: نه، او مشرک است... .

ورود به مکتب خانه ی مولوی حیدر

مدارس بازگشایی شد ولی من حق رفتن به مدرسه را نداشتم. یک روز صبح، با پدرم از منزل خارج شدیم و به روستای پایینی که آبگاہ (دبّار) نام داشت، رفتیم. در این روستا مکتب خانه ای بود که مولوی حیدر - از اهالی روستای خود ما - آن را اداره می کرد.

به این مکتب خانه وارد شدیم. پدرم گفت: چند لحظه صبر کن تا برگردم. گفتم: چشم.

خودش به اتاقی رفت و حدود یک ساعت با مولوی حیدر صحبت کرد. سپس صدایم زد. وارد دفتر مولوی حیدر شدم و پدرم مرا به مولوی سپرد و رفت.

دیگر باید از آن پس در این مکتب خانه درس می خواندم.

بعضی روزها، بعد از اتمام درس، برای دیدن پدر و مادرم به روستای خودمان می رفتم. در همین ایام، گاهی نیز نزد معلمان مدرسه که شیعه بودند می رفتم و طبق نوبت برای وعده غذایی، آن ها را به منزلمان دعوت می کردم (رابطه ی مردم روستا با معلمان شیعه، خوب بود).

وجود این معلمان در منطقه ی ما سبب می شد که با مشاهده ی نماز و

رفتارشان، سؤالاتی در ذهن کنجکاومان ایجاد شود از قبیل این که؛ چرا شیعیان برای نماز مُهر می گذارند و اهل تسنن نمی گذارند؟ چرا آن ها دست های خود را نمی بندند ولی ما می بندیم؟ چرا آن ها یا علی، یا زهرا و یا حسین می گویند ولی ما یا ابوبکر و یا عمر و... می گوییم؟ و...

ولی هیچ وقت این سؤالات را از معلمان شیعه نمی پرسیدم. فقط یک بار یادم هست که در جمع معلمان شیعه نشسته بودم و با معلمی سیستانی به نام محمود سنچولی صحبت کوتاهی داشتم. بحث درباره آمین گفتن بعد از قرائت سوره حمد بود. ایشان از من پرسید: چرا شما این کلمه را می گوید در حالی که آوردن سخنی اضافه در نماز است و نماز را باطل می کند.

گفتم: آمین گفتن بعد از سوره ی حمد لازم است و اگر گفته نشود اشکال دارد. فقط همین یک بحث بود.

معلمان شیعه هیچ گاه وارد بحث های خلافت و امامت نمی شدند. شاید احساس خطر می کردند؛ چون در روستای ما چند مولوی و ملا بود و جماعت تبلیغی اهل تسنن نیز، رفت و آمد می کردند.

هرچه از درس خواندنیان در مکتب خانه می گذشت، دیدمان نسبت به شیعه و معلمان سابقمان بدتر می شد.

به خاطر می آورم که روزی یکی از مولوی ها در کلاس پرسید: در روستای کدام یک از شما شیعه هست؟ من گفتم: معلمان روستای ما شیعه هستند. از من پرسید: آیا آنها یا علی و یا حسین و... می گویند؟ گفتم: بلی استاد، از آنها شنیده ام.

گفت: این کار، شرک است و جایز نیست. هم چنین، مَهر گذاشتن آنها برای نماز، بت پرستی است و نماز هایشان باطل است.

بر اثر تبلیغات سوء مولوی ها بر ضد شیعه و در نتیجه تغییر دید مردم، کار برای معلمان شیعه سخت شد به طوری که بعد از ۲ یا ۳ سال، فقط دو معلم از هفت معلم باقی ماندند و بقیه از آنجا رفتند، هم چنین مراسم هایی که برای بزرگداشت ۲۲ بهمن و ۱۳ آبان برگزار می شد، تعطیل شد.

در تابستان آن سال، برای نخستین بار تعدادی از مولوی ها که بزرگشان، مولوی ایوب اهل خراسان بود، تحت عنوان «جماعت تبلیغی»^(۱) به روستای ما آمدند و در مسجد

محلّه ی «سر چاه» ساکن شدند. پدرم از آمدنشان، با خبر شد و به من گفت: برویم ببینیم چه خبر است و چه می گویند و من همراه پدر به مسجد رفتم.

نماز مغرب را به جماعت خواندیم و بعد از نماز، مولوی ایوب درباره بهشت، جهنم، قبر، قیامت و ضرورت و ثواب تبلیغ دین سخنرانی کرد و سپس گفت: چه کسی حاضر است در جماعت تبلیغی ما عضو شود؟^(۲)

چون درس های مکتب خانه تعطیل بود، گفتم: من با شما می آیم. پدرم خوشحال

ص: ۳۳

۱- گروه های تبلیغی هستند که با طراحی سران اهل تسنن دیوبند و پاکستان تاسیس شده که عوام اهل تسنن با سرپرستی مولوی ها به مدت سه یا چهار روز، چهار ماه و یکسال به مناطق مختلف می روند و در مسجد آن منطقه ساکن می شوند. کسانی که با مولوی ها همراه هستند وظیفه دارند مردم را برای اقامه ی نماز و استفاده از سخنان مولوی به مسجد بیاورند. به صورت دوره ای به مناطق مختلف می روند و در طول سال برنامه ی تبلیغی دارند.

۲- البته آنها از جماعت تبلیغی به بهشت تعبیر می کنند و می گویند چه کسی است که در بهشت ثبت نام کند!!!

شد و به من گفت: خیلی خوب است، سخنرانی و مطالبی یاد می‌گیری که برای آینده ات مفید است. من و مولوی های جماعت تبلیغی شب را در همان مسجد ماندیم.

مولوی ایوب پس از اقامه ی نماز صبح سخنرانی کرد. وقتی مردم متفرق شدند و جمع خودمانی شد، گفت: من دیشب خوابی دیدم. دیدم مردی اسب سوار با لباس سفید، دم در مسجد آمد و صدایم زد. من بیرون رفتم و پرسیدم شما که هستید؟ گفت: محمد رسول الله (ص) هستم. سپس فرمود: از این نوجوانی که همراه شماست محافظت کنید.

من خیلی کنجکاو شدم تا بدانم منظورش چه کسی است. مولوی رو به من کرد و گفت: کوچک ترین فرد در این جمع شما هستید و ظاهراً شما منظور حضرت بوده اید.

خیلی خوشحال شدم به حدی که به جای سه روزی که قرار بود آنجا بمانم، هفت روز ماندم. این خبر به سرعت در روستا پیچید که مولوی ایوب درباره مرادبخش خواب دیده است.

لازم به ذکر است که اهل تسنن روایتی را از پیامبر | نقل می‌کنند و آن را صحیح می‌دانند که ایشان فرمود: هر کس مرا در خواب ببیند حقیقتاً مرا دیده است؛ زیرا شیطان قادر نیست خود را به صورت من در آورد. [\(۱\)](#)

به همین سبب اگر در خواب پیامبر | را ببیند در صحت آن خواب شک نمی‌کنند.

ص: ۳۴

۱- «ان ابا هریره قال سمعت النبی | یقول: من رآنی فی المنام فقد رآنی حقاً فإن الشیطان لا یتمثل بی» صحیح البخاری، کتاب التعبیر، باب ۱۰ (من رای النبی فی المنام) حدیث شماره ۶۹۹۳، ج ۴، ص ۱۳۸۷؛ صحیح مسلم، کتاب الرؤیا، باب قول النبی: من رآنی فی المنام فقد رآنی، ج ۷، ص ۵۴.

پس از سه سال تحصیل در مکتب خانه ی مولوی حیدر، با پسر عمویم علی به حوزه ی بحر العلوم دِهان بخش بنت نیکشهر رفتم.

مدیر داخلی این حوزه، مولوی عبدالله محمدی لاشاری بود. برای ثبت نام به دفترش رفتم. اسمم را پرسید. گفتم: مرادبخش.

با عصبانیت گفت این اسم را چه کسی برایت انتخاب کرده؟! با تعجب از سؤالش، جواب دادم: پدرم، اشکالی دارد؟!!

گفت: مراد می بخشد یا خدا؟ گفتم: خدا. گفت: پس چرا اسمت را مرادبخش گذاشته اند؟! این شرک به خداست.

چند لحظه ای فکر کرد و گفت: محمد شریف، اسم قشنگی است. از این به بعد به شما محمد شریف می گوئیم.

از آن روز به بعد مرا در مدرسه، محله و حتی روستای خودمان، محمد شریف صدا می زدند و کم کم مرادبخش از سرزبان ها افتاد و فقط در صفحه ی اول شناسنامه ام به یادگار باقی ماند.

در مدتی که در این حوزه درس می خواندم، خاطرات تلخ و شیرین بسیاری دارم که به دو مورد آن اشاره می کنم.

۱. حوزه ای که ما در آن درس می خواندیم، چند اتاق داشت که هم کلاس درس بودند و هم خوابگاه. طلبه هایی که راهشان دور بود و از مناطق دیگری آمده بودند، به صورت گروهی در این اتاق ها اسکان داده می شدند. امکانات مدرسه در آن حدی نبود که به همه نهار و شام بدهند، از این رو تعدادی از طلبه ها را بین اهالی محل تقسیم کرده بودند و هر خانه ای به یک یا دو نفر از آن ها، نهار و

شام می داد و آن ها نیز موظف بودند در خدمت صاحب خانه باشند و برایشان کار کنند. مثلاً در خانه باید از میهمانان پذیرایی می کردند و در بیرون از خانه به کارهای کشاورزی و... می پرداختند.

من هم از این قاعده مستثنا نبودم، ولی موقعیتی که من داشتم، با دیگران فرق می کرد. خداوند صدای زیبا و دلنشینی به من عنایت کرده بود و در مسابقات قرآن و سرودی که در منطقه برگزار می شد همیشه به عنوان قاری ممتاز و تک خوان سرود انتخاب می شدم. از این جهت موقعیت ممتازی نسبت به دیگران داشتم و مورد احترام مولوی ها بودم. حتی گاهی مرا به عنوان امام جماعت انتخاب می کردند و خودشان نیز به من اقتدا می کردند.

خانواده هایی هم که نهار و شام طلاب را تأمین می کردند، خیلی تلاش می کردند تا مرا به خانه ی خودشان ببرند و گاهی هم در این که کدام یک میزبان من باشند بین آن ها بحث و درگیری لفظی صورت می گرفت و نهایتاً یکی از

آن‌ها کوتاه می‌آمد و دیگری مرا به خانه اش می‌برد و وجودم را برکتی برای منزل خود می‌دانست و من از این جهت خوشحال بودم.

۲. روستای دِهان روستایی کویری و کم‌آب بود. مردم برای تأمین آب مصرفی خود به رودخانه ای که در حدود ۸ کیلومتری این روستا قرار داشت، می‌رفتند و آب مورد نیاز خود را از آنجا تهیه می‌کردند.

طلابی که در حوزه درس می‌خواندند، بیش از ۷۰ نفر بودند و آن‌ها برای آشامیدن، شست و شو، استحمام و... نیازمند آب فراوانی بودند که تهیه کردن آب مورد نیاز همه‌ی این افراد از آن فاصله‌ی دور کاری سخت و طاقت فرسا بود.

برای پیدا کردن راه حل، مولوی عبدالله با طلبه‌ها مشورت کرد، در نهایت قرار شد که داخل مدرسه چاهی حفر شود تا جوابگوی آب مصرفی طلاب باشد و برای این کار طلبه‌ها به گروه‌های دو نفره تقسیم شدند و هر روز نوبت یک گروه بود که با همکاری یکدیگر، چاه را بکنند.

بعد از چند روز، نوبت من و پسر عمویم، علی شد؛ تقریباً ۱۵ متر از چاه کنده شده بود، من باید وارد چاه می‌شدم. دست‌هایم را به دو طرف چاه گرفتم و یک پایم را وارد آن کردم و در جای مطمئنی گذاشتم و پای دیگرم را مقداری پایین‌تر گذاشتم و همین‌طور ادامه دادم تا به ته چاه رسیدم.

حفر چاه، حدود یک ساعت به طول انجامید و پسر عمویم - که بیرون چاه ایستاده بود - به وسیله‌ی دلو گل و خاک را بالا می‌کشید و بیرون می‌ریخت. خیلی خسته شده بودم و دست و پایم حسابی گلی شده بود. باید بیرون می‌آمدم. بیل را

همان جا گذاشتم و آرام آرام دست و پاهایم را در جاهای کنده شده اطراف چاه محکم می کردم و بالا می آمدم. تقریباً یک متری مانده بود که از چاه بیرون بیایم، ناگهان یک پایم لیز خورد و نزدیک بود که به ته چاه سقوط کنم. دست هایم را محکم به دیواره ی چاه گرفته بودم. ترس تمام وجودم را فرا گرفته بود. علی را صدا زدم. نگاهی به داخل چاه کرد و با صدای بلند از بقیه ی طلاب کمک خواست. چند نفر آمدند و سر طناب را گرفتند. علی آرام آرام وارد چاه شد و طناب را به کمرم بست و گفت: طناب را بکشید. آن ها هم طناب را کشیدند و مرا بیرون آوردند.

مولوی که سر و صدا را شنیده بود، پیش آمد و جریان را متوجه شد. با عصبانیت گفت: چه کسی به تو گفته این کار را بکنی؟! اگر می افتادی و می مردی، چه کسی جواب پدر و مادرت را می داد؟!!

من که از ترس شوکه شده بودم، گفتم: جناب مولوی! خود شما گفته بودید چاه را بکنید. مولوی با شیلنگی که در دست داشت، محکم به من زد و می گفت: تو که نمی توانستی، چرا رفتی؟ گفتم: آخه خودتان گفته بودید. مولوی از شدت عصبانیت، به من اجازه صحبت کردن نداد و مرا کتک مفصلی زد.

این خواست خدا و عنایت الهی بود که از این حادثه، نجات پیدا کردم و با وجود بیلی که در ته چاه جا مانده بود و از آن فاصله زیاد اگر داخل چاه می افتادم معلوم نبود چه وضعیتی پیدا می کردم.

ادامه ی تحصیل در حوزه علمیه ی عربیه ی چابهار

سال ۱۳۷۴ هـ. ش بود که از طرف امام جمعه ی چابهار (مولوی عبدالرحمن چابهاری) (۱) برای شرکت در یکی از جلسات سالانه ی حوزه ی علمیه ی بحرالعلوم دِهان دعوت شدم و در این جلسه شرکت کردم.

در این جلسه برای نخستین بار بود که با مولوی عبدالرحمن از نزدیک آشنا شدم و چون از مشاهیر اهل تسنن بود، علاقه مند شدم که در حوزه ی ایشان ادامه ی تحصیل بدهم.

استادم، مولوی واحد بخش بلوچی نیز به من توصیه و سفارش می کرد که برای ادامه ی تحصیل به حوزه علمیه مولوی عبدالرحمن چابهار بروم و به خاطر علاقه ای که به مولوی عبدالرحمن پیدا کرده بودم، پذیرفتم و در اواخر سال ۱۳۷۴ وارد حوزه ی علمیه ی عربیه ی چابهار شدم.

حوزه ی علمیه ی عربیه چابهار، یکی از بزرگ ترین و قدیمی ترین حوزه های

ص: ۳۹

۱- مولوی عبدالرحمن چابهار در سال ۱۳۲۲ شمسی در روستای انزای سرباز به دنیا آمد و از سال ۱۳۴۶ تاکنون امام جمعه ی چابهار است. وی برادر کوچک تر مولوی محمد عمر سربازی است و از بین مولوی های اهل تسنن، محکم ترین پایگاه مردمی را در چابهار داراست.

اهل تسنن است. مسابقات قرآن و سرود خوانی در آن زیاد برگزار می شد. با توجه به سابقه ای که من در قرائت قرآن و سرودخوانی داشتم و از صدای زیبایی که برخوردار بودم پس از مدتی به عنوان سرگروه سرودخوانی انتخاب شدم و اشعاری که مولوی محمد عمر سربازی (۱) و مولوی عبدالرحمن چابهاری در زمینه های مختلف مانند؛ نماز، قرآن، مذمت دنیا و... می سرودند را با دوستان تمرین می کردم و هر وقتی که مولوی عبدالرحمن برای سخنرانی به مسجد، روستا و یا حوزه ای می رفت، برای اجرای سرود همراه وی می رفتیم.

در یکی از این سفرها - به همراه مولوی عبدالرحمن - به یکی از مناطق دشتیاری رفتیم. مولوی قرار بود در این سفر با چند نفر از تاجرهای لنج دار منطقه، دیداری داشته باشد تا برای ساختن مسجد جامع چابهار از آن ها پول بگیرد.

ما با توجه به موضوع جلسه، شعری به زبان بلوچی درباره بی وفایی دنیا آماده کرده و قبل از سخنرانی ایشان اجرا کردیم.

شعر طولانی و زیبایی بود که الان بیت اولش یادم هست.

«بری ایرهت بی گلشن بری سر سبزو شادانن

بهارا دل میندت ای فقط سه روچ مهمانن»

ص: ۴۰

۱- وی در سال ۱۳۱۲ شمسی در روستای انزاء سرباز به دنیا آمد. در ۱۲ سالگی برای تحصیل به کراچی مهاجرت کرد. پس از هفت سال تحصیل در کراچی به پیشنهاد علمای پاکستان به ایران برگشت و در منطقه ی کوه ون حوزه علمیه تأسیس کرد و مشغول تبلیغ عقاید دیوبند شد. از ایشان قریب به ۷۰ اثر تألیفی به جای مانده است. وی بزرگ ترین عالم و مفسر اهل تسنن بلوچستان بود. وی در اسفند ماه ۱۳۸۶ از دنیا رفت.

چه بسا باغ هم خشک می شود و هم سر سبزی

ولی دل به این بهار مبندید که فقط سه روز اینجا مهمان هستیم.

این سرود را در آن شب و در حضور نزدیک به ۲۰۰ نفر اجرا کردیم که بسیار مؤثر واقع شد؛ زیرا بعد از پذیرایی مفصل، کمک فراوانی نیز به مسجد شد.

ص: ۴۱

حضور در همایش ختم صحیح بخاری در زاهدان

در اوایل سال ۱۳۷۵ هـ.ش در حوزه ی علمیه ی چابهار، مسابقه ای با موضوع سخنرانی به زبان های عربی، فارسی و اردو بین طلاب برگزار شد. مسابقه به این صورت برگزار می شد که هر کدام از داوطلبان، یکی از زبان ها را انتخاب کرده و به آن زبان، سخنرانی کند. مولوی عبدالرحمن داور این مسابقه بود و بهترین ها را انتخاب می کرد. بنده در زبان عربی شرکت کردم و رتبه ی دوم را به دست آوردم. رتبه ی نخست را طلبه ای بدست آورد که در سال بعد، مولوی شد؛ در حالی که من تا مولوی شدن، چهار سال فاصله داشتم.

مولوی عبدالرحمن مرا بسیار تشویق کرد و به عنوان جایزه به من گفت: شما می توانید به عنوان نماینده ی حوزه ی علمیه چابهار در جلسه ی ختم «صحیح بخاری»^(۱)

در حوزه ی مکی زاهدان^(۲) شرکت کنید.

ص: ۴۳

۱- مراسمی که همه ساله در ماه رجب برگزار می شود، میهمان هایی را از داخل و خارج کشور دعوت می کنند و در آن مراسم تعداد زیادی از طلبه های اهل تسنن فارغ التحصیل شده و از آن به بعد مولوی می شوند.

۲- مدرسه ی علمیه ای که مولوی عبدالعزیز ملازاده آن را پایه گذاری کرده و زیر نظر امام جمعه اهل تسنن زاهدان است.

در ماه رجب همان سال، من و یکی دیگر از طلاب، از طرف حوزه علمیه ی چابهار، به همایش ختم صحیح بخاری که در مسجد مکی زاهدان برگزار می شد، اعزام شدیم.

در حالی که پاسی از شب گذشته بود به شهرستان زاهدان رسیدیم و طبق برنامه ی سفر به دفتر مولوی عبدالحلیم قاضی زاده که در بین اهل تسنن به قاضی عبدالحلیم معروف است، رفتیم.

طلابی از شهرهای دیگر نیز آنجا بودند. پس از صرف شام، طلاب در جمع های کوچک با یکدیگر صحبت می کردند. من هم با دوستم مشغول صحبت بودم که قاضی عبدالحلیم وارد شد و به میهمان ها خوش آمد گفت.

فرصت را غنیمت شمردم و نزدیک قاضی عبدالحلیم رفتم و سؤالی که ذهنم را مشغول کرده بود از قاضی پرسیدم.

گفتم: جناب قاضی! این که شیعیان برای امام حسین × عزاداری می کنند و لباس مشکی می پوشند، حکمش چیست؟

گفت: پوشیدن لباس مشکی برای عزاداری بدعت و حرام است و چون شیعیان به غیر خدا متوسل می شوند، مشرک هستند.

گفتم: یک سؤال دیگر هم دارم. درباره امام حسین × و شخصیت ایشان از دیدگاه اهل تسنن، برایم توضیح دهید.

جواب سوالم را نداد و گفت: این را باید در کتاب های تاریخی مطالعه کنید.

صبح روز بعد، به صورت دسته جمعی، به مسجد مکی زاهدان که در خیابان

خیام واقع شده است، رفتیم. جمعیت فراوانی از شهرهای مختلف آمده بودند. مجری جلسه مولوی عبدالمجید مرادزهی خاشی بود. مراسم با قرائت قرآن شروع شد و پس از آن، مولوی عبدالحمید اسماعیل زهی امام جمعه ی اهل تسنن زاهدان و رییس حوزه ی علمیه ی مکی پشت تریبون رفت و به میهمانان حاضر در جلسه - به ویژه میهمانان خارجی - خیر مقدم گفت.

در این همایش، مفتی محمد تقی عثمانی(۱) به نیابت از مجمع فقهی عربستان، فضل الرحمن از اعضای پارلمان پاکستان و شخصیت هایی از سوریه و علمای اهل تسنن از دیگر استان های کشور حضور داشتند.

مجری تعداد حاضران در جلسه را اعلام کرد که حدود پنج هزار نفر بودند و طبق لیستی که در دست داشت، میهمانان را معرفی کرد و از آن ها خواست تا برنامه شان را اجرا کنند. نوبت به من رسید که به نمایندگی از حوزه چابهار، در جایگاه حاضر شدم. سرودی درباره بی وفایی دنیا که قبلاً در چند مجلس اجرا کرده بودم، در حضورشان خواندم و حاضران مرا به گرمی تشویق کردند.

در روز جمعه ی همان هفته به نماز جمعه ی زاهدان رفتیم. موضوع سخنرانی مولوی عبدالحمید، دنیا بود و همان اشعاری که در جلسه ی ختم بخاری خوانده بودم را به مدت بیست دقیقه خواند و توضیح داد و چندین بار گفت: این اشعار

ص: ۴۵

۱- مفتی عثمانی از علمای پاکستان است ولی چند سالی است نایب رییس مجمع فقهی عربستان شده است. قابل ذکر است رییس قبلی این مجمع مفتی بن باز بود که فتوا به مشرک بودن شیعه داده بود و ریختن خون شیعه را مباح می دانست.

را ملا محمد شریف از حوزه ی علمیه چابهار خوانده است. خیلی خوشحال بودم که اشعارم را امام جمعه ی زاهدان در نماز جمعه خوانده است و این را برای خود افتخاری می دانستم.

به همراه دوستم با رضایت و افتخار به چابهار برگشتیم و خدمت مولوی عبدالرحمن، گزارش سفر دادیم و مولوی بسیار خوشحال و راضی به نظر می رسید.

ص: ۴۶

یکی از اساتیدم، مولوی عیسی ملازهی؛ امام جماعت مسجد محمد رسول الله | چابهار بود. گاهی که برایشان مشکلی ایجاد می شد و نمی توانست به مسجد برود، مرا می فرستاد تا به جای ایشان نماز جماعت را اقامه کنم.

شب عاشورای سال ۱۳۷۵ هـ - جری شمسی بود و من به جای استادم به مسجد رفتم و نماز عشا را خواندم. همه ی مردم از مسجد بیرون رفتند. من آخرین نفری بودم که از مسجد بیرون آمدم و درب مسجد را قفل کردم. می خواستم به مدرسه برگردم که صدای سخنرانی از حسینیه ی شیعیان مهاجر چابهار که در فاصله ی ۵۰ متری مسجد ما بود، توجهم را جلب کرد. کنجکاو شدم تا بدانم سخنران چه می گوید؟ زیرا به ما گفته بودند که هر چه روحانیون شیعه می گویند، دروغ است. به این نیت رفتم که ببینم چه دروغ هایی می گوید. نزدیک حسینیه رسیدم، خواستم وارد حسینیه شوم؛ ولی خجالت کشیدم، چون لباس مولوی بر تنم بود. (۱)

آهسته کنار پنجره نشستم و به صحبت های روحانی شیعه گوش دادم. سخنرانی

ص: ۴۷

۱- طلاب علوم دینی اهل تسنن پس از طی مدارج علمی کافی ملبس به لباس مولوی می شوند.

او درباره شخصیت امام حسین (ع) بود. می گفت: در کتاب «مسند احمد بن حنبل» و «سنن ترمذی» و چند کتاب دیگر، این روایت آمده است که پیامبر | فرموده اند:

«ان الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة» امام حسن و امام حسين سرور جوانان اهل بهشت هستند. (۱)

می گفت: در کتاب «حیات الصحابه» آمده

است: وقتی امام حسین (ع) شهید شدند، هیچ سنگی برداشته نمی شد، مگر این که زیر آن خون لخته شده قرار داشت. زمین خون گریه می کرد و خورشید تاریک شده و چندین روز آسمان مثل خون قرمز شد. (۲)

و همین طور از کتاب های اهل تسنن مطالبی بیان می کرد و آدرس آن ها را نیز ذکر می کرد.

من تعجب کردم که کتاب «حیات الصحابه»، از ما اهل تسنن است ولی من تا به حال، این کتاب را مطالعه نکرده ام و فقط اسمش را شنیده ام. این سوال به ذهنم آمد که این روحانی شیعه، چگونه کتاب های اهل تسنن را مطالعه کرده است؛ زیرا مولوی های ما می گفتند کتاب های شیعه را نخوانید، گمراه کننده اند.

چرا آنها نمی گویند کتاب های اهل تسنن را نخوانید که گمراه می شوید و فقط علمای ما چنین می گویند؟

ص: ۴۸

۱- مسند امام احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۳۹۱؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۵۱؛ کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۷.

۲- حیات الصحابه مولوی محمد یوسف و محمد الیاس کاندهلوی، ج ۳، ص ۶۷۴ (انکسفت الشمس کسفه وهی ظلمه...)؛ تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۵، ص ۱۶ (انه لم یعقب حجر الا وجد تحته دم عیبط... لَمَا قتل الحسين مطرنا مطرا کالدم علی البيوت و الجدر).

سخنرانی اش تمام شد و روضه خواندن را شروع کرد. روضه ی قتلگاه امام حسین (ع) را خواند. روضه ی جانسوزی بود که اشک های من، ملای اهل تسننی که تا آن لحظه، حتی یک قطره اشک هم برای مظلومیت امام حسین (ع) نریخته بودم، سرازیر شد و بسیار گریه کردم.

قبل از آن که روضه تمام شود بلند شدم و به مدرسه برگشتم. به گمان خودم آن شب دو گناه مرتکب شده بودم؛ نخست سخنرانی عالم شیعی را گوش داده بودم؛ زیرا علمای ما می گفتند این کار حرام است. دوم اینکه برای امام حسین (ع) گریه کرده بودم و به فتوای مولوی ها این کار نیز حرام است. ساعت از ۱۲ شب گذشته بود؛ وارد مدرسه شدم. حال عجیبی داشتم. یکی از طلبه ها مرا دید و گفت: چه شده؟ چرا ناراحتی؟ گفتم: چیز خاصی نیست. به اتاقم رفتم، دوستانم خوابیده بودند. خواستم بخوابم ولی سخنان آن روحانی شیعه فکرم را به خود مشغول کرده بود، طاقت نیاوردم و به کتابخانه ی حوزه رفتم تا آن روایت را پیدا کنم. البته قبلا روایت «سیدا شباب» را در کتاب «مسند احمد»، دیده بودم ولی برای آن که دلم آرام شود، به سراغ روایت و سند آن رفتم. آن را پیدا کردم. سپس کتاب «حیات الصحابه» را برداشتم و با کمال تعجب دیدم که آنچه روحانی شیعه نقل کرده، صحیح است. به خودم گفتم: این ها، مطالبی است که از کتاب های ما نقل می کنند، پس معلوم است که خیلی از کتاب های ما را مطالعه کرده اند و مطالب زیادی از ما می دانند.

آن شب، شب عجیبی بود. دو سؤال، وجود مرا فرا گرفته بود و هر چه فکر می کردم، نمی توانستم خودم را قانع کنم!

سؤال نخست این بود که آیا شیعیان، واقعاً مشرکند؟! لحظه ای با خودم فکر کردم، عجیب است! آن طور که در آیات قرآن و روایات آمده است، مشرکان کسانی هستند که مخالف خدا و پیامبر و مخالف با دین مبین اسلام هستند! پس این ها (شیعیان) چه نوع مشرکانی هستند. در حالی که خداوند و پیامبر را قبول دارند و حتی به اهل بیت پیامبر(ع) محبت می ورزند و بر منبر هایشان نیز از پیامبر اسلام | مدح و تعریف، می کنند و بر مصایب آن ها گریه می کنند؟! به دلم افتاد که امکان ندارد این ها مشرک باشند.

سؤال دوم این بود که: روایتی را در «صحیح بخاری» که به نظر ما معتبرترین کتاب اهل تسنن بعد از قرآن محسوب می شود، خواننده بودم مبنی بر این که: هر کس برای مرده ای گریه کند، آن میت را به سبب گریه ی اهلش، در قبر عذاب می دهند!^(۱) با خود گفتم: آیا

خداوند، واقعاً امام حسین(ع) که سید شباب اهل الجنة است و یا مادرشان که سیده نساء العالمین است را در قبر به خاطر گریه ی شیعیان، عذاب می دهد؟! یعنی امشب که ما برای امام حسین(ع) گریه کردیم، امام حسین(ع) را در قبر عذاب می دهند؟ امکان ندارد.

تا صبح خوابم نبرد. صبح ساعت ۷ با مولوی عیسی ملازهی کلاس داشتیم. مولوی وارد کلاس شد. قبل از آن که درس را شروع کند، گفتم: ببخشید جناب استاد! سؤالی از شما دارم.

ص: ۵۰

۱- فان رسول الله | قال إن الميت ليعذب ببكاء أهله عليه. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۵۱، کتاب الجنائز باب ۳۲، حدیث شماره ۱۲۸۶.

مولوی عیسی گفت: بفرمایید.

گفتم: آیا این روایت درست است که اگر شخصی برای مرده ای گریه کند، آن مرده را در قبر عذاب می دهند؟

مولوی عیسی گفت: بله، این روایت در «صحیح بخاری» - صحیح ترین کتاب بعد از قرآن - آمده است.

گفتم: آیا وقتی که شیعیان برای امام حسین (ع) گریه می کنند، خداوند امام حسین (ع) را در قبر عذاب می دهد؟

مولوی از این سؤال جا خورد و گفت: استغفر الله، اصلاً امکان ندارد. این چه سوالی است که می پرسی؟! فوراً کتاب هایتان را باز کنید تا درس را شروع کنم.

گفتم: آقای مولوی! تا جواب بنده را ندهید، نمی توانم درس بخوانم.

مولوی عیسی بعد از چند لحظه گفت: شما حق ندارید سوالی درباره ی شیعه بپرسید، امام حسین (ع) از اولیای خداست و خداوند ولی اش را عذاب نمی کند.

جواب استادم مرا قانع نکرد. شب به کتابخانه رفتم تا پاسخ سؤالاتم را در کتاب ها جستجو کنم. کتاب های مختلفی را نگاه کردم ورق می زدم که ناگهان به کتابی برخوردم به نام «شفاء الاسقام و الاحزان»؛ نوشته ی مولوی محمد عمر سربازی (تصویر شماره ۱). هر چه بیشتر این کتاب را مطالعه می کردم، به جای حل سؤالاتم، سؤالات جدیدی

برایم ایجاد می شد.

صبح روز بعد، کتاب «شفاء الاسقام» را به دست گرفتم و به سراغ مولوی عبدالحی رفتم.

ص: ۵۱

گفتم: جناب مولوی! به چه دلیل ما معتقدیم که شیعه مشرک است؟

مولوی عبدالحی گفت: دلایل متعددی دارد. یکی از آن ها، این است که شیعیان به اهل بیت پیغمبر[^] متوسل می شوند و رفع حاجاتشان را از آن ها می خواهند.

گفتم: اگر کسی از اهل تسنن متوسل به غیر خدا شود، حکمش چیست؟

مولوی عبدالحی گفت: اهل تسنن به هیچ وجه متوسل به غیر خدا نمی شوند و آن کسی از اهل تسنن که چنین کند - به عقیده ی ما - مشرک است و از اسلام خارج است.

کتاب «شفاء الاسقام» را که در دستم بود، به مولوی نشان دادم و گفتم: این کتابی است که استاد شما؛ مولوی محمد عمر سربازی نوشته است. آیا تاکنون، این کتاب را دیده اید؟

مولوی عبدالحی گفت: بله، از دعاهای این کتاب استفاده کرده ام.

گفتم: چرا مولوی محمد عمر - در این کتاب - متوسل به نام ابوبکر و عمر شده است؟!

مولوی عبدالحی گفت: استغفر الله، باز کن ببینم چه نوشته است؟

صفحه ی ۳۳ کتاب را آوردم. در آن، نوشته شده بود:

هر کس دندانش درد می کند، بر کاغذی بنویسد: «ابوبکر الصدیق من الصادقین الابرار اکبر ۹۲» و آن را روی دندانش بگذارد، دندانش خوب می شود ان شاء الله. (تصویر شماره ۲) (۱)

ص: ۵۲

۱- تصویر صفحات مربوطه در آخر کتاب آورده شده است.

گفتم: آیا توسل به ابوبکر جایز است و توسل به علی جایز نیست؟

بلافاصله، صفحه ی ۸۵ را گشودم و با انگشتم اشاره کردم و گفتم: جناب مولوی! این جا را

بینید استاد شما چه نوشته است؟! نوشته است:

هر که می خواهد در خواب جنب نشود، نام آدم را بر ران راست خود و نام حوا را بر ران چپ خود بنویسد، ان شاء الله جنب نمی شود! (تصویر شماره ۳)

گفتم: آقای مولوی! چرا مولوی محمد عمر، که بزرگ ترین مفتی معاصر اهل تسنن ایران است، توسل به نام آدم و حوا را اجازه داده است؟ و چرا به نخستین پیامبر الهی توهین کرده است؟ آیا ارزش حضرت آدم(ع) این قدر کم است که نامش را بر ران بنویسیم تا جنب نشویم؟ کدام پیامبر یا کدام صحابه نام آدم و حوا را بر ران خویش نوشت؟ از کجا این مطلب را نقل می کند؟

در حین صحبت، مولوی مکرر می گفت: استغفر الله. چنان استغفار می کرد که گمان کردم این نخستین باریست که این مطالب را می شنود، در حالی که یکی از شاگردان مولوی محمد عمر بوده و همه ی کتاب هایش را خوانده بود.

مولوی نتوانست جوابم را بدهد و من با ناراحتی از ایشان جدا شدم.

آغاز تحقیق درباره ی مذهب شیعه

پس از این که به سؤالاتم جواب قانع کننده ای ندادند، تصمیم گرفتم کتابی از شیعیان را مطالعه کنم تا بدانم چه دلایلی برای اثبات مذهب خود دارند؟

کتابخانه ی حوزه چابهار را جستجو کردم ولی متأسفانه کتابی از شیعه نیافتم.

دو سه روز بعد، به سراغ یکی از دوستانم - که در هنرستان چابهار درس می خواند - رفتم و از او پرسیدم: آیا شما معلم شیعه دارید؟

دوستم گفت: بله، مگر چه شده؟

گفتم: آیا می توانی کتابی درباره ی اثبات مذهب شیعه از ایشان برای من بگیری؟

می خواهم آن را مطالعه کنم.

دوستم گفت: من از ایشان سؤال می کنم، اگر چنین کتابی داشتند، برای شما می آورم.

دوستم رفت و فردای آن روز نزد من آمد و قبل از این که کتاب را به من بدهد، گفت: این کتاب را به شما امانت می دهم. قسم بخور که به هیچ وجه نامی از من و معلمم نزد کسی نبری. من نیز سوگند یاد کردم که نامی از آن دو نبرم.

کتاب قطوری بود به نام «شبهای پیشاور»، نوشته ی مرحوم «سلطان الواعظین شیرازی»^(۱)

کتاب را در کیفم گذاشتم و به اتاق برگشتم.

مولوی ها ما را از مطالعه ی کتاب های غیر درسی، خصوصاً کتاب های شیعه به شدت منع می کردند و کتاب های شیعه را، کتب ضاله معرفی کرده بودند. به این دلیل نمی توانستم این کتاب را به صورت علنی مطالعه کنم. از این رو شب ها و هنگامی که دوستانم می خوابیدند، به کتابخانه می رفتم و کتاب «شب های پیشاور» را باز می کردم و هر مطلبی که از کتب اهل تسنن آدرس داده بود آن کتاب را می آوردم و آن مطلب را پیدا می کردم.

گاهی فردی وارد کتابخانه می شد و به ناچار آن کتاب ها را پنهان می کردم و کتاب های درسی را بر روی میز می گذاشتم. پس از مطالعه، کتاب «شب های پیشاور» را تا شب بعد درون کیفم می گذاشتم.

در یک ماه نخست از مطالب این کتاب بسیار ناراحت بودم، چون تخلفات خلفا را نوشته بود. با خود می گفتم: خدایا! چنین کتاب هایی که به خلفای اهل تسنن توهین می کنند هم در سیستان و بلوچستان یافت می شود؟! ولی تنها چیزی که باعث می شد به خواندنش ادامه دهم،

مدارک و منابعی بود که از کتاب های اهل تسنن ذکر کرده بود.

ص: ۵۶

۱- در سال ۱۳۴۵ هجری قمری در شهر پیشاور پاکستان مناظره ای به مدت ۱۰ شب، بین علمای پاکستان و مرحوم سلطان الواعظین شیرازی روی داد و مطبوعات پاکستان، این مناظرات را منعکس کردند که نتیجه ی آن شیعه شدن تعداد زیادی از مردم آن دیار شد. همه ی آن مناظرات در کتابی به نام شبهای پیشاور جمع آوری شده است.

تمام این کتاب را مطالعه کردم و حتی برای یافتن کتب دیگر شیعه، به زاهدان رفتم؛ ولی متأسفانه کتاب دیگری در این زمینه پیدا نکردم و با ناامیدی به چابهار برگشتم.

سال ۱۳۷۹هـ.ش. بود که پدرم پیشنهاد ازدواج با دختر عمویم را به من داد. بنده پذیرفتم و در آن سال با دختر عمویم ازدواج کردم.

ص: ۵۷

در حوزه های علمیه اهل تسنن بلوچستان، هر طلبه ای که ۱۱ سال درس بخواند مولوی می شود و برای ادامه ی تحصیل به کراچی پاکستان می رود و پس از ۳ سال تحصیل در آنجا مفتی می شود. در سال ۷۹، قرار بود که مسؤل مدرسه، ما را برای ادامه ی تحصیل به کراچی بفرستد تا مفتی شویم؛ ولی تنها برخی از دوستان مرا فرستاد و مرا نگه داشت.

از طرف حوزه ی علمیه ی مولوی عبدالرحمن به من گفتند: شما باید به هرمزگان و منطقه ی سیریک میناب بروید و امام جمعه آنجا بشوید؛ زیرا دین در آنجا غریب است.

علت این پیشنهاد آن بود که اهل تسنن هرمزگان، که شافعی مذهب بودند، به تدریج شیعه می شدند. مولوی عبدالرحمن خود را در این رابطه مسؤل می دانست و از چنین اتفاقی نگران بود. از این رو تصمیم گرفت که برخی از طلابی را که دارای قدرت بیان و اطلاعات کافی هستند به آن مناطق بفرستد تا جلوی شیعه شدن اهل تسنن را بگیرند.

من از این پیشنهاد به گرمی استقبال کردم و این فرصت را غنیمت دانستم تا تحقیقاتم را کامل کنم. از این رو در ماه شعبان ۱۳۷۹ و از طرف دفتر مولوی عبدالرحمن چابهار، به عنوان امام جمعه منطقه ی پشت کوه بیابان سیریک میناب انتخاب شدم. قبل از اینکه به آن منطقه بروم، عمویم (ملا- درمحمد) به بنده سفارش می کرد که: مواظب و مراقب باش که شافعی نشوی. گفتم: چشم این را مطمئن باشید که شافعی نمی شوم.

به همراه چند نفر از طلبه ها، به آن منطقه رفتم. آن ها در ضمن معرفی بنده به عنوان امام جمعه، محدوده ی فعالیت مرا نیز تشریح کردند و رفتند.

در بین برخی از مولوی ها رسم بود که وقتی برای تبلیغ به منطقه ای می رفتند و ساکن می شدند، قبل از شروع فعالیت تبلیغی نام و محل تبلیغی خود را در دفتر نمایندگی رهبری در امور اهل تسنن آن منطقه می نوشتند.

به همین منظور به بندرعباس رفتم و نام خود و محل تبلیغی ام را به دفتر نمایندگی رهبری اعلام کردم.

در همان اتاقی که نام نویسی کردم، جزوه هایی را دیدم که مجمع تقریب مذاهب آن ها را به چاپ رسانده و در آن ها مسایل اختلافی شیعه و اهل تسنن را بررسی کرده بود. من که چندین سال دنبال چنین کتاب هایی بودم - با دیدن این جزوات - طاقت نیاوردم و با اصرار یک دوره از آن را گرفتم. گم شده ام را پیدا کرده بودم و خیلی خوشحال بودم. آن ها را برداشتم و به منطقه ی تبلیغی ام برگشتم.

دو هفته پس از این ماجرا دو نفر از بزرگان آن منطقه به اتاقم آمدند و از کم آبی و خشکسالی چندین ساله، که به زندگیشان فشار آورده بود، اظهار ناراحتی کردند. آنان پیشنهاد کردند که نماز باران را اقامه کنم. من پیشنهادشان را پذیرفتم و قرار بر این شد که در روز مشخصی، همه ی مردم در بیابان جمع شوند تا نماز باران خوانده شود.

آن روز فرا رسید. قبل از این که نماز را شروع کنم، خداوند را به آبروی حضرت زهرا(س) مرصیه(س) سوگند دادم و عرض کردم: خدایا شنیده ام که آب مهریه ی فاطمه ی زهرا(س) است. تو را به آبروی حضرت زهرا(س)، باران رحمت را بر سر مردم این منطقه نازل بفرما! و سپس نماز را اقامه کردیم.

پس از چند ساعت، باران الهی شروع به باریدن کرد و تا سه روز ادامه یافت. همه خوشحال بودند و من از همه خوشحال تر که با توسل به حضرت زهرا(س) در بین مردم سرافکنده نشدم و گره از کار مردم باز شد. پس از این ماجرا، مردم به من احترام ویژه می گذاشتند. به برکت این کرامت فاطمی سد بزرگی در منطقه ی «سرارو» ساختند که اکنون از سدهای مشهور هرمزگان به شمار می آید.

کرامت دیگری که از حضرت زهرا(س) مرصیه(س) به خاطر دارم این بود که، مسجدی که بنده در آن امام جماعت بودم، مؤذن پیری داشت. یک روز نیم ساعت قبل از اذان به مسجد رفتم. مؤذن مرا دید، آمد و در کنار من نشست. سپس گفت: جناب مولوی! یک خواهشی از شما دارم!

گفتم: بفرمایید.

گفت: دختری دارم که ازدواج کرده و هفت سال پشت سر هم، در ۶ ماهگی بچه اش سقط می شود. خیلی ناراحت است. هر دکتري که بردیم، فايده نداشت. شما می توانید کاری برایش بکنید؟

قلم و کاغذی از جیبم در آوردم و متوسل به حضرت زهرا(س) شدم و صلوات مخصوص حضرت زهرا(س) را که از شیعیان شنیده بودم روی کاغذ نوشتم: «اللهم صل علی فاطمه و ابیها و بعلها و بنیها و السر المستودع فیها بعدد ما أحاط به علمک.» کاغذ را چند بار تا زدم و گفتم: این دعا را به بازوی راست دخترت ببند. ان شاء الله خداوند به حرمت این دعا شفایش می دهد.

حدوداً ۸ ماه بعد، از مؤذن، جویای احوال دخترش شدم. گفت: الحمد لله، الان هفت ماهه حامله است و بچه اش سقط نشده است.

بچه که به دنیا آمد، مؤذن به دنبالم آمد و مرا به خانه ی دخترش برد. نوزاد را آورد و به من داد. گفتم: شما باید اسم این دختر را فاطمه بگذارید. آن ها نیز همین نام را بر دختر خود گذاشتند.

این کرامات را که از اهل بیت(ع) دیدم، اعتقادم به اهل بیت(ع) بیشتر شد و یقین پیدا

کردم که توسل به اهل بیت(ع)، نه تنها شرک نیست بلکه حلال بسیاری از مشکلات است.

در مدت سه سالی که امام جمعه آن منطقه بودم، هیچ وقت به خود اجازه نمی دادم فضایل را که اهل تسنن برای خلفایشان نقل می کنند، برای مردم بگویم و از آن طرف نیز جرأت نمی کردم که فضایل اهل بیت پیامبر(ع) را نقل کنم.

بیشتر درباره قیامت، بهشت و جهنم و فضایل و رذایل اخلاقی سخنرانی می کردم.

در یک روز جمعه که بخشی از خطبه ام درباره فضیلت انفاق و صدقه دادن بود، آیات ابتدایی سوره انسان را که در شأن امیرالمؤمنین (ع) و فاطمه ی زهرا(س) و حسنین (ع) است، خواندم و داستان نزول این آیات را، توضیح دادم. (۱)

چند نفر از وسط جمعیت برخاستند و به نشانه ی اعتراض مسجد را ترک کردند. پس از اتمام نماز به دیدنشان رفتم و علی رغم این که علت را می دانستم، دلیل کارشان را از آنان پرسیدم. در جواب گفتند: چرا حرف هایی را که شیعیان می گویند برای ما می گویی؟

گفتم: این داستان را اهل تسنن نقل کرده اند. مگر امام علی (ع) فقط مال شیعیان است؟

متأسفانه جو غالب اهل تسنن، این گونه است که دوست ندارند فضایل امیرالمؤمنین (ع) و اهل بیتشان را بشنوند؛ هر چند که ادعای دوستی اهل بیت را می کنند. اگر فضایل آن ها را بگویید، یا شما را متهم به شیعه بودن می کنند یا با سردی با شما برخورد می کنند و اگر فضایل خلفا و صحابه (خصوصاً عمر بن خطاب و عایشه) را بگویید بسیار خوشحال می شوند.

ص: ۶۳

۱- سیوطی، ثعلبی، زمخشری و... می گویند: این آیات در شأن اهل بیت نازل شده است (أخرج ابن مردويه عن ابن عباس فی قوله ويطعمون الطعام علی حبه الآیة قال نزلت هذه الآیة فی علی بن أبی طالب وفاطمه بنت رسول الله)؛ الدر المنثور، جلال الدین السیوطی، ج ۶، ص ۲۹۹؛ تفسیر الثعلبی، الثعلبی، ج ۱۰، ص ۹۸؛ الکشاف، زمخشری، ج ۴، ص ۶۷۰؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۲، ص ۳۹۳ تا ۴۰۸، ح ۱۰۴۲ تا ۱۰۶۱ (ذیل آیات سوره انسان)؛ تفسیر فخر رازی، ج ۳۰، ص ۲۴۳ و ۲۴۴، (ذیل آیه شریفه، مسأله الاولى)؛ تفسیر قرطبی، ج ۱۹، ص ۱۳۰، ذیل آیه ی شریفه ی (وقال أهل التفسیر نزل فی علی و فاطمه رضی الله عنهما). (محقق)

البته این امر تازگی ندارد و در طول تاریخ چنین بوده است. نمونه‌ی آن حاکم نیشابوری، نویسنده‌ی کتاب «المستدرک علی الصحیحین» است. او را فقط به جرم این که پس از بیان فضایل خلفای ثلاثه، فضایل امیرالمؤمنین (ع) را منصفانه نقل کرده است، متهم به تشیع کردند^(۱) و حتی در مجلسی منبر او را هم شکستند.^(۲) ده‌ها مورد دیگر نیز از این گونه موارد وجود دارد.

وهابیت کور دل، بسیار تلاش می‌کردند که باترفند‌هایی اهل تسنن منطقه را وهابی کنند؛ ولی بنده که از ماهیت و هدف پلیدشان اطلاع داشتم، این اجازه را به آن‌ها ندادم. در یک روز جمعه، یک مولوی وهابی مسلک که در نزدیکی روستایمان ساکن بود به من گفت: ما در روستایمان نماز جمعه داریم. شما که جمعیتان کم است، نباید در اینجا نماز جمعه اقامه کنید و باید با همه‌ی مردم روستا به روستای ما بیایید. می‌دانستم قصدشان این است که مردم را به آنجا بکشانند و برایشان بر ضد شیعه سخنرانی کنند. گفتم: نه ما همین‌جا نماز جمعه برگزار می‌کنیم و اصلاً جمعیت ملاک نیست. امام ابوحنیفه در کتاب «قدوری» گفته است: حتی با سه نفر هم می‌شود نماز جمعه خواند. خودمان نماز جمعه اقامه کردیم و به مردم اجازه ندادیم که به آنجا بروند.

ص: ۶۴

-
- ۱- تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۳، ص ۹۴؛ «وکان ابن الربیع یمیل إلی التشیع»؛ ذهبی در میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۶۰۸، شماره ۷۸۰۴؛ وقد قال ابن طاهر: سألت أبا إسماعیل عبد الله الأنصاری عن الحاکم أبا عبد الله، فقال: إمام فی الحدیث رافضی خبیث. قلت: الله یحب الانصاف، ما الرجل برافضی، بل شعی فقط.
 - ۲- تاریخ الاسلام، ذهبی، ج ۲۸، ص ۱۳۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۷، ص ۱۷۵.

هفته ی نخست اردیبهشت سال ۵۸۲-ش.، مطلبی را در کتاب های اهل تسنن دیده بودم مبنی بر این که «بعد از ارتحال پیامبر اسلام|، وقتی علی(ع) با ابوبکر بیعت نکرد، به زور دست های ایشان را بستند و از خانه به مسجد آوردند و بیعت گرفتند».(۱)

با دیدن این مطلب در کتب اهل تسنن خیلی تعجب کردم. باور این قضیه برایم سخت بود که چگونه با حضرت علی(ع)، که اسدالله الغالب و فاتح خیبر بوده است، بعد از رسول خدا| این گونه برخورد کنند؟! آیا این جریان واقعیت داشته است؟

شب چهارشنبه ای به مسجد رفتم. دو رکعت نماز خواندم و پس از نماز از خداوند خواستم که خدایا! من چنین مطلبی را در این کتاب ها دیده ام، اگر این جریان صحت دارد و آن ها چنین جسارتی به امیرالمؤمنین(ع) کرده اند، به گونه ای به من نشان بده. خسته بودم. خوابم برد. در خواب دیدم که از کنار نهر آبی عبور می کنم. کمی جلوتر، عده ای جمع شده بودند. نزدیکشان رفتم. جمعیت را کنار

ص: ۶۵

۱- معاویه خطاب به امام علی(ع) می گوید: فی کل ذلک تقاد کما یقاد الجمل المخشوش؛ در هر موردی مانند شتری فراری که برای داغ کردن می برند، به زور برای بیعت رفتی! أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۷۸.

زدم، دیدم دو نفر طناب سفید و کلفتی را به دستان مردی بسته اند و او را می کشند. پرسیدم: اینجا چه خبر است؟!

گفتند: این شخص علی بن ابی طالب × است.

همه ی مردم نگاه می کردند و زنی فریاد می کشید و شیون می کرد. پرسیدم این زن کیست؟

گفتند: فاطمه دختر رسول خدا | است. او فریاد می زد: وامحمدا، وا علیا. وامحمدا، واعلیا.

از خواب پریدم. اشک هایم روی صورتم ریخته بود. وضو گرفتم و دو رکعت نماز شکر خواندم و خداوند را شکر کردم که داستانی را که در کتاب های اهل تسنن آمده است به من نشان داد.

دیگر طاقت نیاوردم و تصمیم گرفتم به صورت علنی شیعه شوم. البته بنده از سال ۷۹ و به صورت تقیه و پنهانی شیعه شده بودم ولی جرأت نمی کردم اعلام کنم ولی بعد از این خواب، تصمیم قطعی گرفتم که تشیع خود را اعلام کنم.

روز جمعه ی همان هفته و پس از این که نماز جمعه را اقامه کردم، به منزل یکی از اهالی روستا که جلسه ای در آنجا برقرار بود رفتم. یک نفر را فرستادم که جلد اول «صحیح بخاری» را بیاورد.

به حاضران در جلسه گفتم: من چند سال است که درباره ی شیعه، تحقیق کرده ام و به این

نتیجه رسیده ام که مذهب اهل بیت (ع) بر حق است و خلفاء، حق اهل بیت (ع) را غصب کرده اند و از این به بعد رسماً شیعه هستم.

ص: ۶۶

همه از این سختم تعجب کردند و با عصبانیت، به من نگاه می کردند. پیر زنی گفت: تو چطور دلت می آید حضرت عمر را رها کنی؟

«صحیح بخاری» را باز کردم و گفتم: در همین کتاب نوشته شده است که: حضرت عمر شما استاد پیامبر بوده است! زنان پیامبر بی حجاب بودند و عمر به پیامبر دستور داد که به زنان بگو حجاب را رعایت کنند و آیه ی حجاب نازل شد. (۱) نماز صبح پیامبر قضا

می شد و عمر به پیامبر تذکر می داد. (۲) در همین کتاب آمده است که پیامبر جلوی اصحابش، ایستاده ادرار کرده است (۳) و به

ص: ۶۷

۱- «عن عایشه أنّ ازواج النبی | کن یخرجن باللیل إذا تبرزن إلى المناصع وهو صعید افیح فکان عمر یقول للنبی (ص) احجب نساءک فلم یکن رسول الله (ص) یفعل. فخرجت سوده بنت زمعه زوج النبی | ليله من اللیالی عشاء و کانت امرأه طویله فناداها عمر ألا- قد عرفناک یا سوده - حرصا علی أن یتزل الحجاب - فانزل الله آیه الحجاب». عایشه می گوید: همسران پیامبر (ص) شب ها برای قضای حاجت به بیابان می رفتند. عمر به پیامبر | می گفت: زنان را در حجاب کن ولی رسول خدا (ص) چنین نمی کرد (گوش به حرف عمر نمی داد!) شبی از شب ها سوده دختر زمعه، همسر پیامبر | که زنی بلند قد بود بیرون رفت. عمر فریاد زد: ای سوده ترا شناختم - به جهت حرصی که برای نزول آیه حجاب داشت (این کار را کرد) - آن گاه آیه حجاب نازل شد. صحیح بخاری، ج ۱ ص ۴۹، کتاب الوضوء، باب خروج النساء إلى البراز و مشابه آن در ج ۸، ص ۶۶، کتاب الاستئذان، باب آیه الحجاب؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۶ تا ۷؛ مسند احمد، مسند عایشه، ج ۶، ص ۲۲۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۸۸. (محقق)

۲- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۷۵، کتاب التیمم، باب الصعید الطیب وضوء المسلم یکفیه من الماء حدیث ۳۴۴، باب مواقیت الصلاة و فضلها، باب الاذان بعد ذهاب الوقت؛ و ج ۴، ص ۲۳۲، باب علامات النبوة فی الاسلام، حدیث اول؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۱۴۱ و ۱۴۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، باب تیمم، ص ۱۲۴؛ السنن الکبری، بیهقی، باب غسل الجنب و وضوء المحدث، ج ۱، ص ۲۱۸ تا ۲۱۹؛ مسند احمد، حدیث عمران بن حصین، ج ۴، ص ۴۳۴ تا ۴۳۵. (محقق)

۳- عن حدیفه؛ قال: أتى النبی | سباطه قوم فبال قائماً، ثم دعا بماء، فجثته بماء فتوضأ. حدیفه می گوید: پیامبر کنار زباله دان گروهی رفت و ایستاده بول کرد و.... بخاری، کتاب الوضوء باب البول قائماً وقاعدا حدیث ۲۲۴؛ مسند احمد، حدیث مغیره بن شعبه، ج ۴، ص ۲۴۶؛ و حدیث حدیفه بن الیمان، ج ۵، ص ۳۸۲ و ۳۹۴ و ۴۰۲؛ سنن ابن ماجه، باب ما جاء فی البول قائماً، حدیث ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۱۲، ح ۳۰۵ و ۳۰۶؛ سنن ابی داود، باب البول قائماً، ج ۱، ص ۱۴، ح ۲۳؛ سنن النسائی، ذکر الفطرة الاختقان، ج ۱، ص ۱۷ تا ۱۹؛ و الرخصة فی البول فی الصحراء قائماً. (محقق)

همین ترتیب احادیثی از بخاری که به پیامبر توهین کرده بود را خواندم و به آن‌ها نشان دادم.

نخستین بار بود که این مطالب را می‌شنیدند. تعجب کردند که در معتبرترین کتابشان بعد از قرآن، این مطالب آمده است.

پیرمردی در جلسه گفت: تو که شیعه شده بودی، چرا نماز جمعه‌ی امروزمان را خراب کردی؟ حالا چه کنیم؟

گفتم: نمی‌دانم. من سه سال است که شیعه شده‌ام ولی به شما نگفته بودم.

پیرمرد دو دستش را بلند کرد و محکم به سرش زد و گفت: وای! نماز سه سال ما را خراب کردی چه خاکی بر سرمان بریزیم؟

گفتم: بروید از علمایتان پرسید! به من

ربطی ندارد.

صاحب‌خانه که بانی مسجد بود، گفت: شما دیگر حق ندارید در مسجد ما نماز بخوانید و باید از اینجا بروی!

گفتم: انّ المساجد لله، (۱)

مسجدها برای خدا هستند نه برای شیعه یا اهل تسنن. من در مسجد شما نماز می‌خوانم.

گفت: اگر جرأت داری، بیا.

ص: ۶۸

فردای آن روز چند نفر از جوان های شیعه ی همان روستا را با خود به مسجد بردم و در مقابل چشمانشان نماز جماعت ظهر و عصر را بر طبق فقه شیعه اقامه کردیم.

ص: ۶۹

سفر به بلوچستان و تهدید شدن به قتل

پس از اینکه شیعه شدم، از منطقه ی تبلیغی ام به بندر عباس، نزد امام جمعه ی شیعیان آیت الله نعیم آبادی رفتم و داستان شیعه شدنم را برایش تعریف کردم. ایشان با آغوش باز از بنده استقبال کردند. سه ماه در بندرعباس ماندم. خبر به پدر و عمویم رسیده بود و آن ها به صورت تلفنی به دنبال می گشتند تا این که به دفتر آیت الله نعیم آبادی زنگ زدند. گوشی تلفن را به من دادند، عمویم پشت خط بود.

با ناراحتی پرسید: شنیده ام شیعه شدی، درست است؟!

گفتم: بله، تحقیق کردم و به این نتیجه رسیدم که مذهب شیعه بر حق است.

عمویم گفت: وقتی این خبر را شنیدیم از مولوی محمد عمر پرسیدیم. ایشان فتوا دادند که او مرتد شده و ریختن خونش حلال است و زنش نیز طلاق است! اگر دست ما به تو برسد، حتماً تو را خواهیم کشت!

گفتم: من از شما نمی ترسم بلکه برای آوردن خانم به این جا به بلوچستان می آیم.

عمویم گفت: اگر جرأت داری، بیا.

به همراه دو جوان شیعه به بلوچستان رفتم. در جلسه ای که چند نفر از خویشاوندان حضور داشتند، عمویم با من بحث کرد. من نیز جوابش را از کتاب های

اهل تسنن دادم. ناگهان عصبانی شد، چاقو را برداشت و به طرف من حمله کرد. دو نفر بلند شدند و دست های عمویم را گرفتند. مادرم گریه می کرد و می گفت: رهایش کنید او دیوانه و روانی شده، بر می گردد و اهل تسنن می شود، نکشیدش.

من که ترسیده بودم، گفتم: حق با شماست؛ بر می گردم و اهل تسنن می شوم.

شب سوم بود، یکی از ریش سفیدان محل ما، چند نفر از ملاها را به صرف شام دعوت کرد.

عمویم (مولوی درّ محمد) با صدای بلند، در جلسه مسئله ای را از من پرسید. فکر می کرد، من نمی توانم جوابش را بدهم و جلوی جمعیت خجل و سرافکنده می شوم.

عمویم گفت: من سؤالی از شما دارم، اگر آن را جواب دادی؛ معلوم است که شیعه ها مسلمانند و اگر جواب ندادی، معلوم می شود شیعه مشرک است و خون تو حلال است.

دوست شیعه ام که کنارم نشسته بود به من گفت: این ها را رها کن، بیا تا اتفاقی برای ما نیفتاده از اینجا برویم.

گفتم: نگران نباش، امام حسین (ع) همراه ما است، خودش ما را هدایت کرده و خودش هم حمایت می کند.

عمویم گفت: مگر شما شیعیان نمی گوید که پیامبر | علم غیب داشته و از اسرار عالم با خبر بوده است؟

گفتم: بله، چنین اعتقادی داریم.

گفت: پس چرا پیامبر اکرم | نمی دانست درون ابوبکر و عمر چه خبر است و با دخترانشان ازدواج کرد؟ مگر این مطالبی را که شما درباره آن دو می گویند پیامبر نمی دانست؟ اگر نمی دانست، پس چرا می گویند علم غیب داشته است؟ یا باید بگویند علم غیب نداشته و یا باید اقرار کنید مطالبی که درباره ابوبکر و عمر می گویند صحیح نیست.

گفتم: جواب شما را می دهم به شرطی که اعتراف کنید این مطالب در کتاب هایتان آمده است.

گفت: باشد بگو بینم چه می خواهی بگویی؟

گفتم: اگر پیامبر علم غیب ندارد، چه کسی علم غیب دارد؟

گفت: فقط خدا!

گفتم: منم همین سوال را از شما دارم. مگر شما نمی گویند انتخاب شوهر برای حضرت

فاطمه (س) به دست خدا بود (۱) پس چرا وقتی ابوبکر (بهترین صحابه به قول شما)، به خواستگاری فاطمه ی زهرا ÷ دختر پیغمبر | رفت خدا قبول نکرد؟ (۲) مگر چه ایرادی در وجود او بود که خدا قبول نکرد ابوبکر شوهر فاطمه (س) بشود؟ چرا اجازه نداد عمر شوهر فاطمه (س) شود؟ مگر

ص: ۷۳

۱- در تاریخ ابن عساکر آمده است که؛ خداوند علی (ع) و فاطمه (س) را به ازدواج هم درآورد. (فوالذی بعثنی بالکرامه واستخصنی بالرساله ما أنا زوجته ولكن الله زوجة ما رضیت حتی رضی علی وما رضیت فاطمه حتی رضی الله رب العالمین) تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۱۲۶.

۲- متقی هندی می نویسد: ابوبکر و عمر، فاطمه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواستگاری کردند و آن حضرت پذیرفت. (خطب ابوبکر و عمر فاطمه إلى رسول الله | فابی رسول الله | کنز العمال، المتقی الهندی، ج ۱۳، ص ۱۱۴).

نمی گویند خداوند شوهر حضرت زهرا(س) را انتخاب کرده است، پس به امر خدا ابوبکر و عمر در خواستگاری حضرت فاطمه(س) رد شدند؟ چه اشکالی در وجود این دو نفر بود؟ خدا که علم غیب داشت، چه چیزی در وجودشان دید که آن دو را لایق ازدواج با

حضرت فاطمه(س) ندانست؟

مجلس کاملاً ساکت شد و هیچ کس حرف نمی زد.

عمویم گفت: والله ما نمی دانیم! ما که آنجا نبودیم تا بدانیم چرا ابوبکر و عمر رد شدند و اجازه ندادند شوهر فاطمه ی زهرا(س) شوند.

گفتم: من هم آن روزی که پیامبر(ص) به خواستگاری عایشه و حفصه رفت، آنجا بودم.

عمویم که در مقابل جوابم کم آورده بود احساس خطر کرد و گفت: بس است! بس است! خودت مشرک شدی ما را مشرک نکن.

مجلس کاملاً ساکت شده بود که یک مرتبه عمویم به من گفت: من به تو گفته بودم که اگر میناب می روی؛ مواظب باشی شافعی نشوی، آن وقت تو رفتی شیعه شدی؛ ای کاش یهودی می شدی ولی شیعه نمی شدی! بسیار تعجب کردم که این چه تفکری است که یهودیان را بهتر از شیعیان می داند!؟

فردا بعد از ظهر، عمویم به خانه ی ما

آمد. با اصرار فراوان من را مجبور کرد که بگویم اهل تسنن می شوم و مذهب شیعه را رها می کنم.

عمویم گفت: حالا که می خواهی اهل تسنن شوی، دو رکعت نماز توبه بخوان تا ما ببینیم.

من در حضورشان دو رکعت نماز خواندم. نمازم که تمام شد عمویم گفت: خدا قبول کند.

گفتم: ان شاء الله، خدا قبول کند.

گویا دو رکعت نماز من به دل عمویم نچسبیده بود، گفت: ما این طور قبول نداریم باید جلو بایستی و نماز جماعت برایمان بخوانی.

گفتم: چشم.

قبل از اینکه وارد محراب شوم گفتم: یک عیبی داری!

گفتم: چه عیبی؟

گفت: ریشت کوتاه است! (۱)

گفتم: پس چه کار کنم؟

گفت: چون نماز توبه خواندی انگار از مادر متولد شدی!

وارد محراب شدم و تکبیره الاحرام گفتم و دست ها را بستم! از قضا در رکعت دوم یادم رفت که دست هایم را ببندم. عمویم از پشت سر متوجه شد و با صدای بلند «اهم اهم» گفت. فهمیدم که منظورش چیست و به سرعت دست هایم را بستم. بعد از نماز عمویم گفت: چه شد؟! نماز ما را خراب کردی.

گفتم: مدتی بود که با دست باز نماز می خواندم، یک لحظه فراموش کردم دست هایم را ببندم، شما ببخشید.

ص: ۷۵

۱- در فقه حنفی؛ اگر کسی ریشش را کوتاه کند، امامت او مکروه است.

عمویم گفت: حواست را جمع کن.

چند شب بعد در منزل پدرم جلسه ای تشکیل شد و قرار بود دوباره صیغه ی عقد را بخوانند و مهریه را تعیین کنند و دختر عمویم را دوباره به من بدهند؛ به شرط این که من قول بدهم و امضا کنم که همین جا بمانم و به هر مزگان برنگردم.

به عمویم گفتم: شما که می خواهید دوباره صیغه ی عقد بخوانید؛ طبق فتوای ابوحنیفه؛ زنی که از شوهرش جدا شده اگر بخواهد دوباره با او ازدواج کند باید با مرد دیگری ازدواج کرده و از او جدا شود، بعد می تواند با شوهر سابقش ازدواج کند.

عمو سختم را قطع کرد و گفت: این حرف را نزن. از آنجا که شیعیان شهادتین را می گویند، احتمال می دهیم مسلمان باشند؛ پس طلاقى صورت نگرفته تا نیاز به محلل باشد. عجیب این که آن ها هر وقت بخواهند فتوا می دهند و هرگاه بخواهند آن را تغییر می دهند. آیا این بازی با دین خدا نیست؟ گناه عوام اهل تسنن چیست که برخی مولوی ها به خاطر هوا و هوس فتوا صادر می کنند و مردم را مجبور می کنند به فتوای آنان عمل کنند؟

در گیر همین مسأله بودیم که خبر رسید مادر بزرگم فوت کرده است. مادر بزرگ مادری ام بود. خیلی دوستم می داشت و می گفت: فقط تو باید بر جنازه ام نماز بخوانی. فردای آن روز به تشییع جنازه رفتیم.

من گفتم: وصیتشان این است که من نمازش را بخوانم و می خواهم آن را بر طبق فقه شیعه بخوانم.

عمویم عصبانی شد و گفت: اصلاً امکان ندارد! ما به شما این اجازه را نمی دهیم! اصلاً چه کسی گفته شما تشیع جنازه بیاید؟

گفتم: باشد، اشکال ندارد، هر طور شما می گوئید.

نماز میت را بر اساس مذهب اهل تسنن حنفی خواندم.

بعد از نماز عمویم گفت: ما مطمئن نیستیم که شما اهل تسنن شده اید، پس اصلاً به شما زن نمی دهیم.

ص: ۷۷

یک هفته ی دیگر هم آنجا ماندم و هر چه تلاش کردم همسرم را به من ندادند.

وقتی مطمئن شدم که نمی خواهند همسرم را بدهند، از بلوچستان به هرمزگان برگشتم و در میناب با دختر شیعه ای ازدواج کردم که اقوام مادری اش از اهل تسنن بودند که من امام جماعتشان بودم و بعد از شیعه شدنم به من ناسزا می گفتند؛ ولی بعد از این ازدواج گفتند حالا که داماد ما شدی نمی شود بلایی سرت بیاوریم.

الحمد لله، الان من و برادران اهل تسنن رابطه ی خوبی با هم داریم. از خداوند متعال عاجزانه می خواهم عاقبت امر همه ی ما را ختم به خیر گرداند و ما را به راهی هدایت کند که مورد رضایت اوست و حقیقت را نصیب جویندگان آن بکند تا با یافتن آن حقیقت - که همان فرقه ی ناجیه است - سعادت دنیا و آخرت نصیبشان شود، ان شاء الله.

سکونت در شهر مقدس قم، حرم اهل بیت (ع)

در روایات از شهر مقدس و مذهبی قم به حرم اهل بیت^ع تعبیر شده است. به این دلیل برای من بسیار مهم بود که مدت زمانی را در این شهر زندگی کنم و از نزدیک با حوزه های علمیه تشیع آشنا شوم و در آنجا تحصیل کنم. به همین منظور با همسرم راهی شهر مقدس قم شدیم.

دیدن شهر مقدس و مذهبی قم، زیارت حرم حضرت فاطمه ی معصومه (س)، مسجد مقدس جمکران و دیدار با مراجع و علمای شیعه از نزدیک برای من بسیار لذت بخش بود. باور نمی کردم برای من که روزگاری عالم اهل تسنن بودم، روزی بیاید که چنین خوشحال و با نشاط وارد

شهر مقدس قم و حوزه ی علمیه ی شیعیان شوم.

یک روز که به دیدار حضرت آیت الله تبریزی مشرف شدم و شرح حال خود را بازگو نمودم، ایشان بعد از بیان سخنانی درباره اهل بیت (ع)، جایگاه روحانیت و قداست لباس آن در مذهب شیعه و این که عبایی که بر دوش روحانیت شیعه است یادآور عبای پیامبر است؛ آنجا که حضرت علی (ع) و

فاطمه ی زهرا(س) و حسنین(ع) را در زیر عبای خود جمع کرد و فرمود: اینان اهل بیت من هستند. مرا نصیحت و موعظه کرد و آن لباس را بر تن من کرد. امیدوارم لباس دنیا و آخرتم باشد و بتوانم از عهده ی مسؤلیت آن بر آیم.

بعد از چند ماه سکونت در قم، یک روز پدرم از شهرستان نیکشهر برای دیدن من به شهر مقدس قم آمد و مرا بسیار خوشحال و شادمان کرد.

به پدرم پیشنهاد دادم که با هم به حرم مطهر حضرت فاطمه ی معصومه(ع) دختر امام موسی بن جعفر(ع) برویم؛ ولی پدرم موافقت نمی کرد و می گفت: زیارت شرک است!

گفتم: پدر جان! مگر در کتاب های ما نیامده است که پیامبر خدا | به زیارت مرقد حضرت حمزه ی سیدالشهدا می رفت؟ آیا نعوذ بالله پیامبر خدا | هم مشرک بود؟

پدرم گفت: استغفر الله! راست می گویی و بالاخره راضی شد و با هم به زیارت حضرت فاطمه ی معصومه(س) رفتیم. پس از زیارت کریمه ی اهل بیت(ع)، زمان برپایی نماز جماعت باشکوه شیعیان در حرم بود. نماز ظهر را که خواندیم آماده ی اقامه ی نماز عصر شدیم. پدرم اعتراض کرد و گفت: شما شیعیان از سنت رسول خدا | فاصله گرفته اید و نماز های خود را به صورت جمع می خوانید!

گفتم: مگر در «صحیح مسلم» نیامده است که رسول خدا | گاهی اوقات بدون هیچ عذری نماز های خود را به صورت جمع می خواند؟

پدرم تصدیق کرد.

گفتم: پدر جان! شما که همیشه به مسجد می روید، هنگام نماز ظهر چند نفر به مسجد می آیند؟

گفت: حدود ۷۰ نفر.

گفتم: برای نماز عصر که چند ساعت بعد از نماز ظهر است چند نفر می آیند؟

گفت: حدود ۱۰ نفر.

پرسیدم: بقیه ی مردم چه می کنند؟

گفت: یا می خوابند یا در خانه نمازشان را می خوانند و یا فراموش می کنند که نماز عصر را بخوانند!

گفتم: خوب پدرجان! روش شیعیان بهتر است که همان تعداد ۱۰ هزار نفری که برای نماز ظهر به حرم می آیند، پس از نماز ظهر، همان تعداد نماز عصر را با شکوه برگزار می کنند و به خانه های خود بر می گردند یا روش شما که نماز ظهر را با ۷۰ نفر و نماز عصر را با ۱۰ نفر یا کمتر می خوانید؟

پدرم گفت: راست می گویی روش شما بهتر است.

آن روز نماز ظهر و عصر را با شکوه خواندیم و به خانه برگشتیم.

یک مرتبه هم که با تعدادی از جوانان اهل تسنن میناب به مشهد مقدس مشرف شده بودیم، برای آن ها دیدن نماز جماعت صد هزار نفری در صحن جامع رضوی بسیار تعجب برانگیز بود. وقتی علت تعجب آن ها را پرسیدم با تأسف گفتند: برخی مولوی های ما می گفتند که شیعیان اصلاً نماز نمی خوانند و

وقتی به آن‌ها می‌گفتیم: تلویزیون نماز آن‌ها را نشان می‌دهد، می‌گفتند: این‌ها ساختگی و فیلم است. اما حالا که نماز واقعی و با اخلاص آن‌ها را می‌بینیم بر مولوی‌های دروغگوی خود نفرین می‌کنیم. البته همین جریان باعث شد برخی از آن‌ها مشرف به مذهب تشیع بشوند!

ص: ۸۴

فصل دوم: مصاحبه با آقای زاهدی

اهل تسنن چه می گویند؟

مذهب اهل بیت (ع) چه می گوید؟

ص: ۸۵

سؤال: چرا شما از مذهب آبا و اجدادی خود دست برداشته، مذهب شیعه را اختیار کرده اید؟ و اساساً آیا تغییر مذهب صحیح است؟

آقای زاهدی: بسم الله الرحمن الرحيم. در قرن اخیر علمایی از شیعه و اهل تسنن بوده اند که گام های بسیار مهمی در جهت تقویت اسلام و تقرب بین مذاهب اسلامی برداشته اند و فتوایی صادر کرده اند که نتیجه اش کم شدن فاصله ی بین شیعه و اهل تسنن و وحدت بیشتر بین مذاهب اسلامی است. از مهم ترین آن فتاوا، فتوای مقام معظم رهبری در حرمت توهین به مقدسات اهل تسنن خصوصاً عایشه است که با استقبال بسیار خوب اهل تسنن در کل جهان مواجه شد. (۱) از دیگر فتاوا، فتوای

ص: ۸۷

۱- بخشی از سخنان مقام معظم رهبری در میدان آزادی سنندج ۲۲/۲/۱۳۸۸: امروز این جماعت وهابی و سلفی، شیعه را کافر می داند؛ سنی محب اهل بیت را هم کافر می داند؛ سنی پیرو طریقه های عرفانی و قادری را هم کافر می داند! این فکر غلط از کجا سرچشمه می گیرد؟ همه ی مردم شیعه در سراسر دنیا، مردم سنی شافعی در شمال آفریقا، یا مالکی در کشورهای آفریقایی مرکزی، که این ها محب و دوستدار اهل بیت اند؛ طریقه های عرفانی این ها که به اهل بیت منتهی می شود، کافرند؛ چرا؟ چون به مرقد حسین بن علی در قاهره احترام می گذارند و مسجد رأس الحسین را مورد تقدیس قرار می دهند؛ به این جهت این ها کافرند! شیعه که کافر است؛ سنی سقزی و سنندجی و مریوانی هم اگر با طریقه ی قادری یا نقش بندی ارتباط داشته باشد، او هم کافر است! این فکر، چه فکری است؟ چرا با این فکر غلط و شوم بین برادران مسلمان اختلاف ایجاد بشود؟ به آن شیعه ای هم که از روی نادانی و غفلت یا گاهی از روی غرض به مقدسات اهل تسنن اهانت می کند و آن سنی که به مقدسات شیعه اهانت می کند، عرض می کنم: رفتار هر دو گروه حرام شرعی و خلاف قانونی است.

معروف و مشهور شیخ الازهر، مرحوم «شلتوت» در جواز عمل به فقه شیعه است.

ماجرای صدور این فتوا چنین است: از ایشان سؤال شده که عده ای از مردم معتقدند هر فردمسلمان برای آن که عبادات و معاملاتش صحیح انجام گیرد، باید تابع احکام یکی از مکتب های معروف چهارگانه باشد و در میان این مکتب های چهارگانه نامی از مکتب شیعه امامی و شیعه زیدی برده نشده است. آیا جناب عالی با این نظر موافقید که مثلاً پیروی از مکتب امامیه اثنی عشری مغایرتی با دین ندارد؟

آن جناب پاسخ دادند: آیین اسلام هیچ یک از پیروان خود را ملزم به پیروی از مکتب معینی ننموده است بلکه هر مسلمانی می تواند از هر مکتبی که به طور صحیح نقل شده و احکام آن در کتب مخصوص به خود مدون گشته است پیروی نماید و کسی که مقلد یکی از این مکتب های چهارگانه باشد می تواند به مکتب دیگری (هر مکتبی که باشد) منتقل شود. مکتب جعفری معروف به مذهب امامی اثنا عشری، مکتبی است که شرعاً پیروی از آن مانند پیروی از مکتب های اهل تسنن جایز می باشد. بنابراین سزاوار است که مسلمانان این حقیقت را دریابند و از تعصب ناحق و ناروایی که نسبت به مکتب معینی دارند دوری گزینند؛ زیرا دین خدا و شریعت او تابع مکتب خاصی نبوده و در احتکار و انحصار مکتب معینی نخواهد بود؛ بلکه همه صاحبان مذاهب مجتهد بودند و

اجتهادشان مورد قبول درگاه باری تعالی است و کسانی که اهل نظر و اجتهاد نیستند، می توانند از هر مکتبی که مورد نظرشان است تقلید نموده و از احکام فقه آن پیروی نمایند، و در این مورد فرقی میان عبادات و معاملات نیست. (۱)

بنده یقین دارم که شیخ الازهر با دید باز و عقل سلیم و شناخت کافی نسبت به مذهب شیعه و بدون تعصب جاهلانه این فتوا را صادر نموده است. اگر همه ی مسلمانان به فتوای این عالم بزرگوار عمل می کردند و تعصب بر مذهب خاصی نداشتند؛ هیچ گونه اختلافی در جامعه ی اسلامی نبود و همه با صفا و صمیمیت در کنار هم زندگی می کردند و شاهد پیشرفت روزافزون جهان اسلام بودیم.

همان طور که شیخ شلتوت اشاره کرده است، اعتقاد بنده نیز این است که سند هیچ مذهبی به نام شخصی یا گروه خاصی نخورده است تا اگر شخصی دست از آن مذهب بردارد و تغییر مذهب دهد آن ها مدعی وی شوند و بگویند: چرا تغییر مذهب داده ای؟ و احياناً با تهدید و قتل با او برخورد کنند. اصول دین و اساس اعتقادات را باید خود شخص با عقل و فکر خود به دست بیاورد و مذهب تقلیدی و ارثی مورد قبول خداوند متعال نیست. بلکه وقتی

با تحقیق به

ص: ۸۹

۱- أن مذهب الجعفریه المعروف بمذهب الشیعہ الامامیہ الاثنی عشریہ مذهب یجوز التعبد به شرعاً کسائر مذاهب أهل السنه. فینبغی للمسلمین أن یعرفوا ذلك. وأن یتخلصوا من العصبیه بغير الحق المذاهب معینہ، فما کان دین الله وما کانت شریعتہ تابعه لمذهب، أو مقصوره علی مذهب. فالکل مجتهدون مقبولون عند الله تعالی یجوز لمن لیس أهلاً للنظر والاجتهاد تقلیدهم والعمل بما یقرونه فی فقههم ولا فرق فی ذلك بین العبادات والمعاملات. وحدت از دیدگاه علمای اسلام، ص ۱۷۴ و ۱۷۵؛ به نقل از رساله الأسلام، ارگان رسمی دار التقریب بین المذاهب الأسلامیة، مصر، شماره ۳، سال یازدهم.

این نتیجه رسیدیم که یک مذهب کامل تر از بقیه است آن وقت است که در فروع و احکام باید تقلید کرد. خدواند متعال در روز قیامت از همه درباره ی اعتقاداتشان سؤال می کند و هر کس باید بتواند جواب قانع کننده ای داشته باشد. این که بگوییم پدران ما بر آن مذهب بودند و ما دیگر تحقیق نکردیم و چشم بسته آن را قبول کردیم، همان سخن مشرکان است؛ آنجا که گفتند: {قَالُوا وَحَدِّثْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ * قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ} (۱) و گفتند: {وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا} (۲) و گفتند: {إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ} (۳)

پیامبر خدا | در روایتی که شیعه و اهل

تسنن آن را نقل کرده اند، فرموده است: امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می شوند که یکی از آن ها اهل نجات است و هفتاد و دو فرقه ی دیگر گمراه خواهند بود. (۴) یک مسلمان برای این که در گمراهی به سر نبرد و بر گمراهی نمیرد و روز قیامت اهل نجات باشد باید با

ص: ۹۰

۱- انبیاء / ۵۲ و ۵۳.

۲- لقمان / ۲۱.

۳- زخرف / ۲۳.

۴- سنن ابی داود، ابن الأشعث السجستانی، ج ۲، ص ۳۹۰؛ قال رسول الله: ألا- إن من قبلکم من أهل الكتاب افترقوا علی ثنتين وسبعین ملة، وإن هذه الملة ستفترق علی ثلاث وسبعین: ثنتان وسبعون فی النار، و واحدة فی الجنة. - المستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۴، ص ۴۳۰؛ مسند احمد، مسند انس بن مالک ج ۳، ص ۱۴۵؛ مسند معاویه بن ابی سفیان، ج ۴، ص ۱۰۲؛ سنن دارمی، باب فی الافتراق هذه الامه، ج ۲، ص ۲۴۱؛ سنن ابن ماجه، باب افتراق الامم، ج ۲، ص ۱۳۲۲، ح ۳۹۹۱ تا ۳۹۹۳؛ سنن ابی داود، کتاب السنه، ج ۲، ص ۳۹۰، ح ۴۵۹۶ و ۴۵۹۷. (محقق)

تحقیق و مطالعه، دنبال فرقه‌ی ناجیه بگردد. در روز قیامت مولوی‌ها و پدران ما جواب گوی اعتقادات ما نیستند. ما در روزگاری به سر می‌بریم که امکان تحقیق برای ما کاملاً فراهم است و به راحتی می‌توان به اعتقادات یک مذهب پی برد و مذهب صحیح را پیدا کرد تا به فرموده‌ی پیامبر اسلام | اهل نجات باشیم.

تغییر مذهب یک امر طبیعی و شایع است و در جامعه‌ی اسلامی افراد بسیاری بوده‌اند و هستند که از یک مذهب به مذهب دیگر منتقل شده‌اند؛ مثلاً «امام طحاوی» از شافعی به حنفی تغییر مذهب داد یا «شیخ قرضاوی»، شافعی مذهب بود و به حنبلی تغییر مذهب داده است، در حالی که فرزندش «عبدالرحمن» از مذهب شافعی به مذهب شیعه گرویده است و بسیاری مورد دیگر از این قبیل موارد وجود دارد. (۱) این تغییر مذهب‌ها به این دلیل است

که مسلمانان در انتخاب یک مذهب از بین مذاهب اسلامی آزاد بودند و هر کدام بر اساس تحقیقاتی که انجام دادند به این نتیجه رسیده‌اند که فلان مذهب به حق نزدیک‌تر است و آن را اختیار کردند و هر یک از آن‌ها روز قیامت به درگاه الهی و پیامبر اسلام | جواب‌گو خواهد بود.

ص: ۹۱

۱- وقد انتقل جماعه من المذاهب الأربعة من مذهبه لغيره منهم عبد العزيز بن عمران كان مالکيا فلما قدم الامام الشافعي رحمه الله تعالى مصر تفقه عليه وأبو ثور من مذهب الحنفی إلى مذهب الشافعی وابن عبد الحكم من مذهب مالک إلى الشافعی ثم عاد وأبو جعفر بن نصر من الحنبلی إلى الشافعی والطحاوی من الشافعی إلى الحنفی والامام السمعانی من الحنفی إلى الشافعی والخطیب البغدادی والآمدی وابن برهان من الحنبلی إلى الشافعی وابن فارس صاحب المجمل من الشافعی إلى المالکی وابن الدهان من الحنبلی للحنفی ثم تحول شافعیاً وابن دقیق العید من المالکی للشافعی وأبو حیان من الظاهری للشافعی ذکره الأسنوی وغيره. فیض القدير شرح الجامع الصغير، المناوی، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۴.

به یاد دارم روزی به دارالافتاء مسجد مکی زاهدان، زنگ زدم. گوشی را «مفتی قاسمی»، مفتی زاهدان برداشت.

گفتم جناب مفتی، سؤالی برایم پیش آمده است: اگر کسی مذهبش را تغییر دهد حکمش چیست؟

گفت: منظورت چیست؟

گفتم: اگر یک حنفی، شافعی شود یا شافعی، مالکی یا حنبلی شود، حکم شرعی این فرد چیست؟

گفت: حکمش این است که ۸۰ ضربه شلاق به او بزنند و چه بهتر که او را تبعید کنند تا مردم را گمراه نکند!

گفتم: سؤال من همین جاست. امام شافعی که یک عمر پیرو مذهب ابوحنیفه بود، نه تنها مذهب ابوحنیفه را ترک کرد بلکه مذهبی دیگر نیز تأسیس کرد. آیا ۸۰ ضربه شلاق به شافعی زدند؟ آیا این حکم اجرا شد؟

مفتی گفت: من آنجا نبودم تا ببینم ۸۰ ضربه شلاق به شافعی زدند یا نه. بعد گفت: دیگر از این سوالات نپرس، اگر سؤالی درباره نمازداری بپرس.

از آقای مفتی باید سؤال کنیم که از ده ها نفر از علمای اهل تسنن که از مذهبی به مذهبی دیگر پیوستند و آقای «مناوی» در «فیض القدير» از آن ها نام می برد کدامشان ۸۰ ضربه شلاق خورده و یا تبعید شده اند؟

اگر ما می گوییم مذهب ما بر حق است باید

برای سوالاتی که در ذهن جویایندگان حقیقت است، جواب قانع کننده ای داشته باشیم نه اینکه بگوییم: فقط

درباره ی نماز سوال پرسید، درباره ی تاریخ مطالعه نکنید! درباره ی شیعه سؤال نکنید! و کتاب های شیعیان را نخوانید! با این نوع برخورد، دردی دوا نمی شود و سؤالی پاسخ داده نمی شود. آن وقت است که جواب سؤالاتمان را باید در مذهب دیگری بیابیم.

در زمانی که اهل تسنن بودم به ما اجازه نمی دادند درباره ی وقایع تاریخی سؤال کنیم. هر وقت از مسأله ای تاریخی سؤال می کردیم می گفتند: بروید درس هایتان را بخوانید، حق ندارید از تاریخ سؤال کنید. چرا نباید از تاریخ سؤال کنیم در حالی که بخش زیادی از قرآن، نقل تاریخ گذشتگان است. اگر نقل تاریخ عیب بود، خداوند در قرآن از تاریخ نمی گفت.

اعتقادات الآن ما به وقایع تاریخی گره

خورده است. ما باید با پیشینه بزرگانمان آشنا باشیم تا یقین حاصل کنیم آن ها انسان های صالحی بودند یا نه؟ تا بدانیم آنچه را که به ما رسانده اند صحیح بوده است یا نه؟ چرا نباید درباره ی شیعه سؤال کنیم؟ در حالی که خداوند متعال می فرماید: {فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ} (۱). بشارت بدهید بندگان که سخنان مختلف را می شنوند و بهترین آن ها را انتخاب می کنند.

به نظر من یکی از برتری های تشیع که ترس در دل برخی انداخته این است که شیعه برای اثبات مذهب خود می تواند به کتاب های اهل تسنن استناد کند و

ص: ۹۳

قادر است حقانیت مذهب خود را از کتاب های اهل تسنن به اثبات برساند و حتی میانی اهل تسنن را با استفاده از کتاب های خودشان زیر سؤال ببرد

ولی مذهب اهل تسنن این ویژگی را ندارد و قادر نیست حقانیت مذهب خود را از کتاب های شیعه به اثبات برساند تا چه رسد به اینکه با استفاده از کتاب های شیعیان، مذهبشان را به چالش بکشد. این همان جدال احسن است که خداوند در قرآن سفارش کرده و فرموده است: {وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ}. (۱)

مکرر دیدم و شنیده ام که وقتی یکی از پیروان اهل تسنن با فرد شیعه ای گفت و گو و بحث می کرد برای زیر سؤال بردن مذهبش به کتاب ها و فتاوی اهل تسنن استناد می کرد. مثلاً می گفت: شما نباید بر اموات گریه و عزاداری کنید؛ زیرا گریه و عزاداری بر اموات شرک و حرام است. در حالی که حرمت گریه و عزاداری بر اموات فتوای مولوی های اهل تسنن است و هیچ وقت برای شیعیان حجت نمی باشد. اگر می خواهند عزاداری شیعیان را

زیر سؤال ببرند باید در مقابل شیعیان به کتاب ها و فتاوی علمای شیعه استناد کنند نه به فتوای مفتیان خودشان.

ص: ۹۴

سؤال: نوع برخورد علمای اهل تسنن و شیعه با کسانی که به مذهب دیگری می‌گروند، چیست؟

آقای زاهدی: نوع برخوردها متفاوت بوده است. من بارها به دوستان و فامیل‌هایم گفته‌ام که حاضرم به مذهب اهل تسنن برگردم و دوباره اهل تسنن شوم به شرط این که مولوی‌ها به سؤالاتم جواب‌های قانع‌کننده‌ای بدهند ولی متأسفانه نه تنها به سؤالاتم پاسخ ندادند، بلکه فوراً حکم به کفر و ارتداد می‌دادند، هم‌سرم را از من گرفتند و تهدید به قتل کردند. هم چنین افرادی مانند شهید زومکزی، (۱)

ص: ۹۵

۱- شهید محمد اسلام زومکزی (تصویر شماره...) در روستای مهر آباد دهستان پسکوه از توابع بخش سبب سوران شهرستان سراوان در سال ۱۳۵۰ متولد شد. در سال‌های اخیر با نشان دادن لیاقت از خود، به عنوان دهیار پسکوه انتخاب شد. پس از سال‌ها تحقیق به مذهب شیعه گروید و در شب ۲۸/۱۰/۱۳۸۴ مصادف با شب عید غدیر، شخصی به نام مستعار عسکری به ایشان زنگ زد و گفت: می‌خواهیم درباره طرح کشاورزی با شما گفت و گو کنیم؛ شهید همان شب از سراوان به پسکوه برگشت، شام تدارک دیده و منتظر مهمانانش می‌شد تا این که آنان با او تماس تلفنی گرفته و می‌گفتند: ما ورودی پسکوه هستیم و آدرس منزل شما را نمی‌دانیم. شهید زومکزی از منزل خارج می‌شد و به ورودی دهستان می‌رفت تا مهمانان را به منزل بیاورد ناگهان آن از خدا بی‌خبران که کمین کرده بودند از دو طرف به ماشین شهید تیراندازی کردند. وقتی ماشین از کنترل شهید خارج شد و بدنش نیمه‌جان شد آن خفاشان شب از کمین گاه خارج شدند و بر بدن شهید، پنجاه گلوله زدند و پنج فرزندش را یتیم کردند. نمونه‌ای از استدلال‌های او با معترضین: س. چرا شیعه شده‌ای؟ ج. بهتر است نخست بگویم چگونه شیعه شده‌ام و بعد خواهم گفت چرا شیعه شده‌ام. واقعیت امر این است که دهستان پسکوه، مرکز تقابل افکار سنتی و سلفی می‌باشد، به طوری که اگر کسی وارد این دهستان شود کلکسیون‌هایی از عبادات و اذکار را مشاهده خواهد نمود، طریقه‌ی دست بستن‌های جورواجور است و تعداد رکعت‌های نماز تراویح آن‌ها متفاوت است و... از این رو بنده چون دهیار پسکوه بودم، سعی و تلاش زیادی نمودم تا آن‌ها را به تفاهم برسانم، ولی کارساز واقع نشد تا این که متوسل به بزرگ‌ترین مولوی منطقه شدم، و ایشان هم متأسفانه کم‌حوصلگی و ناتوانی به خرج داد و رسیدگی به باغ‌خرمای خویش را به پاسخگویی به خواسته‌ی ما جوانان ترجیح داد. این بی‌تفاوتی و ناتوانی آن‌ها مرا ناامید کرد. پس از آن به همه‌ی فرقه‌های شهرستان سراوان از قبیل: سنتی، سلفی، اخوان المسلمین، مودودی، بریلوی، دیوبندی، چشتیه، نقشبندی، قادری و... مراجعه کردم اما هیچ کدام ضمیر جستجوگر مرا آرام نکرد. تا این که با احتیاط به مطالعه‌ی مذهب تشیع پرداختم. بحمدالله در سایه‌ی مطالعه و راهنمایی‌های درستی که دریافت می‌کردم، علاقه‌ی فراوانی به اهل بیت (ع) پیدا نمودم. جاذبه‌ی آن‌ها به قدری زیاد بود که نگذاشت از آن‌ها جدا شوم، و هم‌اکنون شیفته‌ی آن‌ها می‌باشم به طوری که همه‌ی خطرهای آن‌ها به جان خریدم و حاضرم در راه دوستی و محبت آن‌ها جان خود را فدا نمایم. س. چه کسی تو را شیعه کرده است؟ ج. شخص خاصی در میان نبوده است ولی کم‌حوصلگی و ناتوانی مولوی‌ها در پاسخ به سؤالات عقیدتی مرا شیعه کرده است و این مطلب را بارها به خودشان نیز گفته‌ام. س. چرا حضرت زهرا(س) را شهیده می‌خوانید؟ ج. مگر نه این که از نظر روایی، اگر خانمی در اثر وضع حمل آسیب ببیند و از دنیا برود او را شهیده می‌نامند؛ پس حتی اگر بنا به زعم شما اهل تسنن، حمله به خانه‌ی فاطمه زهرا دروغ باشد، به خاطر صدمه‌ی او در اثر وضع حمل فرزندش محسن، باید شهیده اش خواند. برگرفته از کتاب شهید

ولایت در شب ولایت (یادبود شهید زومکزهی)، تألیف عبدالرضا مزاری.

طاطاری (۱) و... که شیعه شده بودند را به شهادت رساندند. این نوع برخورد با جوانانی که سؤال دارند، صحیح نیست. متأسفانه برخی مولوی ها به جای این که

ص: ۹۶

۱- شهید شیر محمد طاطاری از مستبصرین ترکمن بود که پس از شیعه شدن توسط دشمنان بشریت در استان گلستان بدنش را با دشنه قطعه قطعه کردند. روحش شاد و راهش پر رهرو.

به سؤالات جوانان پاسخ دهند و آنان را قانع کنند، فتوا به کشتن آنان می دهند.

از آن طرف شما نوع برخورد علمای شیعه با جوانانشان را ببینید. در حوزه های علمیه ی شیعه و دانشگاه ها، مجالسی به نام کرسی های آزاد اندیشی تشکیل می شود. دانشجویان سؤالات و شبهات متعدد را از روحانیان شیعه می پرسند و حتی گاهی مسلمات شیعه را زیر سؤال می برند ولی روحانیان با حوصله و سعه ی صدر به آنان پاسخ می دهند و هیچ گاه حکم به ارتداد و کفر یک شخص نمی دهند. مذهبی که ادعا می کند بر حق است نباید از سؤال کردن و سؤال شنیدن ترس و واهمه داشته باشد.

همان طور که تعداد زیادی از پیروان اهل ۱۸. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق اشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان.

۲۰. میزان الاعتدال، الذهبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان.

۲۱. نورالیقین فی سیره سید المرسلین، الشیخ محمد الخضری بک، تحقیق محی الدین الجراح. میرمحمد، کتابخانه آرام باغ کراچی.

۲۲. چگونه هدایت یافتیم؟ (چرا سنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو، مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۴۲۷/۱۳۸۵هـ - (برگرفته از سایت کتابخانه ی عقیده).

شیعه شده بودند را به شهادت رساندند. این نوع برخورد با جوانانی که سؤال دارند، صحیح نیست. متأسفانه برخی مولوی ها به جای این که به سؤالات جوانان پاسخ دهند و آنان را قانع کنند، فتوا به کشتن آنان می دهند.

از آن طرف شما نوع برخورد علمای شیعه با جوانانشان را ببینید. در حوزه های علمیه ی شیعه و دانشگاه ها، مجالسی به نام کرسی های آزاد اندیشی تشکیل می شود. دانشجویان سؤالات و شبهات متعدد را از روحانیان شیعه می پرسند و حتی گاهی مسلمات شیعه را زیر سؤال می برند ولی روحانیان با حوصله و سعه ی صدر به آنان پاسخ می دهند و هیچ گاه حکم به ارتداد و کفر یک شخص نمی دهند. مذهبی که ادعا می کند بر حق است نباید از سؤال کردن و سؤال شنیدن ترس و واهمه داشته باشد.

همان طور که تعداد زیادی از پیروان اهل تسنن به مذهب شیعه پیوسته اند، ممکن است افرادی از شیعه هم اهل تسنن شده باشند؛ من این را انکار نمی کنم ولی کسانی که ادعا می کنند چنین افرادی اهل تسنن شده اند، دلایل آن ها را برای تغییر مذهبشان بیان کنند نه این که عناوین و القاب چشم گیر و دهن پر کن برای آنان بسازند و به رخ شیعیان بکشند.

من به مولوی های اهل تسنن می گویم برای اثبات مذهبتان نیازی نیست شخصیت های خیالی و جعلی درست کنید و مدعی

شوید که این افراد از بزرگان شیعه بوده اند و الان اهل تسنن شده اند؛ زیرا خداوند دروغ گو را رسوا می کند. یک نمونه از آنان آقای سید حسین موسوی، نویسنده ی کتاب «لله ثم للتاریخ» است که مدعی شده از مراجع نجف بوده و اکنون اهل تسنن شده است. در حالی که حوزه ی علمیه نجف هیچ گاه چنین شخصی را به خود ندیده است. متن کتاب، گواه این است

ص: ۹۷

که نویسنده ی کتاب حتی یک ثانیه در حوزه های علمیه شیعه نبوده است. (۱)

در زمانی که ما طلبه ی اهل تسنن بودیم، مولوی ها کتابی را به ما نشان می دادند و با خوشحالی می گفتند: یکی از طلبه های شیعه به نام «مرتضی رادمهر» تغییر مذهب داده و اهل تسنن شده است. این شخص هم مانند «سید حسین موسوی»، شخصیتی ساختگی و افسانه ای است؛ زیرا کسی که این کتاب را نوشته، از الفبای حوزه ی علمیه ی شیعه هم خبر نداشته است تا چه رسد به این که شاگرد خصوصی مراجع تقلید شیعه بوده باشد. این شخص در کتابش مدعی شده در درس خارج آیت الله العظمی وحید خراسانی ثبت نام کرده است؛ در حالی که همه می دانند دروس خارج علمای شیعه، ثبت نامی نیست تا کسی بخواهد ثبت نام کند. در همین کتاب مدعی شده که من در فلان سال مدرک حجه الاسلامی را گرفتم. (۲) نویسنده

ص: ۹۸

۱- برای مثال نویسنده کتاب در صفحه ۲۰ آورده که من کتاب کافی را نزد سید خوبی فراگرفته ام. مسلم است که اگر کسی کمتر از یک ماه عمر خود را در حوزه های علمیه شیعه سپری کرده باشد، می داند که کتاب کافی جزء کتب درسی حوزه علمیه نیست که نزد اساتید آن را تدرّس کرد. این دلیل روشنی است که مؤلف کتاب، یک فرد سنی است و تصور کرده که کتاب کافی همانند کتاب صحیح بخاری و مسلم از کتاب های درسی و قابل تدریس و تدرّس است و آن را نزد اساتید می خوانند. در صفحه ۴۸ به حضرت آیت الله شیخ لطف الله الصافی واژه سید اطلاق کرده در حالی که این بزرگوار شیخ است و هیچ شیعه ای بین شیخ و سید اشتباه نمی کند. هدفی که نویسنده این کتاب دنبال می کرد این بود که تهمت های ناروایی را به مراجع عظام تقلید بزند و شیعیان را نسبت به آنان بدبین کند و صد البته که این کار را خیلی ناشیانه انجام داده است. دوستان به کتاب های که بر رد کتاب «الله ثم للتاریخ (اهل بیت از خود دفاع می کنند)» نوشته شده است به نام های افشای یک توطئه تألیف علی آل محسن و پاسخی به تهاجم در پوشش دفاع از اهل بیت تألیف سید علیرضا حسینی مراجعه کنند.

۲- چگونه هدایت یافتیم، ص ۱۴۴.

موهوم خیال کرده، هم چنان که در حوزه های اهل تسنن پس از ۱۱ سال درس خواندن مدرک مولویت را می دهند، در حوزه های شیعه نیز پس از چند سال تحصیل، عنوان حجة الاسلامی می دهند. در حالی که در حوزه شیعه مدرکی به عنوان حجة الاسلامی وجود ندارد و اساساً حجة الاسلامی مدرک نیست.

کل کتاب را که بخوانید، تنها یک روایت از شیعه نقل کرده که آن را هم اشتباه نوشته است، در صفحه ی ۲۹ می نویسد: (به مناسبت نیمه شعبان در مسجد «جمکران» قم مقاله ای تحت عنوان «قائم امام مهدی» تهیه و قرائت نمودم که مورد توجه برگزارکنندگان مراسم قرار گرفت که در اواخر و حسن ختام مقاله ام این حدیث بود «انتظار الفرّج و أفضل الأعمال»^(۱). نخست اینکه: عنوان مقاله ای که نویسنده با آب و تاب از آن یاد می کند، هیچ معنایی ندارد و دوم: روایتی که نویسنده مدعی است حسن ختام مقاله اش شده اشتباه است و روایت صحیح چنین است: «وأفضل الأعمال انتظار الفرّج»^(۲) که آن شخص موهوم فرصت نکرده است عبارت صحیحش را از شیعیان بپرسد. نویسنده از آغاز تا آخر کتاب تا توان داشته از خودش تعریف و تمجید کرده و گفته است: در سمینار و اجلاس و کلاس درس، همیشه نفر اول و نخبه ی کلاس بوده و از شاگردان خصوصی مراجع بوده است و چشم امید همه ی مراجع به او بوده است ولی در آخر کتاب اعتراف می کند

ص: ۹۹

۱- همان، ص ۲۹.

۲- کمال الدین و إتمام النعمة، ص ۶۴۴.

که به سبب بی اطلاعی از منابع شیعی هیچ نظر علمی و فقهی نمی‌دهم و می‌گویم:

«به جهت محدود بودن سطح آگاهی نگارنده در باب علم فقه یا عدم دسترسی به مؤلفه‌های علمی فقهی، سعی شده است از هر گونه ابراز عقیده و نظر علمی و فقهی که احتمالاً سؤال برانگیز و یا سوء تفاهماتی را به دنبال داشته باشد، پرهیز شود.»^(۱)

آقایان کتابی نوشته‌اند که صدر و ذیل کتاب به هم نمی‌خورد و پر از تناقضات آشکار و رسواکننده است. من به جوانان اهل تسنن توصیه می‌کنم حتماً این کتاب را بخوانند و خودشان قضاوت کنند که رادمهر به چه دلایلی اهل تسنن شده است. آیا چنین سرگذشتی می‌تواند واقعیت داشته باشد یا خیر؟

ص: ۱۰۰

۱- چگونه هدایت یافتیم، ص ۱۴۳.

سؤال: مولوی ها بعد از شیعه شدنتان چه واکنشی نشان دادند؟ و احتمال می دهید در ادامه چه بگویند؟

آقای زاهدی: مولوی ها در برابر سؤال عوام اهل تسنن درباره ی کسانی که شیعه می شوند عمدتاً دو توجیه دارند.

۱. می گویند شخصیتی خیالی و موهوم است. همان طور که دکتر «تیجانی» را تا مدت ها می گفتند شخصیتی خیالی و ساختگی است و وجود خارجی ندارد تا این که به یک باره او را در شبکه ی سوم تلویزیون جمهوری اسلامی دیدند.

الحمد لله با توجه به وسایل گسترده ی ارتباطی که در حال حاضر موجود است نتوانسته اند منکر وجود بنده شوند.

۲. توجیه دوّمشان که بیشتر بر روی آن تأکید می کنند این است که می گویند: چنین افرادی به خاطر پول، ثروت و مال دنیا شیعه شده اند. این توجیه، توجیهی زنگ زده و شکست خورده است؛ زیرا همین مولوی ها در زمانی که اهل تسنن بودم اگر شخصی حنفی به مذهب شافعی یا سلفی تغییر مذهب می داد به ما می گفتند: برای پول و ثروت دنیا شافعی یا سلفی شده است. این قبیل اتهامات، برای فرار از پاسخ گویی است.

ص: ۱۰۱

بر فرض اگر قبول کنیم که هر کسی که از مذهبش به مذهب دیگری برود برای ثروت و مال دنیا بوده و به زعم مولوی ها با اسلام حقیقی و فرمایشات پیامبر | به مخالفت پرداخته؛ نخست باید گفت: این حرف قابل اثبات نیست. دوم این که: بزرگان صحابه مانند طلحه و زبیر و افرادی مانند معاویه و... برای مال دنیا و ثروت به جنگ با خلیفه ی مسلمانان رفتند. شما دنبال این هستید که تمایل به دنیا را چماق کنید و بر سر کسانی بزنید که تغییر

مذهب داده اند! در حالی که خودتان از صحابه ای تبعیت می کنید که برای مال دنیا به جنگ خلیفه ی مسلمانان رفت.

هرگاه توانستید جاه طلبی و تمایل به دنیا در صحابه را برای جوانانتان حل کنید آن وقت می توانید این ادعا را داشته باشید که تمایل به دنیا در مخالفان شما قبیح است.

در آخر از مولوی ها سؤال می کنم که چرا در قبال مال و ثروتی که از عربستان و پاکستان برای ترویج وهابیت و سلفی گری به حوزه های علمیه شما سرازیر می شود سکوت می کنید و این مال و ثروت را بد نمی دانید؟

ص: ۱۰۲

سؤال: مهم ترین آیاتی که در قرآن حقانیت اهل بیت (ع) و ولایت آنان را اثبات می کنند، کدام آیات هستند؟

اشاره

آقای زاهدی: آیات فراوانی در حقانیت اهل بیت^ع نازل شده است که به چند مورد از آن ها اشاره می کنم.

۱. آیه ی مبارکه ی تطهیر

یکی از مهم ترین آیات قرآن که دلالت بر عصمت امامان معصوم (ع) می کند، آیه ی تطهیر است. خداوند متعال در سوره ی احزاب آیه ی ۳۳ می فرماید:

{إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا}.

خداوند می خواهد پلیدی و گناه را فقط از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

من به چند نکته درباره آیه ی تطهیر اشاره می کنم:

نکته ۱. به دلیل {إِنَّمَا} در آیه (که دلالت بر انحصار می کند) خداوند اراده کرده است هر گونه پلیدی چه ظاهری و چه باطنی («ال» در {الرِّجْسِ}، «ال جنس» است یعنی هر نوع پلیدی) را تنها از اهل بیت دور کند؛ لذا آنان به خواست خدا پاک و مطهر می باشند.

ص: ۱۰۳

نکته ۲. درست است که اهل بیت در لغت، به اهل یک خانواده اطلاق می شود که همسر هم جزو آن ها است ولی دلایل متعددی داریم که خداوند از کلمه ی اهل بیت در این آیه، معنای خاصی اراده کرده است؛ روایات فراوانی در منابع اهل تسنن موجود است که رسول خدا | صراحتاً مصداق «اهل بیت» در آیه ی تطهیر را روشن کرده است.

«مسلم نیشابوری» در «صحیح» خود که طبق عقیده اهل تسنن صحیح ترین کتاب بعد از قرآن و بخاری است، می نویسد:

عایشه گفت که رسول خدا | صبح هنگام بیرون رفتند و بر روی دوش ایشان عبایی از موی سیاه بود. پس حسن بن علی آمد پس او را در زیر عبا گرفت. سپس حسین آمد، او را نیز وارد کرد. سپس فاطمه آمد، او را نیز وارد کرد. سپس علی آمد او را نیز وارد کرد. سپس فرمود: خداوند می خواهد از شما اهل بیت پلیدی ها را دور کند و شما را پاک نماید. (۱)

«ترمذی» در «سنن» خود - که از صحاح سته اهل تسنن است - چنین نقل می کند:

از عمر بن ابی سلمه پسر همسر رسول خدا | نقل شده است که؛ وقتی آیه ی {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ} بر پیامبر نازل شد، من در خانه ی ام سلمه بودم، رسول

ص: ۱۰۴

۱- حدثنا أبو بكر بن أبي شيبه ومحمد بن عبد الله بن نمير واللفظ لأبي بكر قال حدثنا محمد بن بشر عن زكريا عن مضعب بن شيبه عن صبيته بنت شيبه قالت قالت عائشه خرج النبي | غداه وعليه مرط مرحل من شعر أشود فجاء الحسن بن علي فأدخله ثم جاء الحسين فدخل معه ثم جاء فاطمه فأدخلها ثم جاء علي فأدخله ثم قال «إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا» صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۸۳، ح ۲۴۲۴، کتاب الفضائل، باب فضائل أهل بيت النبي (ص).

خدا | فاطمه، حسن، حسین و علی را خواست و فرمود: اینان اهل بیت من هستند. آنان را از هر گونه رجس و پلیدی دور کن پاک و پاکیزه بگردان. ام سلمه گفت: ای پیامبر خدا من هم جزو آنان (اهل بیت) هستم؟ آن حضرت فرمود: سر جای خودت بمان، تو بر خوبی هستی. (۱).

ص: ۱۰۵

۱- حدثنا قُتَيْبَةُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْأَصْبَهَانِيُّ عَنْ يَحْيَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ أَبِي رَبَاحٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ رَيْبِ النَّبِيِّ | قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ آيَةُ عَلَى النَّبِيِّ | «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَدَعَا فَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا فَجَلَّلَهُمْ بِكِسَاءٍ وَعَلَى خَلْفِ ظَهْرِهِ فَجَلَّلَهُ بِكِسَاءٍ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَأَنَا مَعَهُمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ قَالَ أَنْتِ عَلَى مَكَانِكَ وَأَنْتِ عَلَى خَيْرٍ. سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۵۱، ح ۳۲۰۵. - این روایت با الفاظ متفاوت در کتب اهل تسنن آمده است و دلالت دارد به این که اهل بیت پیامبر | که مورد شمول این آیه است فقط شامل حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین (ع) هستند و این آیه در شأن و منزلت ایشان نازل گردیده است: صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۱۳۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۳۰ - ۳۱، ح ۳۲۵۸ و ص ۳۱، ح ۳۲۵۹ و ص ۳۲۸، ح ۳۸۷۵؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۰ - ۳۳۱ و ج ۳، ص ۲۵۹ و ص ۲۸۵؛ ج ۴، ص ۱۰۷ و ج ۶، ص ۲۹۲؛ المستدرک، الحاكم النیسابوری، ج ۲، ص ۴۱۶ و ج ۳، ص ۱۳۲ - ۱۳۴ و ص ۱۴۶ - ۱۴۸ (ومن مناقب أهل بیت رسول الله |) و ص ۱۵۸؛ السنن الكبرى، البيهقي، ج ۲، ص ۱۵۰ و ۱۵۲؛ مسند أبي داود الطيالسي، سليمان بن داود الطيالسي، ص ۲۷۴؛ المصنف، ابن أبي شيبة الكوفي، ج ۷، ص ۵۰۱، ح ۳۹ و ص ۵۲۷، ح ۴؛ مسند ابن راهويه، إسحاق بن راهويه، ج ۳، ص ۶۷۸، ح (۷۲۸، ۱۲۷۱)؛ منتخب مسند عبد بن حميد، عبد بن حميد بن نصر الكسي، ص ۱۷۳، ح ۴۷۵ و ۳۶۷ - ۳۶۸، ح ۱۲۲۳؛ الأحاد والمثاني، الضحاك، ج ۵، ص ۳۶۰، ح ۲۹۵۳؛ خصائص أمير المؤمنين (ع)، النسائي، ص ۴۸ - ۴۹؛ مسند أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، ج ۷، ص ۵۹ - ۶۰، ح ۳۹۷۸ و ۳۹۷۹؛ صحيح ابن حبان، ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳۲ - ۴۳۳؛ المعجم الأوسط، الطبراني، ج ۳، ص ۱۶۵ - ۱۶۶ و ۳۸۰ و ج ۴، ص ۱۳۴ و ج ۸، ص ۱۱۱ - ۱۱۲؛ المعجم الصغير، الطبراني، ج ۱، ص ۱۳۴ - ۱۳۵؛ المعجم الكبير، الطبراني، ج ۳، ص ۵۲ - ۵۳، ح ۲۶۶۲ و ص ۵۳، ح ۲۶۶۳ و ص ۵۳ - ۵۶، ح ۲۶۶۴، ۲۶۶۵، ۲۶۶۶، ۲۶۶۷، ۲۶۶۸، ۲۶۶۹، ۲۶۷۰، ۲۶۷۱، ۲۶۷۲ و ۲۶۷۳ و ج ۹، ص ۲۵ - ۲۶ و ج ۱۲، ص ۷۷ - ۷۸ و ج ۲۲، ص ۶۶ و ص ۲۰۰ و ۴۰۲ و ج ۲۳، ص ۲۴۹ و ۲۸۵ - ۲۸۶ و ۳۲۷ و ۳۳۳ و ۳۳۷ (حبيب بن أبي ثابت عن شهر) و ص ۳۵۷ (أم حبيبة بنت جالس عن أم سلمة)؛ الاستيعاب، ابن عبد البر، ج ۳، ص ۱۰۹۹ - ۱۱۰۰ و ج ۴، ص ۱۵۴۲، ح ۲۶۹۱ و ج ۴، ص ۱۶۳۳، ح ۲۹۲۰؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۶، ص ۲۲؛ نظم درر السمطين، الزرندي الحنفي، ص ۲۳۸، ۲۳۹، ذکر قوله تعالى: {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ}؛ تخريج الأحاديث والآثار، الزيلعي، ج ۱، ص ۱۸۸ - ۱۸۹، ح ۱۹۴؛ كنز العمال، المتقي الهندي، ج ۱۳، ص ۶۰۲ - ۶۰۳، ح ۳۷۵۴۳ و ۳۷۵۴۴ و ص ۶۴۶، ح ۳۷۶۳۲ (مسند أنس) و ص ۶۴۶، ح ۳۷۶۳۳؛ مجمع الزوائد، الهيثمي، ج ۷، ص ۹۱ {إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ} و ج ۹، ص ۱۱۹ - ۱۲۰ (باب جامع في مناقبه رضي الله عنه) و ص ۱۶۶ - ۱۶۹ و ۱۷۲. اضافه بر روایات ذکر شده ی مرتبط با آیه ی مباحله، روایات فراوانی نیز در کتب حدیثی و تفسیری اهل تسنن ذکر شده که رسول خدا | حضرت علی و فاطمه و حسینین (ع) را آوردند و فرمودند: «اللهم هؤلاء أهلي» که آدرس روایات آن در پاورقی چند صفحه بعد (ذیل نکته ی ۱ آیه ی مباحله) ذکر شده است. (محقق)

طبق این روایت، پیامبر | به ام سلمه اجازه نداد وارد کسا شود و فرمود: تو خوب هستی ولی اهل بیت من این چند نفرند.

نکته ۳. در «صحیح مسلم» آمده که از زید بن ارقم سؤال شده که آیا منظور از اهل بیت پیامبر، زنان او هستند؟ پاسخ داد:

همسر یک مرد از اهل بیت او به حساب نمی آید؛ زیرا چه بسا زنی با مردی یک عمر زندگی می کند ولی در آخر عمر طلاق گرفته، به خانه پدرش رفته، جزء اهل بیت پدر محسوب می شود. (۱)

نکته ۴. هیچ یک از همسران رسول خدا (ع) در طول عمرشان، حتی یک بار ادعا نکردند که منظور از اهل بیت پیامبر (ص) در این آیه، ما همسران پیامبر (ص)

ص: ۱۰۶

۱- إنَّ زید بن أرقم سئل عن المراد بأهل البيت هل هم النساء؟ قال: لا، وأيم الله، إنَّ المرأه تكون مع الرجل العصر من الدهر، ثمَّ يطلِّقها، فترجع إلى أبيها وقومها. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳، (رقم ۶۳۸۱)، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن أبی طالب (ع).

هستیم، حال که آنان چنین ادعایی نکردند چگونه اهل تسنن با قاطعیت ادعا می کنند اهل بیت پیامبر | همسران وی هستند؟

نکته ۵. در قرآن کریم از همسران پیامبر | با دو عبارت «ازواج النبی» و «نساء النبی» یاد شده مانند: {يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ...} (احزاب/۲۸)؛ {يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ...} (احزاب/۳۰) ولی در آیه ی ۳۳ همین سوره به یکباره از عبارت اهل بیت، استفاده می شود. پس مشخص می شود که اهل بیت پیامبر | غیر از ازواج و نساء پیامبر | هستند.

نکته ۶. پیامبر اسلام | همسران متعددی

داشتند که هر کدام از آن ها دارای خانه ی مستقلی بوده است؛ بنابراین اگر مراد از «اهل البیت» در این آیه زنان پیامبر می بود، باید به جای اهل البیت «اهل البیوت» گفته می شد. چنان چه در آغاز آیه آمده است: {وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ} (احزاب/۳۳) و در آیه ی ۵۳ سوره احزاب می فرماید:

{يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ}.

ای کسانی که ایمان آورده اید! داخل خانه های پیامبر نشوید.

بنابراین مراد از «اهل بیت» در آیه ی تطهیر هرگز نمی تواند زنان پیامبر باشد.

نکته ۷. وقتی که قرآن با همسران پیامبر سخن می گوید از ضمیر جمع مؤنث استفاده می کند. مثلا می فرماید: لستن، اتقین، قلن، قرن، بیوتکن و...، در حالی که در آیه ی مورد بحث از دو ضمیر جمع مذکر (عنکم و يطهرکم) بهره گرفته است. این دو گانه سخن

گفتن نشانه ی این است که مخاطب خداوند عوض شده است.

نکته ۸. در آیات سوره ی احزاب دو نوع خطاب است؛ یک خطاب همراه با

ص: ۱۰۷

عتاب و تهدید است که مخاطب آن همسران پیامبر هستند و یک خطاب همراه با احترام و پاکی است که مخاطب آن افرادی غیر از زنان پیامبر هستند.

در خطاب به زنان پیامبر، آنان را دعوت به ساده زیستی با پیامبر کرده و در صورت نپذیرفتن آن، تهدید به طلاق می کند. به آنان توصیه می کند با نامحرمان عفت در کلام داشته باشند، به آنان فرمان داده تا در خانه هایشان بمانند و مانند دوران جاهلیت با آرایش ظاهر نشوند و از رسول خدا | اطاعت کنند. این لحن و خطاب ها با این قسمت از آیه که می فرماید: «شما ای اهل بیت به اراده الهی از هر رجس و آلودگی پاکیزه هستید» سازگار نیست و معلوم می شود مخاطب

این قسمت اشخاص دیگری اند. (۱)

نکته ۹. مقصود از «بیت» در اینجا، بیت مادی که از خشت و گل یا آجر و سنگ ساخته می شود، نیست؛ بلکه مقصود از بیت، بیت نبوت و خانه ی وحی است و اهل آن، کسانی هستند که با صاحب خانه ی علاوه بر علایق مادی، رابطه ی معنوی و پیوند روحی داشته باشند تا همگی از بیت واحدی باشند. از این روست که خداوند به حضرت نوح * خطاب می کند که فرزند منحرف از

ص: ۱۰۸

۱- { يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِحْكَ إِن كُنْتَن تَرْضُنَّ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَ زِينَتَهَا فَتَعَالَيْن أُمْتَعُكُنَّ وَ أُسِرِّحُكُنَّ سِرَاحًا جَمِيلًا * وَ إِن كُنْتَن تَرْضُنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبِينَةٍ يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا * وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَ أَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا * يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَ قُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا * وَ قَوْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَ أَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ اطَّعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا }.

اهل تو نیست {إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ} (۱) در حالی که از لحاظ جسمی و مادی، فرزند حضرت نوح بود. به خاطر همین ارتباط روحی و معنوی با نبوت بود که پیامبر در حق حضرت سلمان فرمود: «سلمان منا أهل البيت» (۲) زیرا حضرت سلمان، مصداق کامل آیه ی شریفه ی {فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي} (۳) بود.

سؤال کسانی که ادعا می کنند منظور از اهل بیت، فقط همسران پیامبر هستند، روایت «سلمان منا اهل البيت» را چگونه توجیه می کنند؟

در حالی که سلمان مرد است ولی پیامبر (ص) او را جزء اهل بیت خود دانسته است. اگر پیامبر معتقد بود که اهل بیت، همسرانش هستند، نباید سلمان را داخل در اهل بیت خود می کرد.

پس معلوم می شود مراد از اهل بیت، کسان دیگری غیر از همسران پیامبر (ص) می باشند.

۲. آیه ی مباحله

آیه ی مباحله یکی از آیاتی است که حقانیت امیرالمؤمنین (ع) و برتری ایشان

ص: ۱۰۹

۱- هود / ۴۶.

۲- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۵۳۹- المستدرک، حاکم نیشابوری، ذکر سلمان الفارسی رضی الله عنه، ج ۳، ص ۵۹۸؛ مجمع الزوائد، هیثمی، باب تاریخ غزوة الخندق و قریظه، ج ۶، ص ۱۳۰؛ الآحاد والمثانی، ضحاک، ج ۵، ص ۱۷۲، ح ۲۷۰۷، (زید بن ابی اوفی)؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۱۴۲ تا ۱۴۴، ح ۶۷۷۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی (من اخبار سلمان و وفاته)، ج ۶، ص ۲۱۳؛ المعجم الاستیعاب، ابن عبدالبر (۱۰۱۴ سلمان فارسی)، ج ۲، ص ۶۳۸. (محقق)

۳- ابراهیم / ۳۶.

را بر همه ی صحابه اثبات می کند:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (۱)

پس هر که درباره عیسی با تو به بحث و مجادله پرداخت پس از آن که علم آن به تو رسید، پس بگو: بیاید ما و شما

فرزندان و زنان و جان های خویش را بخوانیم آن گاه به درگاه خدا زاری کنیم و در حق یکدیگر نفرین کنیم و لعنت خدا را بر هر کدام از ما دو گروه که دروغگوست قرار دهیم.

نکته ۱. «سیوطی» مفسر بزرگ اهل تسنن درباره شأن نزول این آیه چنین می نویسد: دو نفر از چهره های سرشناس مسیحی به نام «عاقب» و «سید» محضر رسول خدا(ص) رسیدند. حضرت به آن دو فرمود: مسلمان شوید، گفتند: ما مسلمانیم، فرمود: دروغ می گوئید. اگر بخواهید ثابت می کنم که شما مسلمان نیستید. گفتند: ثابت کن، فرمودند: نشانه ی آن علاقه شما به صلیب، شراب نوشیدن و خوردن گوشت خوک است. سپس آنان را به مباحله فرا خواندند. قرار شد صبح روز بعد حاضر شوند. هنگام صبح رسول خدا(ص) در حالی که دست علی را گرفته بود و فاطمه و حسن و حسین(ع) با وی بودند از مدینه بیرون رفته، سید و عاقب را دعوت به مباحله نمودند ولی آن ها نپذیرفتند

و تسلیم شدند. رسول خدا(ص) فرمود: قسم به آن که مرا به حق مبعوث کرده است اگر دعوت به مباحله را می پذیرفتند، از آسمان آتش بر آنان می بارید. جابر می گوید: این آیه در

ص: ۱۱۰

شأن خاندان پیامبر نازل شد: {فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ...} سپس گفت: مراد از {أَنْفُسَنَا} رسول خدا و علی است و مراد از {أَبْنَاءَنَا} حسن و حسین و مراد از {نِسَاءَنَا} فاطمه است. (۱)

بدون شک آیه ی مباحله در حق اهل عبا و پنج تن برگزیده خدا نازل شده است. این مطلب را بسیاری از محدثان، مفسران، مورخان و متکلمان در کتاب های خود آورده و جزو مسایل مسلم و تردیدناپذیر دانسته اند؛ از سویی مدارک زنده شهادت می دهد که پیامبر| در داستان مباحله با نصارای نجران از زنان

جز پاره تن خود فاطمه(س) و از فرزندان جز دو نوه اش حسن و حسین و علی که نفس وی به شمار می رود، همراه نبردند.

«مسلم» در کتاب صحیح می نویسد:

پس از نزول این آیه، رسول خدا علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زد، آن گاه چنین دعا کرد: خداوندا اینان خاندان و اهل بیت من هستند. (۲)

ص: ۱۱۱

-
- ۱- الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۳۰، - اسباب النزول الآیات، واحدی نیشابوری، سوره آل عمران، ذیل آیه شریفه، ص ۶۸. (محقق)
 - ۲- ولما نزلت هذه الآية: (فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبنائكم) دعا رسول الله | علياً وفاطمه وحسناً وحسيناً فقال: اللهم هؤلاء أهلي. (صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۰، ح ۶۳۷۳، ج ۵، ص ۲۳، ح ۳۲) کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی رضی الله عنه. - این روایت در کتب دیگر اهل تسنن نیز بیان شده است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم: سنن ترمذی، (من سوره آل عمران)، ج ۴، ص ۲۹۳ و ۲۹۴، ح ۴۰۸۵؛ ج ۵، ص ۳۱ و ۳۲، ح ۳۸۰۸؛ مناقب علی بن ابیطالب؛ مسند احمد، مسند ابی اسحاق سعد بن ابی وقاص، ج ۱، ص ۱۸۵؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، (من مناقب اهل بیت رسول الله |)، ج ۳، ص ۱۵۰؛ السنن الکبری، بیهقی، (کتاب النکاح، ج ۷، ص ۶۳. (محقق)

نکته ۲. خداوند در این آیه به صراحت علی(ع) را نَفْسِ رسول خدا | خوانده است. یکی از آیاتی که برتری علی(ع) نسبت به همه افراد بشر - حتی از انبیا(ص) غیر از پیامبر اسلام | - از آن استفاده می شود، همین آیه است؛ زیرا خداوند، علی(ع) را نفس پیامبر | خوانده است، از روایات و گفتار مورخان و محدثان نیز استفاده می شود که مراد از «انفسنا» علی(ع) است.

«ابن کثیر» اهل تسنن می نویسد:

جابر گفته است مراد از {أَنْفُسَنَا} رسول خدا و علی است، مراد از {أَبْنَاءَنَا} حسن و حسین و مراد از {نِسَاءَنَا} فاطمه است. (۱)

چرا پیامبر | در جریان مباحله ابوبکر، عمر، عایشه و حفصه را با خود نبرد؟ چرا از بین زن ها فقط فاطمه ی زهرا(س) و از بین صحابه علی بن ابی طالب و حسنین(ع) را به همراه خود برد؟ آیا این نشانه ی برتری علی(ع) و

خانواده اش نسبت به دیگر صحابه نیست؟ کسانی که دیگر صحابه را بر علی(ع) و خانواده اش برتری می دهند به این آیه چه پاسخی می دهند؟

۳. آیه ی خیر البریه

یکی از آیاتی که دلیل بر برتری علی(ع) نسبت به همه افراد بشر از گذشته و آینده حتی پیامبران اولوالعزم(ع) (به جز خاتم انبیا) و همه ی صحابه دارد

ص: ۱۱۲

۱- قال جابر: (أنفسنا وأنفسكم) رسول الله وعلی بن أبی طالب (وأبنائنا) الحسن والحسین (ونسائنا) فاطمه. وهكذا رواه الحاكم فی مستدرکه... ثم قال: صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه. تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۳۷۹.

این آیه است:

{إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ} (۱)

آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند، آنان بهترین آفریدگانند.

«سیوطی» در شأن نزول این آیه می نویسد:

عایشه می گوید: از رسول خدا | پرسیدم گرامی ترین آفریده نزد خدا چه کسی است؟ فرمود: مگر این آیه قرآن را نخوانده ای؟ {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ}.

«ابن عساکر» از جابر بن عبدالله چنین روایت کرده است:

ما نزد پیامبر | بودیم که علی از راه رسید، پیامبر | فرمود: سوگند به آن که جانم به دست اوست، این و شیعیان اویند که در روز قیامت رستگارانند، و این آیه نازل شد: {إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا...} و یاران رسول خدا هرگاه علی از راه می رسید می گفتند (۲): بهترین آفریدگان آمد. (۳)

ص: ۱۱۳

۱- البینه / ۷.

۲- جاء خیر البریه.

۳- الدر المنثور، ج ۸، ص ۵۸۹. در کتب دیگر اهل تسنن به این روایت و روایات دیگر به معنی «خیر الناس، خیر البشر» اشاره شده است: - تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۳۷۱، مناقب علی بن ابی طالب (ع) و ما نزل من القرآن، الفصل الثامن، حدیث ۱۲۲ تا ۱۲۹، ص ۱۰۹ تا ۱۱۱؛ و سورة البینه، ص ۳۴۶، ح ۵۸۰؛ فضائل امیرالمؤمنین علی (ع)، ابن عقده الکوفی، الفصل الثانی و العشرون، ص ۲۱۹؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، الفصل التاسع، ص ۱۱۲، ح ۱۲۰؛ شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ ذیل آیه ی شریفه؛ فتح القدیر، شوکانی، سوره بینه، ذیل آیه ی شریفه، ج ۵، ص ۴۷۷؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۵، ص ۱۰۱؛ المعجم الکبیر، طبرانی، من مناقب ابن مسعود، ج ۹، ص ۷۶؛ کنز العمال، متقی هندی، فضائل علی (رضی الله عنه)، ج ۱۱، ص ۶۲۵، ح ۳۳۰۴۵ و ۳۳۰۴۶؛ تاریخ بغداد، حرف الکاف من آباء، ج ۳، ص ۴۰۹؛ الثقات، ابن حبان، ج ۹، ص ۲۸۱؛ الکامل، عبدالله بن عدی، (شریک بن عبدالله...)، ج ۴، ص ۱۰ و (صالح بن عبدالله بن صالح المدنی) ج ۴، ص ۶۷؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی (الحسن بن محمد بن حسن ابن جیر...)، ج ۷، ص ۴۳۳؛ انساب الاشراف، بلاذری، ص ۱۰۳، ح ۳۶. (محقق)

مفسر اهل تسنن؛ «محمد بن جریر طبری» در تفسیر این آیه می گوید:

«خدای متعال می فرماید: آنان که به خدا و رسولش محمد | ایمان آوردند و خدا را خالصانه و یگانه و بدون شریک پرستیدند، و نماز را بر پا داشتند و زکات دادند و خدا را در همه ی اوامر و نواهی او اطاعت نمودند، آنانند که بهترین آفریدگانند». می گوید: از مردم آنان که چنین کنند بهترین آفریدگانند.

ابن حمید از عیسی بن فرقد از ابوالجارود از محمد بن علی؛ امام باقر(ع)، مرا حدیث کرد که پیامبر | فرمود: ای علی، خیرالبریه تو و

شیعیان تو هستند. (۱)

نکته ۲. با وجود اینکه مفسران اهل تسنن ذیل آیه ی هفتم سوره بینه تصریح کرده اند که پیامبر | فرمود: «علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارند.» و اذعان کرده اند که شیعه ی علی از زمان خود رسول خدا | مطرح بوده است. پس چرا می گویند شیعه، مذهب جدیدی است که به وسیله ی «عبدالله بن سبا» و «شاه اسماعیل صفوی» تأسیس شده است؟

در زمانی که طلبه ی اهل تسنن بودم از بسیاری از مولوی ها شنیده بودم که می گفتند شیعه از زمان شاه اسماعیل صفوی به وجود آمده است! البته این مطلب در هیچ کتابی از کتب اهل تسنن وجود نداشت فقط آن ها برای اغتشاش اذهان مردم می گفتند!

ص: ۱۱۴

بعد از این که شیعه شدم، به یکی از مولوی های اهل تسنن خاش، که این مطلب را از او هم شنیده بودم، زنگ زدم و از ایشان تاریخ پیدایش شیعه را پرسیدم.

گفت: سیصد سال قبل و در زمان شاه اسماعیل صفوی به وجود آمده است!

گفتم: آقای مولوی! مگر کتاب «البدایه و النهایه» ابن کثیر را نخوانده ای که در چند جای آن درباره ی روایاتی که خلاف نظرشان است می گوید این روایات را شیعه جعل کرده است؟

ادامه دادم و گفتم: آیا این کتاب را دارید؟

گفت: بله، من الان در کتاب خانه هستم.

گفتم: لطفا جلد ۲ صفحه ی ۳۴۲ را بیاور!

گفت: چند لحظه صبر کن تا کتاب را بیاورم.

کتاب را آورد و باز کرد. گفتم: آیا نوشته است که «طبق عقیده ی ما عبدالمطلب و ابوطالب، بت پرست بودند و کافر از دنیا

رفته اند، بر خلاف نظر فرقه ی شیعه».^(۱)

مولوی گفت: بله، نوشته است، و عبارتش را خواند.

گفتم: ببخشید آقای مولوی، ابن کثیر چند سال قبل زندگی می کرده است؟

گفت: تقریبا هفتصد سال قبل.

ص: ۱۱۵

۱- أن عبد المطلب مات علی ما کان علیه من دین الجاهلیه خلافا لفرقه الشیعه فیه وفی ابنه أبی طالب علی ما سیأتی. البدایه والنهایه، ابن کثیر ج ۲، ص ۳۴۲.

گفتم: پس معلوم می شود که قبل از ابن کثیر، فرقه ی شیعه وجود داشته است که ابن کثیر از آن نام می برد!

مولوی با نهایت تعجب گفت: بله همین طور است که شما می گوئید. معلوم است که شما اهل تحقیق و مطالعه هستید.

نکته ۳. پیامبر اسلام | در زمان حیاتشان از شیعه نام برده است، (۱) آیا برادران اهل

تسنن روایتی دارند که پیامبر | در زمان حیاتش از اهل تسنن نام برده باشد؟ مثلاً گفته باشد: ابوبکر، عمر و پیروان آنها روز قیامت رستگارند؟ آیا چنین چیزی آمده است؟

۴. آیه ی ولایت

آیه ی ولایت:

{إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ} (۲)

ولی و سرپرست شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند، همان کسانی که نماز را برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.

ص: ۱۱۶

۱- المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۴، ص ۲۱۱؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۸۶ ذیل آیه ی ۲ سوره ی بقره، حدیث ابن عباس؛ و ج ۲، ص ۱۷۷، ح ۸۰۸ ذیل آیه ی ۳۹ سوره زمر؛ و ج ۲، ص ۲۹۵، ح ۹۲۷ ذیل آیه ی {وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ}؛ و ج ۲، ص ۴۵۵، ح ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ سوره تین؛ و ج ۲، ص ۴۶۶، ح ۱۱۲۵ تا ۱۱۴۰ ذیل آیه ی ۷ سوره بینه و... (محقق)
۲- مائده / ۵۵.

نکته ۱. مراد از {الَّذِينَ آمَنُوا} کسانی که ولایت بر مردم دارند قطعاً امام امیرالمؤمنین (ع) است؛ (۱) زیرا این آیه در زمانی نازل شده است که امام علی (ع) شده است

ص: ۱۱۷

۱- علاوه بر مآخذ و کتب شیعه، مصادر و مراجع مهم و فراوان تفسیری، حدیثی، تاریخی و ادبی اهل تسنن جملگی بر آنند که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی (ع) به شرحی که اجماً توضیح داده می شود نازل شده است. المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۶، ص ۲۱۸؛ المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۱، ص ۳۲۰-۳۲۱، ح ۹۵۵؛ معرفة علوم الحديث، الحاكم النيشابوري، ص ۱۰۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ۱۳، ص ۲۷۷؛ نظم درر السمطين، الزرندي الحنفي، ص ۲۳-۲۴ و ص ۸۵-۸۸؛ تخريج الأحاديث والآثار، الزيلعي، ج ۱، ص ۴۰۹-۴۱۰، ح ۴۲۰ و ج ۲، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ كنز العمال، المتقى الهندي، ج ۱۳، ص ۱۰۸ ح ۳۶۳۵۴ و ج ۱۵، ص ۱۰۲ ح ۴۰۲۶۶؛ زاد المسير، ابن الجوزي، ج ۲، ص ۲۹۲ و ص ۲۹۲؛ تفسير الرازي، الرازي، ج ۱۲، ص ۲۶ (القول الثاني: أن المراد من هذه الآية شخص معين، وعلى هذا ففيه أقوال)؛ تفسير القرطبي، القرطبي، ج ۶، ص ۲۲۱ (المسألة الثانية)؛ تفسير الجلالين، المحلي، السيوطي، شرح ص ۳۳۷-۳۳۸؛ الدر المنثور، جلال الدين السيوطي، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۴ قوله تعالى (إنما وليكم الله ورسوله)؛ لباب النقول، السيوطي، ص ۹۳ قوله تعالى (إنما وليكم الله) و ص ۸۱ قوله تعالى: (إنما وليكم الله)؛ فتح القدير، الشوكاني، ج ۲، ص ۵۳ قال في قوله (إنما وليكم الله ورسوله)؛ تفسير الآلوسي، الآلوسي، ج ۶، ص ۱۶۷؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ۴۲، ص ۳۵۶-۳۵۷ و ج ۴۵، ص ۳۰۳؛ انساب الأشراف، البلاذري، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ الكشاف عن حقائق التنزيل وعلوم الأقاويل، الزمخشري، ج ۱، شرح ص ۶۲۳-۶۲۴؛ مناقب علي بن أبي طالب (ع) وما نزل من القرآن في علي، أبي بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني، ص ۱۲۷-۱۳۳، ح ۱۶۱ و ص ۲۳۳-۲۳۸ قوله تعالى: (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راعون)؛ ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فإن حزب الله هم الغالبون) ح ۳۳۵ تا ۳۴۴؛ تفسير البيضاوي، البيضاوي، ج ۲، ص ۳۳۸-۳۴۰؛ (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة)؛ تفسير النسفي، النسفي، ج ۱، ص ۲۸۹؛ (وهم راعون)؛ تفسير البغوي، البغوي، ج ۲، ص ۴۷؛ شواهد التنزيل، الحاكم الحسكاني، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۴۹، ح ۲۱۶ تا ۲۴۳؛ تفسير السمعاني، السمعاني، ج ۲، ص ۴۷-۴۸ قوله تعالى، (إنما وليكم الله ورسوله)؛ تفسير الواحدي، الواحدي، ج ۱، ص ۳۲۵، ۵۵؛ (إنما وليكم الله ورسوله)؛ أسباب نزول الآيات، الواحدي النيسابوري، ص ۱۳۳-۱۳۴ قوله تعالى: (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا)؛ تفسير الثعلبي، الثعلبي، ج ۴، ص ۸۰-۸۱؛ تفسير ابن زمين، أبي عبد الله محمد بن عبد الله بن أبي زمين، ج ۲، ص ۳۳، ۳۴؛ (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا)؛ تفسير السمرقندي، أبو الليث السمرقندي، ج ۱، ص ۴۲۳-۴۲۴ سورة المائدة الآيات ۵۵-۵۶ قوله تعالى (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا)؛ أحكام القرآن، الجصاص، ج ۲، ص ۵۵۷ باب العمل اليسير في الصلاة قال الله تعالى: (إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راعون)؛ التسهيل لعلوم التنزيل، الغرناطي الكلبی، ج ۱، ص ۱۸۱؛ (إنما وليكم الله)؛ المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، ابن عطية الأندلسي، ج ۲، ص ۲۰۸-۲۰۹ سورة المائدة ۵۵-۵۶-۵۷ الخطاب بقوله (إنما وليكم الله)؛ تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج ۲، ص ۷۳-۷۴ و قوله (الذين يقيمون الصلوة ويؤتون الزكوة وهم راعون). (محقق)

در حال رکوع به فقیری که از مردم درخواست کمک می کرد، انگشتر خود را صدقه داد.

بنابر تصریح بسیاری از علمای اهل تسنن، این آیه در باره ی امیرالمؤمنین(ع) نازل شده است. «قاضی عضد الدین الإیجی» متوفای ۷۵۶ در این باره می گوید:

تمامی مفسران اجماع دارند که این آیه در باره ی امام علی(ع) نازل شده است.^(۱)

«سعد الدین تفتازانی» نیز تصریح می کند:

[این آیه] به اتفاق مفسران درباره ی علی بن ابی طالب × - هنگامی که در حال رکوع انگشترش را به فقیر نیازمند بخشید - نازل شده است.^(۲)

نکته ۲. بعضی از مولوی ها برای مخدوش کردن ذهن جوانان اهل تسنن گفته اند: صدقه

دادن علی(ع) در هنگام نماز، فعل اضافه بوده و با این کار نماز علی(ع) باطل شده است! من تعجب می کنم که چگونه این صدقه دادن را فعل اضافه محسوب می کنند در حالی که هیچ یک از مفسران اهل تسنن این کار را

ص: ۱۱۸

۱- وأجمع أئمة التفسير أنّ المراد علي. المواقف في علم الكلام، ص ۴۰۵.

۲- نزلت باتّفاق المفسّرين في علي بن أبي طالب، رضي الله عنه، حين أعطى خاتمه و هو راکع في صلاته. شرح المقاصد في علم الكلام، ج ۵، ص ۲۷۰.

فعل اضافه حساب نکرده است!؛ خدای متعال هم که این آیه را نازل کرده است، نگفته که علی(ع) فعل اضافه انجام داده و نمازش باطل است!؛ حتی خود پیامبر| هم که آیه را دریافت کرد نفرمود نماز علی(ع) باطل بوده است! مولوی ها این را از کجا نقل کرده اند؟ آیا آن ها با این سخن خود، خدا و رسول خدا| را زیر سؤال نمی برند! وقتی خداوند متعال و رسول او کار امیرالمؤمنین علی(ع) را تأیید کرده اند، دیگر شما چه می گوید؟

بلکه از آن طرف، فقهای شیعه و اهل تسنن بر اساس شأن نزول این آیه و عمل علی(ع) فتوا داده اند که کارهای جزئی و اندک در نماز جایز است و موجب بطلان نماز نمی شود.

«قرطبی» در «جامع احکام القرآن»^(۱) می گوید طبری گفته است که این (صدقه دادن انگشتر از ناحیه ی امیرالمؤمنین(ع)) دلالت می کند که کار اندک نماز را باطل نمی کند؛ زیرا صدقه دادن کاری بود که در حال نماز صورت گرفت و موجب باطل شدن نماز نگردید.

نکته ۳. بعضی از مولوی ها در برابر این سؤال که چرا شیعیان در نماز دست هایشان را نمی بندند توجیه کرده، گفته اند: برای این که حضرت علی(ع) در جنگ، دست هایش پر از خون بود و نمی توانست دست های خود را ببندد و دست های خود را بازگذاشت؛ به این دلیل شیعیان دست نمی بندند! البته این مطلب در هیچ کتابی از کتب اهل تسنن نیامده است ولی فقط به یک سخن بسیار معروف و مشهور تبدیل شده است. این حرف را فقط به خاطر عناد و دشمنی با

ص: ۱۱۹

۱- جامع احکام القرآن، ج ۶ ص ۲۲۱، دارالفکر.

شیعه مطرح کرده اند. از یک طرف می گویند؛ اگر از دستمان خون جاری شود وضویمان باطل

می شود و نمازی هم که خوانده شده باطل است، از طرف دیگر می گویند حضرت علی(ع) با وجود دست و پای پر از خون، نماز خوانده و نمازش هم صحیح بوده است!!؟

۵. آیه ی اولی الامر

۲. آیه ی اولی الامر:

اشاره

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ } (۱)

ای کسانی که ایمان آورده اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر و صاحبان امر خود را [نیز] اطاعت کنید.

نکته ۱. در این آیه، اطاعت از اولی الامر، در کنار اطاعت از خداوند و پیامبر| به صورت مطلق آمده است و همان طور که از خداوند و پیامبر| در همه ی زمینه ها باید اطاعت کرد از اولی الامر هم باید در همه ی زمینه ها اطاعت کرد.

نکته ۲. همان طور که خدا و پیامبر| معصوم

از خطا و گناه هستند اولی الامر هم باید معصوم از خطا و گناه باشند. اگر معصوم نمی بودند خداوند متعال دستور به اطاعت بدون چون و چرا از آنان را نمی داد.

نکته ۳. با توجه به این که اطاعت از اولی الامر در کنار اطاعت از خداوند و

ص: ۱۲۰

پیامبر که معصوم از گناه هستند، آمده است؛ اگر منظور از اولی الامر را امامان معصوم نگیریم دچار اختلافات و تناقضات فراوانی می شویم. همان طور که اهل تسنن در آن دچار اختلاف و تناقض شده اند تا جایی که عده ای گفته اند: منظور از اولی الامر؛ هر کسی است که بر مسلمانان حکومت کند که طبق این آیه اطاعت از او بر ما واجب است حتی اگر یزید و حجاج باشد و این اطاعت را از این آیه استفاده کرده بودند.

به یاد دارم در زمان جنگ تحمیلی صدام علیه ایران، مولوی های هند و پاکستان و حتی برخی مولوی های ایران، بعد از نماز دست به دعا بر می داشتند و دعا می کردند که خدایا صدام حسین را در این جنگ پیروز بفرما! و معتقد بودند صدام قاتل و جانی که در دوران سیاه حکومتش، صدها هزار شیعه و اهل تسنن ایرانی و عراقی را به شهادت رسانده بود، همان اولی الامر است که خداوند اطاعت از او را در این آیه واجب کرده است.

حال خودتان قضاوت کنید چگونه کسانی که از اهل بیت عصمت و طهارت(ع) فاصله گرفته اند و به آنچه خودشان از آیات قرآن می فهمند عمل می کنند، دچار تناقض شده اند و اطاعت از صدام و یزید را هم ردیف اطاعت از خدا و پیامبر قرار داده اند و چگونه حکومت های ظالم و سفاک را با نادانی شان، امضا کرده اند و مذهبشان را در پناه آنان گسترش داده اند؟

یات دیگری هم هست مانند آیه ی ابلاغ،(۱)

آیه ی ابتلا،(۲) آیه ی مودت،(۳) آیه ی شرا(۴) و... که به سبب اختصار به آن ها نمی پردازیم و خوانندگان را به کتاب هایی مانند «شبهای پیشاور» و «المراجعات» و «الغدیر» که در این زمینه نوشته شده است ارجاع می دهم.

علاوه بر آیات، احادیث و روایات زیادی نیز از پیامبر نقل شده که می توانند دلیل محکم و قابل اعتمادی برای حقانیت شیعه و ولایت اهل بیت باشند. در اینجا به دو حدیث اشاره می کنم؛

حدیث «خلفائی اثنا عشر»

یکی از بهترین و قوی ترین ادله بر حقانیت مذهب شیعه، حدیث اثنا عشر است که پیامبر اکرم

، حضرت علی(ع) و یازده فرزند بزرگوارش را به عنوان دوازده امام معین کرده است. این حدیث در کتب معتبر اهل تسنن نیز آمده است از جمله: حدود ۲۶ روایت در «صحیح بخاری» و «مسلم» آمده است که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

«خلفا و جانشینان من، دوازده نفرند.»

نه بیشتر و نه کمتر و این از معجزات اسلام و حقانیت مذهب شیعه است.

یکی از اعتقادات اصولی شیعه در بحث خلافت، ایمان داشتن به خلافت امامان دوازده گانه است که اسامی مبارک آنان را در کتاب آورده ایم.

ص: ۱۲۲

۱- { يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ... }. (مائده / ۶۷)

۲- { وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ... }. (بقره / ۱۲۴)

۳- { قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ... }. (شوری / ۲۳)

۴- { وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ... }. (بقره / ۲۰۷)

آن چه که در طول تاریخ اسلام بعد از رحلت رسول الله بین مسلمانان اهل تسنن جهان مشهور است، خلافت خلفای اربعه (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) می باشد.

امروزه هم در بیشتر کتاب هایشان معتقد به خلافت همین چهار نفرند. بنابراین از آنها باید پرسید که آیا آنان واقعاً احادیثی موثق و یا ضعیف دال بر خلافت خلفای چهارگانه همانند این احادیث موثق دوازده گانه دارند؟!

در هیچ یک از کتاب های اهل تسنن حدیثی به این مضمون که پیامبر | بفرمایند: «خلفائی اربعه...» نیافته ام؛ همچنین در طول تاریخ بعد از رسول الله | در بین تمام مسلمانان شیعه مشهور است که خلفای رسول الله دوازده نفرند و همه اهل تسنن هم شیعیان دوازده امامی را نسبتاً می شناسند.

با وجود این که این احادیث به صراحت و کرارا در کتاب های بزرگان اهل تسنن مطرح شده ولی باید پذیرفت که عامل واقعی و معتقد حقیقی به احادیث شیعیان هستند نه اهل تسنن؟!

آن چه که در دفاعیات کتابی، لسانی و همایشی علمای اهل تسنن در بحث خلافت وجود دارد، دفاع از خلافت خلفای اربعه، خاصه خلفای ثلاثه است، پس این دفاع آنان در حقیقت ناقص است؛ زیرا احادیث، خلافت دوازده نفر را بیان می کنند نه سه و یا چهار نفر را.

نقل این احادیث برای همه ی ما مهم است ولی آن چه که مهم تر است تکلیف امت اسلامی بعد از رحلت رسول الله است. بنابراین ضروری است به احادیث دقت بفرمائید.

۱. فی صحیح مسلم عن جابر بن سمره قال: «إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمْضِيَ فِيهِمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلَامِ خَفِيِّ عَلِيٍّ، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: قَالَ: كَلِّهِمْ مِنْ قَرِيْشٍ» (۱).

امراهی که اسلام باشد به پایان نخواهد رسید مگر این که ۱۲ نفر بین امت اسلامی خلافت کنند!!

۲. وفی روايه أُخرى: «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة، أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة، كلهم من

قريش» (۲).

«همواره دین پا برجاست تا آن که قیامت برپا شود و دوازده نفر از قریش بر شما خلافت کنند».

۳. روى أحمد أيضاً عن مسروق، قال: جاء رجل إلى عبد الله بن مسعود، فقال: هل حدّثكم نبيكم كم يكون بعده من الخلفاء؟ قال: نعم، و ما سألتني عنها أحد قبلك و إنك لمن أحدث القوم سنّاً. قال: «يكونون عدّه نقباء موسى، اثني عشر نقيباً» (۳).

مثل نقباء بنی اسرائیل دوازده نفر هم بعد از رسول الله خلیفه اند.

ص: ۱۲۴

۱- صحیح مسلم، ج ۳، ص ۶، کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش، والخلافة فی قریش.

۲- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴، (ج ۳ ص ۱۴۵۲) کتاب الإمارة، باب الناس تبع لقریش و الخلافة فی قریش.

۳- مسند أحمد بن حنبل، ۱/۳۹۸؛ مجمع الزوائد، ۵/۱۹۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ۱۶/۲۸۶؛ وهذا الحديث حسنه ابن حجر العسقلاني في فتح الباري، ۱۳/۱۸۳؛ و ابن حجر الهيتمي في تطهير الجنان واللسان، ص ۳۱۳؛ السيوطي في تاريخ الخلفاء، ص ۸؛ البوصيري في مختصر إتحاف السادة المهرة بزوائد المسانيد العشرة، ۶/۴۳۶.

۴. و هؤلاء الاثناعشر باقون إلى قيام

الساعة. «لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة».

تا قیامت بر پا نشده خلیفه رسول الله وجود دارد. (۱)

این احادیث پنج پرسش مهم را برای من ایجاد کرده است:

۱. چرا خلافت رسول الله در دوازده نفر معین و مشخص شده است؟!

۲. آیا طبق این احادیث موثق، اهل تسنن قائل به دوازده خلیفه اند؟!

۳. منظور از این دوازده نفر خلیفه چه کسانی و از چه قبیله ای هستند؟!

۴. آیا آن دوازده نفر خلیفه از طرف رسول الله معرفی شده اند؟!

۵. آیا این دوازده نفر برای زمان، مکان و امت خاصی خلافت می کنند؟!

نکته: حقیقتاً فهمیدن مباحث اختلافی میان شیعه و اهل تسنن برای ما طلبه ها و دانشجویان بسیار مهم است؛ ولی باید بدانیم که زمانی ما آگاه به این اختلافات می شویم که علما و محققین شیعه و اهل تسنن و علل و عوامل اختلافات و پاسخ آنها را بیان بکنند.

یکی از موارد مهم اختلافی ما با اهل تسنن، مسئله خلافت و جانشینی بعد از رسول خدا است، که جالب ترین نکته بحث تمرکز در همین احادیث است.

سال ۸۷ در یک مذاکره تلفنی با یکی از علمای اهل تسنن بلوچستان بحثی داشتم که با این سؤال شروع کردم گفتم: جناب مولوی خلفای پیغمبر چند نفر بودند؟! گفت: چهار نفر! گفتم: به چه دلیل چهار نفر؟ گفت به دلایلی که در

ص: ۱۲۵

جریانات سقیفه، استخلاف، شورای شش نفره و بیعت وجودداشت! (دوستان به کتب محققین مراجعه کنند و ببینند که این چهار جریان چگونه به وجود آمده است!)

گفتم: جناب مولوی! حدیثی در منابع موثق اهل تسنن وجود دارد که بیان گر این است که پیامبر اسلام دوازده خلیفه داشتند. با تعجب گفتم: چه حدیثی؟ گفتم: حدیث «اثنا عشر» که به چندین عبارت و کلمه اثنا عشر نقل شده است. تا احادیث مذکور را خواندم با تعجب گفتم: بله واقعاً این حدیث صحیح است باید تحقیق کنم که این احادیث به چه کسانی مرتبط است! قرار شد ایشان یک هفته بررسی کند و در تماس باشیم ولی بعد از آن دیگر تلفن بنده را جواب نداد!!!

برای اثبات خلافت و رهبری و جامعیت این دوازده نفری که حضرت رسول | خلافت آنها را مطرح فرموده اند؛ به آیات نورانی قرآن اشاره ای داشتیم. اکنون که متوجه شدیم ولایت و امامت منحصر در دازده نفر است، باید ببینیم نصب و تعیین آنها به عهده چه کسی است؟

خداوند متعال می فرماید:

{إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ

وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ} (۱)

در این آیه مبارکه دو مطلب بسیار جالب و قابل توجه وجود دارد که دال بر انتصاب هادی و رهبر مستقیماً از ناحیه خداوند متعال است.

مطلب اول: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ» یعنی: به تحقیق خداوند برگزیده است. انتخاب

ص: ۱۲۶

یک انسان برگزیده برای هدایت عالمیان از ناحیه خداوند متعال است! کسی را که خداوند برای هدایت بشریت و موجودات بر می‌گزیند قطعاً پاک و خالص و خالی از شرک و تکبر و... است؛ مثل انتخاب انبیا که قبل از نبوتشان هم نه مشرک بودند و نه متکبر آنان طبق عقیده اهل تسنن و شیعه معصوم اند.

مطلب دوم: در این آیه مبارکه خداوند متعال پس از برگزیدگی آدم و نوح برگزیدگی آل ابراهیم و آل عمران را هم مطرح کرده

است! در این مطلب مراد از آل ابراهیم، طبق بسیاری از تفاسیر مهم اهل تسنن، همان آل محمد | هستند!! و اکثریت اهل تسنن معتقدند که آل محمد، علی و فاطمه و حسن و حسین اند! (۱)

حتی در بخاری و مسلم و بعضی کتب دیگر اهل تسنن در مورد کیفیت صلوات و حدیث کساء مواردی مطرح شده که منظور از اهل بیت و آل محمد «علی و فاطمه و حسن و حسین اند»! (۲)

چه بسا همه چهار مذهب اهل تسنن در تشهد نمازشان به آل محمد صلوات می‌فرستند که این صلوات مشهور به صلوات ابراهیمی است!

بنابراین طبق این آیه مبارکه (که در مناظره قبل هم اشاره شد) ثابت گردید که امامان ما مستقیماً از ناحیه خداوند متعال برای هدایت بشریت منصوب و برگزیده شده اند.

ص: ۱۲۷

۱- تفسیر الکبیر، ج ۵، ص ۲۷۷؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۳۰.

۲- صحیح بخاری، ج ۳، کتاب التفسیر «سوره احزاب» صحیح مسلم، ج ۱ کتاب الصلاة، صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۷ و ۳۲۷.

در «صحیح مسلم» از جابر بن سمره نقل شده است:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَنْقُضِي حَتَّى يَمُضِيَ فِيهِمْ إِثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً. (۱)

لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ إِثْنَا عَشَرَ رَجُلًا. (۲)

«این جهان، نابودشدنی نیست، تا آن که دوازده نفر، ولایت و امامت جامعه را به عهده بگیرند».

در «مسند احمد» نقل شده:

عزت این دین، به دوازده خلیفه ی من است. اگر مردم به آن ها ضرر بزنند یا مردم با این خلفای من مخالفت کنند و مایه ی خذلان آن ها شوند، اینان به خودشان ضرر می زنند. (۳)

از این گونه روایات، زیاد داریم. در بعضی از منابع این گونه آمده که پیامبر اکرم (ص) فرمود:

«كُلُّهُمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ». (۴)

تمام این دوازده نفر، از بنی هاشم هستند.

پیامبر اکرم (ص) فرمود: خلفای من دوازده نفر هستند. این روایت متواتر است و در آن هیچ شکی نیست و قابل انکار هم نیست. از عزیزان اهل تسنن می پرسیم، این دوازده نفر چه کسانی هستند؟ برای ما معین کنید؟

یک دسته از اهل تسنن، خیلی راحت اعتراف کردند که ما معنای این حدیث را نفهمیدیم.

ص: ۱۲۸

۱- صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳ و ۴.

۲- همان.

۳- مسند احمد، ج ۵، ص ۸۷.

۴- ینابیع الموده، للقندوزی، ج ۳، ص ۲۹۰.

«ابن جوزی» در «کشف المشکل» می نویسد: من مدت طولانی ای را درباره ی این حدیث تحقیق کردم، هر کجا که احتمال می دادم بزرگان ما درباره ی این حدیث، سخن گفته اند، رفتم و جستجو کردم. از هر کسی که احتمال می دادم این حدیث را می تواند توضیح بدهد، سوال کردم، ولی کسی را پیدا نکردم که فهمیده

باشد مراد پیامبر اکرم | از دوازده خلیفه چیست؟(۱)

آقایان می گویند ما اهل تسنیم! این هم سنت پیامبر اکرم | است، پس چرا می گویند: ما نفهمیدیم؟! آقای «ابن بطلال» به نقل از «آقای مهلب» - از شخصیت های برجسته ی فقهی اهل تسنن - می گوید:

کسی را نیافتم که قطعاً بگوید مراد پیامبر

اکرم | از این روایت چیست؟(۲)

از این گونه عبارات در کتاب های اهل تسنن زیاد است. بعضی ها مانند

ص: ۱۲۹

۱- هذا الحديث قد أطلت البحث عنه و تطلبت مظانه و سألت عنه، فما رأيت أحدا وقع على المقصود به. كشف المشكل، ج ۱، ص ۴۴۹. - ما به بعضی دیگر از مصادر آن اشاره می کنیم: صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب الاستخلاف، ج ۸، ص ۱۲۷؛ سنن ترمذی، باب ما جاء فی الخلفاء، ج ۳، ص ۳۴۰، ح ۲۳۲۳ و ۲۳۲۴؛ سنن ابی داود، کتاب المهدی، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۴۲۷۹ و ۴۲۸۰؛ مسند احمد، (مسند عبدالله بن مسعود رضی الله تعالی عنه)، ج ۱، ص ۳۹۸؛ مسند احمد (مسند جابر بن سمره)، ج ۵، ص ۸۶ تا ۱۰۸ (شامل ۳۲ حدیث)؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۶۱۷ و ۶۱۸؛ و ج ۴، ص ۵۰۱؛ مسند ابن جعد، ص ۳۸۹ و ۳۹۰؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۴۵۶ و ۴۵۷، ح ۷۴۶۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۴۳ تا ۴۶؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۱، ص ۲۶۳ و ج ۲، ص ۱۱۵ و ج ۴، ص ۱۸۹ و ج ۶، ص ۲۶۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۲، ص ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۴ تا ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶ و ج ۲۲، ص ۱۲۰. (محقق)

۲- لم ألق أحدا يقطع في هذا الحديث. فتح الباری، لابن حجر عسقلانی، ج ۱۳، ص ۱۸۰؛ عمده القاری، للعینی، ج ۲۴، ص ۲۸۱.

«سیوطی» و «ابن حجر» تلاش کرده اند که این دوازده نفر را درست کنند و گفته اند این دوازده خلیفه عبارتند از: خلیفه اول، خلیفه دوم، خلیفه سوم، امیرالمؤمنین (ع)، امام حسن (ع) - که پنج شش ماه خلیفه بود - معاویه، بعد از معاویه می رسند به یزید!

آیا به راستی یزیدی که شراب خوار، سگک باز و میمون باز است، یزیدی که قاتل فرزند پیامبر اکرم است، یزیدی که به دستور او ۷۰۰ صحابی پیامبر را در مدینه قتل عام کردند، می تواند خلیفه باشد!؟

آیا معاویه و یزید مردم را به حق و حقیقت هدایت می کردند یا از حق گمراه کرده اند؟

بعد می آیند دو سه نفر از بنی امیه و بنی عباس را روی هم می ریزند و «سیوطی» آنان را به ۱۱ نفر می رساند و می گوید: نمی دانم که دوازدهمی کیست؟ مراجعه کنید به کتاب های اهل تسنن، مخصوصاً «شرح نووی» برای صحیح مسلم «ابن حجر عسقلانی» در «فتح الباری»، «عینی» در «عمدة القاری»، «عسقلانی» در «ارشاد الساری» و تمام شروح دیگر صحیح مسلم و بخاری. این آقایان فقط یک حدس هایی زده اند. عمر بن عبدالعزیز را آوردند جزو این دوازده نفر، دیدند نمی شود. اگر بنی امیه را بیاورند که ۱۲ نفر نمی شود بلکه حدود ۲۷ - ۲۸ نفر هستند. در حالی که پیامبر اکرم فرمود دوازده نفر. اگر بنی عباس را بیاورند که حدود ۳۶ - ۳۸ نفر بودند و این هم نمی شود. عاقبت، خیلی راحت گفتند که ما نمی فهمیم معنای حدیث چیست!؟

ص: ۱۳۰

ما معتقد هستیم که مراد نبی مکرم (ص) از این روایت، امیرالمؤمنین (ع) و یازده فرزند بزرگوار ایشان است و لا- غیر. این روایات، جز با عقیده ی شیعه، با عقیده ی هیچ یک از مذاهب اهل تسنن، تطبیق نمی کند.

آری ۱۲ خلیفه ی برحق رسول خدا| که در روایات متعددی از شیعه و اهل تسنن با سند صحیح نقل شده است عبارتند از؛ ۱. امیرالمؤمنین (ع) ۲. امام حسن (ع) ۳. امام حسین (ع) ۴. امام سجاد (ع) ۵. امام محمد باقر (ع) ۶. امام جعفر صادق (ع) ۷. امام موسی کاظم (ع) ۸. امام رضا (ع) ۹. امام محمد تقی (ع) ۱۰. امام علی النقی (ع) ۱۱. امام حسن عسکری (ع) ۱۲. امام مهدی.

ص: ۱۳۱

یکی از مهم ترین دلایل ولایت و امامت و خلافت بلافصل علی(ع)، حدیث غدیر خم است.

درباره ی واقعه ی غدیر خم، کتاب های زیادی نوشته شده و کمتر کسی است که از اصل واقعه اطلاع نداشته باشد. خلاصه ی واقعه چنین است که پیامبر | در آخرین سال از حیات پر برکتشان مأمور شدند که به حج رفته و اعمال حج را به مردم آموزش دهند. پیامبر اکرم(ص) - برخلاف دفعات قبل - در آن سال فراخوان عمومی داد، همه ی مسلمانان حتی همسران خود و فرزند عزیزشان فاطمه زهرا(س) را هم همراه خود بردند. پس از اتمام حج و در برگشت از مکه، پیک وحی نازل شد و فرمود:

{ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ } (۱)

پیامبر | پس از دریافت وحی، در منطقه ی غدیر خم دستور توقف داد

ص: ۱۳۳

۱- ای پیامبر! آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن! و اگر ابلاغ نکنی رسالت او را انجام نداده ای و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد. آری خدا کافران را هدایت نمی کند. (مائده / ۶۷).

و فرمود تا مسلمانانی که جلوتر رفته اند برگردند و منتظر شوید تا کسانی که عقب مانده اند برسند.

منبری از زین های شتر درست کردند و پس از حمد و ثنای الهی به مسلمانان خبر دادند که ارتحالشان نزدیک است و از دنیا خواهند رفت و فرمودند:

من دو چیز را بین شما به یادگار می گذارم که اگر به آن دو تمسک جستید هرگز گمراه نخواهید شد ۱. کتاب خدا ۲. عترت و اهل بیتش. (۱) سپس از مردم

ص: ۱۳۴

۱- حدیث ثقلین از جمله احادیث متواتر می باشد، «ابن حجر» در کتاب خود می گوید: «این حدیث از طریق بیست و چند تن صحابی روایت شده است» (صواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۴۰) در مآخذ و مراجع مختلف حدیثی و تفسیری و تاریخی و لغوی از کتب اهل تسنن حدیث ثقلین با تعابیر مختلف، نقل و ثبت شده است: ۱. صحیح مسلم، ج ۸، ص ۱۲۲؛ ۲. مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۰۹ و ۱۴۸؛ ۳. کفایة الطالب، گنجی شافعی باب اول، ص ۱۱؛ ۴. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷. ۵. مسند احمد حنبل، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و ج ۴، ص ۳۶۶-۳۶۷؛ و ج ۵، ص ۱۸۱-۱۸۲ و ص ۱۸۹-۱۹۰. ۶. خصائص نسایی، ص ۳۰. ۷. حلیه حافظ ابو نعیم اصفهانی، ج ۱، ص ۳۵۵. ۸. اسد الغابه، ابن اثیر جزری، ج ۲، ص ۱۲ و ج ۳، ص ۱۴۷. ۹. عقد الفرید، ابن عبد ربه قرطبی، ج ۲، ص ۳۴۶ و ۱۵۸. ۱۰. تذکره الخواص، ابن جوزی، ص ۳۳۲. ۱۱. انسان العیون، نورالدین حلبی، ج ۲، ص ۳۰۸. ۱۲. ذخائر العقبی، ص ۱۶. ۱۳. فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۲۴. ۱۴. تفسیر امام فخر رازی، ذیل آیه اعتصام، ج ۳، ص ۱۸. ۱۵. لسان العرب، ابن منظور، ج ۴. ۱۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، ج ۳، ص ۱۳۰. ۱۷. معارج النبوة، عبدالحق دهلوی، ص ۵۲۰. ۱۸. صواعق ابن حجر، ص ۸۷-۹۰-۹۹ و منابع بسیار حدیثی و تفسیری و تاریخی و لغوی مشابه دیگر... این روایت با تعابیر مختلف بیان شده که در بعضی از آن ها با لفظ خلیفتین ذکر شده است: صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۷، ص ۱۲۲ و ۱۲۳؛ مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۳۶۶-۳۶۷ و ص ۳۷۱ و ج ۵، ص ۱۸۱-۱۸۲ و ص ۱۸۹-۱۹۰؛ سنن الترمذی، الترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸-۳۲۹؛ ح ۳۸۷۶؛ سنن الدارمی، عبد الله بن بهرام الدارمی، ج ۲، ص ۴۳۱-۴۳۲؛ صحیح ابن خزیمه، ابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۲-۶۳؛ مسند ابن الجعد، علی بن الجعد بن عبید، ص ۳۹۷؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، ج ۲، ص ۲۹۷، ح ۴۸ (۱۰۲۱) و ص ۳۰۳، ح ۵۴ (۱۰۲۷) و ص ۳۷۶، ح ۱۶۶ (۱۱۴۰)؛ المصنف، ابن أبی شیبة الکوفی، ج ۷، ص ۴۱۸ (۴۱)؛ خصائص أميرالمؤمنین(ع)، النسائی، ص ۹۳؛ فضائل الصحابة، النسائی، ص ۲۲؛ المناقب، الموفق الخوارزمی، ص ۱۵۴-۱۵۵، ح ۱۸۲؛ منتخب مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر الکسی، ص ۱۰۷-۱۰۸، ح ۲۴۰؛ کتاب السنه، عمرو بن أبی عاصم، ص ۳۳۶-۳۳۷، ح ۷۵۴؛ کتاب السنه، عمرو بن أبی عاصم، ص ۶۲۸-۶۲۹، ح ۱۵۴۸، ح ۱۵۴۹، ح ۱۵۵۰، ح ۱۵۵۱، ح ۱۵۵۲، ح ۱۵۵۳، ح ۱۵۵۴، ح ۱۵۵۵ و ح ۱۵۵۸؛ السنن الکبری، النسائی، ج ۵، ص ۴۵-۴۶، ح ۸۱۴۸ و ص ۵۱، ح (۸۱۷۵) و ص ۱۳۰، ح ۸۴۶۴؛ المعجم الکبیر، الطبرانی، ج ۵، ص ۱۵۳-۱۵۴، ح ۴۹۲۱ و ۴۹۲۲ و ۴۹۲۳ و ج ۳، ص ۶۵، ح ۲۶۷۸ و ص ۶۶، ح ۲۶۸۱ و ص ۶۷ و ۲۶۸۳ و ص ۱۸۰-۱۸۱، ح ۳۰۵۲ و ج ۵، ص ۱۶۶-۱۶۷، ح ۴۹۶۹ و ۴۹۷۰ و ص ۱۶۹-۱۷۰ و ص ۱۸۲-۱۸۴ و ص ۱۸۶؛ المعجم الصغیر، الطبرانی، ج ۱، ص ۱۳۱ و ۱۳۵؛ المعجم الأوسط، الطبرانی، ج ۳، ص ۳۷۴ و ج ۴، ص ۳۳؛ السنن الکبری، البیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸-۱۴۹ (باب بیان أهل بيته الذين هم آله) و ج ۷، ص ۳۰-۳۱ (باب بیان آل

محمد(ص) الذين تحرم عليهم الصدقة المفروضة) و ج ١٠، ص ١١٣- ١١٤؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج ٥٤، ص ٩٢؛
الكامل، عبدالله بن عدى، ج ٦، ص ٦٧؛ الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ٢، ص ١٩٤؛ كنز العمال، المتقى الهندي، ج ١،
ص ١٧٢- ١٧٣ (الباب الثاني فى الاعتصام بالكتاب والسنة)، ح ٨٧٠، ٨٧١، ٨٧٢، ٨٧٣ و ص ١٨٥-١٨٧، ح ٩٤٣، ٩٤٤، ٩٤٥، ٩٤٦،
٩٤٧، ٩٤٩ و ص ١٨٧-١٨٩، ح ٩٥٠، ٩٥١، ٩٥٢، ٩٥٣، ٩٥٧، ٩٥٨ و ص ٣٨١، ح ١٦٥٧ و ج ١٣، ص ١٠٤، ح ٣٦٣٤٠ و ج ٥،
ص ٢٨٩- ٢٩٠، ح ١٢٩١١؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبى الحديد، ج ٩، ص ١٣٣؛ دستور معالم الحكم، ابن سلامة، ص ٨٥- ٨٩
(وصيته كرم الله وجهه لما ضربه ابن ملجم)؛ إمتاع الأسماع، المقرئى، ج ٥، ص ٣٧٧- ٣٧٨ و ج ٦، ص ١٣- ١٦ (فصل فى ذكر
عتره رسول الله | عتره الرجل أسرته وفصيلته، من قول الله تعالى: وفصيلته التى تؤويه)؛ البدايه والنهايه، ابن كثير، ج ٥، ص ٢٢٨-
٢٢٩ و ج ٧، ص ٣٨٥- ٣٨٦؛ سير أعلام النبلاء، الذهبى، ج ٩، ص ٣٦٥؛ ينابيع المودة لذوى القربى، القندوزى، ج ١، ص ٧٣- ٧٤،
ح ٩ و ص ٩٤- ٩٥، ح ٥ و ص ٩٩- ١٠٠ ح ١٣، و ص ١٠٠، ح ١٤ و ص ١٠٢، ح ١٧ و ص ١٠٢-١٠٦، ح ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤ و
٢٥، و ص ١٠٩، ح ٣١ و ص ١١٢- ١١٣، ح ٣٣، و ٣٤ و ٣٥، و ص ١١٤- ١٢٦، ح ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦،
٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١ و ٥٢؛ السيرة الحلبيه، الحلبي، ج ٣، ص ٣٣٦؛ سبل الهدى والرشاد، الصالحى الشامى، ج ١٢، ص ٢٣٢؛
الفصول المهمه فى معرفه الأئمه، ابن الصباغ، ج ١، ص ٢٣٦- ٢٣٩؛ فضل آل البيت، المقرئى، ص ٦٦- ٦٧ (دليل العصمه فى
جميعهم، أعنى عليا، وفاطمه، وولديهما)؛ السيرة النبويه، ابن كثير، ج ٤، ص ٤١٦؛ رياض الصالحين، يحيى بن شرف النووى،
ص ٢١١- ٢١٢، ح ٣٤٦؛ الجامع الصغير، جلال الدين السيوطى، ج ١، ص ٢٤٤، ح ١٦٠٨؛ كنز العمال، المتقى الهندي، ج ١،
ص ١٧٨، ح ٨٩٨، ج ١٣، ص ٦٤١، ح ٣٧٦٢١؛ مجمع الزوائد، الهيثمى، ج ١، ص ١٧٠، ج ٩، ص ١٦٢- ١٦٥ (باب فى فضل أهل
البيت رضى الله عنهم) و ج ١٠، ص ٣٦٣. (محقق)

اقرار گرفتند که از خودشان نسبت به آن اولویت دارد و پس از آن دست علی(ع) را گرفته، بلند کرده و فرمودند: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»^(۱) پس از آن ۱۸. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق إشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان.

۲۰. میزان الاعتدال، الذهبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان.

۲۱. نورالیقین فی سیره سیدالمرسلین، الشیخ محمد الخضری بک، تحقیق محی الدین الجراح. میرمحمد، کتابخانه آرام باغ کراچی.

۲۲. چگونه هدایت یافتیم؟ (چرا سنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو، مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۳۸۵/۱۴۲۷هـ - (برگرفته از سایت کتابخانه ی عقیده).

خودشان نسبت به آن اولویت دارد و پس از آن دست علی(ع) را گرفته، بلند کرده و فرمودند: «من کنت مولاہ فعلی مولاہ»^(۲).

پس از آن مسلمانان با حضرت علی(ع) بیعت کردند.

اهل تسنن، اصل واقعه ی غدیر خم را منکر نمی شوند. تواتر روایات ثابت می کند که چنین جریان ی اتفاق افتاده است و پیامبر | فرموده است:

من کنت مولاہ فعلی مولاہ. ولی می گویند: «ولی» و «مولا» در فرمایش پیامبر | به معنای دوست آمده است و پیامبر | با این فرمایش به مسلمانان گفته است: هر که من دوست او هستم، علی(ع) هم دوست اوست.^(۳)

ص: ۱۳۶

۱- المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۰۹ - ۱۱۰. حدیث سلمه بن کهیل عن أبی الطفیل ایضا صحیح علی شرطهما (حدیثنا) أبو بکر بن إسحاق ودعلج بن أحمد السجری (قالا) أنبأ محمد بن یوب ثنا الأزرق بن علی ثنا حسان بن إبراهیم الکرمانی ثنا محمد بن سلمه بن کهیل عن أبیه عن أبی الطفیل عن ابن واثله انه سمع زید بن أرقم رضی الله عنه یقول نزل رسول الله | بین مکة والمدینه عند شجرات خمس دوحات عظام فکنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله | عشیه فصلی ثم قام خطیبا فحمد الله وأثنی علیه و ذکر ووعظ فقال ما شاء الله أن یقول ثم قال أيها الناس انی تارک فیکم أمرین لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما کتاب الله وأهل بیتی عترتی ثم قال أتعلمون انی أولى بالمؤمنین من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله | من کنت مولاہ فعلی مولاہ.

۲- المستدرک، الحاکم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰. حدیث سلمه بن کهیل عن ابی الطفیل ایضا صحیح علی شرطهما (حدثناه) أبو بکر بن إسحاق ودعلج بن أحمد السجزی (قالا) أنبا محمد بن أيوب ثنا الأزرق بن علی ثنا حسان بن إبراهيم الکرمانی ثنا محمد بن سلمه بن کهیل عن ابیه عن ابی الطفیل عن ابن واثله انه سمع زید بن أرقم رضی الله عنه یقول نزل رسول الله | بین مکة والمدینه عند شجرات خمس دوحات عظام فکنس الناس ما تحت الشجرات ثم راح رسول الله | عشیه فصلی ثم قام خطیبا فحمد الله وأثنى علیه وذكر ووعظ فقال ما شاء الله أن یقول ثم قال أيها الناس انی تارک فیکم أمرین لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما کتاب الله وأهل بیتی عترتی ثم قال أتعلمون انی أولى بالمؤمنین من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله | من كنت مولاه فعلى مولاه.

۳- واقعه ی غدیر از دیدگاه مفسرین، محدثین و دانشمندان اهل تسنن در شرح و تفسیر آیه: {يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَخَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ} (مائده/۷۳) حال به نمونه ای از مراجع و مصادر اهل تسنن که این آیه ی کریمه را مربوط به نصب امیرالمؤمنین به ولایت و امامت در روز مبارک غدیر خم ذکر کرده اند می پردازیم:

۱. جلال الدین سیوطی شافعی، تفسیر الدر المنثور، ج ۲، ص ۲۹۸؛ ۲. ابن جریر طبری، الولایه فی طرق الحدیث الغدیر؛ ۳. ثعلبی، تفسیر الکشف و البیان؛ ۴. شوکانی، فتح القدیر، ج ۲، ص ۵۷؛ ۵. امام فخر رازی، تفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۶۳۶ العاشر؛ ۶. بدر الدین حنفی، عمده القاری فی شرح صحیح بخاری، ج ۸، ص ۵۸۴؛ ۷. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمه، ص ۲۷؛ ۸. نظام الدین نیشابوری، تفسیر السائر الدائر، ج ۶، ص ۱۷۰؛ ۹. قندروزی حنفی، ینایع الموده، ص ۱۲۰؛ ۱۰. حافظ احمد بن حنبل، المناقب؛ ۱۱. حافظ ترمذی، صحیح، ج ۱۳، ص ۱۶۵؛ ۱۲. حافظ نسائی، خصائص، ص ۲۲؛ ۱۳. ابن الصباغ، الفصول المهمه، ص ۲۴؛ ۱۴. احمد بن حماد الدولابی، الکنی والاسماء، ج ۲، ص ۶۱؛ ۱۵. حافظ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج ۳، ص ۱۰؛ ۱۶. حافظ ابو نعیم اصفهانی، أخبار الاصفهان، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ۱۷. حافظ سمعانی، فضائل الصحابه؛ ۱۸. حافظ قاضی یوست حنفی، المختصر المعتصر، ص ۳۰؛ ۱۹. بغوی، مصابیح السنه، ج ۲، ص ۱۹۶؛ ۲۰. حافظ رزین بن معاویه عبدری، مجمع بین الصحاح؛ ۲۱. علامه ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۴؛ ۲۲. هیشمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۴؛ ۲۳. سیوطی شافعی، الحاوی، ص ۷۹ و تاریخ الخلفاء والجامع الصغیر و الدر المنثور؛ ۲۴. حافظ یوسف بن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۶۰؛ ۲۵. ابن اثیر الجزری، مجامع الاصول، ج ۹، ص ۴۶۸؛ ۲۶. حافظ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۳؛ ۲۷. حافظ ابی عبدالله گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ۱۳؛ ۲۸. حافظ محب الدین الطبری، ذخائر العقبی، ص ۶۷؛ ۲۹. حافظ، مورخ اسماعیل بن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۰۸؛ ۳۰. حافظ شمس الدین محمد الذهبی، تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹؛ ۳۱. السید ابراهیم حنفی مشهور به ابن حمزه، البیان و التعریف، ج ۲، ص ۱۳۷؛ ۳۲. المتقی الهندی، کنز العمال، ج ۶، صص ۱۰۲، ۵۲، ۱۵۴، ۳۹۰؛ ۳۳. شهاب الدین آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۴، ص ۱۷۲؛ ۳۴. فاضل معاصر السید محمد رشید رضا، تفسیر المنار، ج ۶، ص ۴۶۴؛ ۳۵. کرخی، نفحات اللاهوت، ص ۲۸؛ ۳۶. سمهودی، وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۷۳؛ ۳۷. نقشبندی، راموز الحدیث، ص ۱۶۸؛ ۳۸. ابن جوزی، صفحه الصفوه، ج ۱، ص ۱۲۱؛ ۳۹. حافظ ابو نعیم، حلیه الاولیاء، ج ۴، ص ۶۳، ۳۵۶ و ج ۹، ص ۶۴؛ ۴۰. حافظ ابن بطریق، العمده، ص ۵۳؛ ۴۱. ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷؛ ۴۲. ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۸ و ۳۰؛ ۴۳. ابن حجر، صواعق، ص ۲۵؛ ۴۴. حافظ محب الدین طبری، ج ۲، ص ۱۶۹؛ ۴۵. ابو فضاله انصاری مقتول در صفین به نقل از، اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۰۷؛ ۴۶. براء بن عازب انصاری اوسی مقیم کوفه متوفی ۷۳، به نقل از مسند امام احمد حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱؛ ۴۷. ابو ایوب خالد بن زید انصاری مقتول جنگ روم سال ۵۲ به نقل از، محب الدین طبری در ریاض النظره، ج ۲، ص ۱۶۹؛ ۴۸. قیس بن ثابت بن شماس انصاری از شهود حدیث غدیر به نقل از ابن حجر در الاصابه، ج ۱،

ص ۲۰۵؛ ۴۹. ابن طلحه شافعی در مطالب السؤل، ص ۱۶ به نقل از ترمذی؛ ۵۰. خوارزمی، المناقب ص ۹۳ به نقل از اسناد خود از زید بن ارقم؛ ۵۱. حافظ سمعانی، کتاب فضائل الصحابه، به نقل از اسناد خود از ابوهیره و او از خلیفه ثانی حدیث غدیر را از حدود ۱۰۰ نفر از صحابه بلکه بیشتر، روایت کرده اند؛ ۵۲. حافظ امام ابو عبدالله محمد بن ادیس شافعی متوفی سنه ۲۰۴ چنان که در النهایه ابن اثیر مذکور است. (محقق)

آنها می گویند: پیامبر | مردم را در غدیر خم جمع کرد تا به برخی از صحابه که همراه علی (ع) در یمن بودند و بعد از دست درازی به بیت المال، با برخورد امام علی (ع) مواجه شدند و از ایشان ناراحت شده بودند بگوید: از علی (ع) ناراحت نباشید و او را دوست داشته باشید و ادعا می کنند با این فرمایش پیامبر | ناراحتی و بغض از دل آن ها زدوده شد.

در پاسخ به این شبهه باید به چند نکته توجه کرد.

نکته ۱: آیا علی (ع) خودسرانه به یمن رفته بود یا نماینده پیامبر | بود؟ اگر علی (ع) از طرف پیامبر | امیر آنان بود، پس چرا به حرفش گوش ندادند و با مخالفت خود با حضرت

۱۸. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق إشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان.

۲۰. میزان الاعتدال، الذهبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان.

۲۱. نورالیقین فی سیره سید المرسلین، الشیخ محمد الخضری بک، تحقیق محی الدین الجراح. میر محمد، کتابخانه آرام باغ کراچی.

۲۲. چگونه هدایت یافتیم؟ (چرا سنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو، مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۳۸۵/۱۴۲۷هـ - (برگرفته از سایت کتابخانه ی عقیده).

آنها می گویند: پیامبر | مردم را در غدیر خم جمع کرد تا به برخی از صحابه که همراه علی (ع) در یمن بودند و بعد از دست درازی به بیت المال، با برخورد امام علی (ع) مواجه شدند و از ایشان ناراحت شده بودند بگوید: از علی (ع) ناراحت نباشید و او را دوست داشته باشید و ادعا می کنند با این فرمایش پیامبر (ص) ناراحتی و بغض از دل آن ها زدوده شد.

در پاسخ به این شبهه باید به چند نکته توجه کرد.

نکته ۱: آیا علی (ع) خودسرانه به یمن رفته بود یا نماینده پیامبر | بود؟ اگر علی (ع) از طرف پیامبر (ص) امیر آنان بود، پس چرا به حرفش گوش ندادند و با مخالفت خود با حضرت

علی (ع) به مخالفت با پیامبر (ص) پرداختند؟ حال چرا پیامبر | باید آن ها را دلداری بدهد؟ آنان باید به پیامبر | دلداری بدهند که بر خلاف امر او رفتار کرده اند.

نکته ۲: در تاریخ آمده است که همه ی صحابه ی حاضر در غدیر حتی زنان [\(۱\)](#) با علی (ع) بیعت کردند. آیا ناراحتی چند

صحابه از علی(ع)، نیازمند بیعت همه ی حجاج - حتی زنان - با علی(ع) بود مگر همه ی آنان با علی در یمن بودند؟ اگر پیام غدیر خم محبت و دوستی با علی است، پس بیعت چه معنایی دارد؟

نکته ۳: اگر پیامبر اسلام | می خواستند با توقف در غدیر، ناراحتی را از

ص: ۱۳۸

۱- نحوه ی بیعت زنان این گونه بود که طشت بزرگی را پر از آب کردند و در یک طرف حضرت علی × دست خود را در آب گذاشته و در طرف دیگر زنان یک به یک می آمدند و دست خود را به نشانه ی بیعت در آب داخل تشت می گذاشتند.

دل چند تن از صحابه برطرف کنند، چرا آن ۱۲۰ هزار نفر دیگر را سه روز در زیر آفتاب معطل کردند؟

آیا پیامبر | نمی توانست آن چند صحابه را جمع کرده، به آنان توضیح دهد؟ چرا برای ۱۲۰ هزار نفر سؤال پیش نیامد که مگر علی (ع) چه کرده که پیامبر | همه ی حجاج را معطل کرده و می گوید: علی (ع) دوست من هست؟ آیا همه ی حجاج از علی (ع) ناراحت بودند تا همه ی آن ها مخاطب پیامبر | باشند؟

با این همه سؤال واضح و ساده، چگونه می گوید پیام غدیر، پیام دوستی با علی (ع) بود؟

نکته ۴. خیلی فکر کردم که با کدام روایت یا کتاب برای اهل تسنن ثابت کنم که «مولی» در حدیث غدیر، به معنای دوست نیست، بلکه به معنای پیشوا و رهبر است.

تا این که روزی مشغول مطالعه یکی از کتاب های «مولوی محمد عمر سربازی» بودم. مطالعه ام که تمام شد و کتاب را که بستم، دیدم روی جلد آن نوشته شده: «نویسنده مولانا محمد عمر سربازی» فوراً به ذهنم آمد

که از مولوی ها، معنای کلمه ی مولانا را بپرسم و سؤال کنم که چرا به محمد عمر سربازی، مولانا می گویند؟

از چند مولوی سؤال کردم. پاسخی که به من دادند، این بود که: «مولانا» یعنی واجه (۱)؛ یعنی رهبر ما، پیشوا ی ما.

ص: ۱۳۹

۱- کلمه ای بلوچی است به معنای بزرگ و پیشوا.

به آن‌ها گفتم: من تعجب می‌کنم «مولا» درباره‌ی بزرگانان معنای واجه و رهبر می‌دهد ولی در سخن پیامبر(ص) به معنای دوست آمده است!

نکته ۵. روزی یکی از دوستان اهل تسنن به دیدنم آمده بود. گفت و گوی مفصلی درباره حقانیت اهل بیت داشتیم از جمله به خطبه‌ی حضرت رسول اکرم(ص) در غدیر خم استناد کردم.

ایشان می‌گفت: «مولا» در این حدیث به معنای دوست آمده است.

نهایتاً هر چه دلیل آوردم قبول نکرد.

خداحافظی کرد و به سمت بلوچستان حرکت کرد.

یک ساعت از رفتنش گذشته بود که به او زنگ زدم و گفتم: کار خیلی مهمی با شما دارم باید برگردی.

گفت: من باید بروم، وقت ندارم برگردم. خانواده ام منتظر هستند، چه کاری با من داری؟ تلفنی بگو.

گفتم: کار مهمی دارم، نمی‌توانم تلفنی بگویم، باید خودت اینجا باشی.

خیلی اصرار کردم تا این که برگشت.

وقتی به من رسید گفتم: چه کار مهمی داری که من را از این همه راه برگرداندی؟

گفتم: می‌خواستم بهت بگویم: دوست دارم.

گفت: همین!

گفتم: بله. همین را خواستم به شما بگویم.

ص: ۱۴۰

دوستم ناراحت شد و گفت: خانواده ام منتظرم بودند و باید می رفتم، این همه راه من را برگرداندی که بگویی دوستت دارم، اذیت می کنی؟

گفتم: سؤال من همین جاست. چطور وقتی شما با عجله به سمت خانواده ای که منتظرت هستند می روی و شما را از راهتان برگردانم تا به شما بگویم «دوستت دارم»؛ ناراحت می شوی و در عقل من شک می کنی، ولی وقتی پیامبر اسلام | ده ها هزار نفر را که با عجله به سمت خانواده ی خود می رفتند، سه روز در زیر آفتاب سوزان معطل کردند که فقط بگویند: «هر کس من را دوست دارد، علی(ع) را دوست بدارد» این کار پیامبر | را عاقلانه می دانی؟ آیا این اقدام پیامبر | ناراحتی مسلمانان را در پی نمی داشت؟ آیا آنان در عقل چنین پیامبری شک نمی کردند؟

با این کاری که کردم، دوستم با تمام وجود احساس کرد که چه حرف خنده داری زده است و اقرار کرد که پیامبر - در جریان غدیر خم - می خواست نکته ی مهم تری را بیان کند و گرنه برای بیان دوستی اش با علی(ع) نیازی نبود مسلمانان را از راهشان برگرداند.

نکته ۶. جالب اینجاست که یکی از مولوی های استان گلستان در کلیبی که از طریق تلفن همراه و بلوتوث منتشر شده بود بعد از گفتن مطالبی علیه دکتر تیجانی، می گوید: بعضی از آقایان اهل تسنن در روز غدیر خم به مجالس شیعیان می روند و به آنان تبریک می گویند. به نظر ما (اهل تسنن) چنین افرادی منافق هستند. ما اهل تسنن، عیدی به نام عید غدیر نداریم.

به جناب مولوی می گویم: چرا شما تاریخ را مطالعه نمی کنید؟ مگر نمی دانید

که نخستین کسانی که روز عید غدیر را به علی(ع) تبریک گفتند ابوبکر و عمر بودند! آیا به آنان هم منافق می گویند؟(۱)

اگر اهل تسنن به سنت خلفای خود عمل کنند باز هم منافقند؟

نکته ۷. عجیب این که وقتی نمی توانند واقعه ی مهم و تاریخی غدیر خم را منکر شوند، می گویند: اصلاً چرا پیامبر در کنار خانه ی خدا و در ایام حج، حضرت علی(ع) را معرفی نکرد و مردم را به بیابان بردند؟

جواب نخست: اگر در ایام حج این کار صورت می گرفت، شاید اهمیت موضوع ولایت به درستی جا نمی افتاد، زیرا مسلمانان مشغول اعمال حج بودند، پس باید این کار در بیابانی صورت گیرد تا همه مسلمانان تنها به این منظور گرد هم آیند.

جواب دوم: این اشکال شما به واقعه ی غدیر است یا به خود خداوند متعال یا به رسول خدا(ص)؟ وقتی خداوند امر به چنین کاری کرده و رسول او هم تشخیص داده که در غدیر خم این مطلب مهم را بیان کند، به شما چه ربطی دارد که شبهه کنید: چرا در کنار خانه ی خدا این کار صورت نگرفت؟

ص: ۱۴۲

۱- یوم غدیر خم، لما أخذ النبی | بید علی بن ابی طالب فقال: «ألست ولی المؤمنین؟» قالوا: بلی یا رسول الله، قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه» فقال عمر بن الخطاب: بخ بخ لک یا بن ابی طالب أصبحت مولای و مولی کل مسلم، فأنزل الله: {الْیَوْمَ أَكْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَكُمْ} [مائده/۳] تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی، ج ۸، ص ۲۸۴. - شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۲۰۳، ح ۲۱۳؛ و ج ۲، ص ۳۹۰، ح ۱۰۴۰ (ذیل آیه شریفه {یا أئیها الرُّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ الله یَعصِبُ کُمْ مِنَ النَّاسِ} (قیامت/۳۱ و ۳۲)؛ تفسیر رازی، ذیل آیه شریفه، ج ۱۲، ص ۴۹ (مورد دهم)؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۲۰ و ۲۳۲ تا ۲۳۴؛ المناقب، موفق خوارزمی، ص ۱۵۶، ح ۱۸۴ (فصل الرابع العشر)؛ ینابیع الموده (لدوی القربی)، قندوزی حنفی، ج ۲، ص ۲۴۹ (الحدیث السادس والخمسون). (محقق)

جواب سوم: دلیل اصلی اعلام موضوع ولایت حضرت علی بن ابی طالب (ع) در بیابان و در غدیر خم؛ زمان نزول آیه ی ۶۷ سوره ی مائده است پیامبر | پس از اتمام مناسک حج به قصد مدینه حرکت کردند تا به غدیر خم در نزدیکی جحفه رسیدند. (۱) در این زمان جبرئیل امین (حامل وحی) از سوی خداوند آیه ی ۶۷ سوره ی مائده را به پیامبر ابلاغ نمود. {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}. (۲)

ص: ۱۴۳

-
- ۱- این روز مصادف بود با پنج شنبه هیجدهم ذی حجه سال دهم هجرت و در حجه الوداع.
 - ۲- نجم / ۳ و ۴؛ [پیامبر] از روی هوا و هوس حرف نمی زند مگر بر اساس وحی الهی که بر او نازل می شود.

سؤال: چه عواملی باعث شد تا صحابه زیر بار خلافت حضرت علی نرفتند؟ (با وجود این که پیامبر در روز غدیر خم حضرت علی را به عنوان جانشین خود معرفی نمود).

اشاره

آقای زاهدی: عوامل متعددی داشت.

۱. سست بودن ایمان برخی از صحابه به پیامبر (ص)

سنت خداوند این است که بندگان را که ادعای ایمان می کنند در صحنه ای امتحان کند تا راست گویان از دروغ گویان مشخص شوند:

{أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ} (۱)

آیا مردم گمان کردند همین که بگویند ایمان آوردیم به حال خود رها می شوند و آزمایش نخواهند شد؟ ما کسانی را که پیش از آنان بودند آزمودیم (اینان را نیز امتحان می کنیم) باید علم خدا درباره ی کسانی که راست می گویند و کسانی که دروغ می گویند تحقق یابد.

ص: ۱۴۵

همان طور که خداوند، ملائکه را در خلقت حضرت آدم(ع) امتحان کرد (آن جا که فرمود تا به آدم سجده کنند)؛ و همه ی ملائکه به آدم(ع) سجده کردند غیر از ابلیس. (۱) هم چنین است امتحان قوم بنی اسرائیل؛ آن جا که خداوند مأموریت حضرت موسی(ع) را ده روز دیگر تمدید کرد و طی این ده روز، بسیاری از قوم بنی اسرائیل گوساله پرست شدند.

مسلمانان هم، همگی ادعای اسلام و ایمان

به پیامبر اسلام | را داشتند و سنت الهی این بود که آنان در جایی امتحان شوند تا مؤمنان واقعی از غیرواقعی تشخیص داده شوند و آن امتحان، معرفی علی(ع) به جانشینی پیامبر | بود که بعد از وفات پیامبر | مسلمانان امتحان خود را پس دادند و مؤمنان واقعی از غیرواقعی تشخیص داده شدند. همان طور که پیامبر اکرم | فرمودند:

و لولا أنت یا علی لم يعرف المؤمنین بعدی!

ای علی اگر تو نبودی مؤمنین پس از من شناخته نمی شدند.

۲. اجتهادی عمل کردن برخی از صحابه

از آنجا که اجتهاد کردن در مقابل نص به سبب رعایت مصالح و به قول معروف مصلحت اندیشی، امری موافق با میل و طبیعت انسان است؛ لذا گروهی از صحابه از همان زمان حیات پیامبر | دست به این کار زدند و عملاً با پیامبر

ص: ۱۴۶

۱- امام رضا(ع) در حدیث زیبایی می فرمایند: مثل کسانی که در غدیر خم ولایت امیرالمؤمنین(ع) را پذیرفتند مانند ملائکه ای بودند که به آدم سجده کردند و مثل کسانی که ولایت امیرالمؤمنین(ع) را نپذیرفتند مانند ابلیس هستند که حاضر نشد به آدم سجده کند.

به مخالفت پرداختند. کسانی مانند عمر بن خطاب که در ماجرای صلح حدیبیه شدیداً با پیامبر برخورد می کند. (۱)

در آخرین روزهای حیات پیامبر | نیز با آوردن قلم و دوات برای پیامبر | به جهت نوشتن وصیت، مخالفت عملی می کند. (۲)
این

افراد پیامبر(ص) را در غیر وحی قرآنی، یک فرد عادی می دانستند.

ص: ۱۴۷

۱- بخاری این داستان را چنین نقل می کند: از ابوائل نقل شده است که گفت: ما در صفین بودیم که سهل بن حنیف برخاست و گفت: ای مردم! مواظب خودتان باشید، ما در حدیبیه با رسول خدا | بودیم، اگر جنگی پیش می آمد می جنگیدیم، عمر بن خطاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا! مگر نه این است که ما بر حقیق و آنان بر باطل؟ فرمود: آری، چنین است. گفت: مگر نه این است که کشته های ما بهشتی هستند و کشته های آنان جهنمی؟ فرمود: آری چنین است، گفت: پس چرا باید با ذلت باز گردیم و نباید خدا بین ما و آنان حکم نماید؟ رسول خدا(ص) فرمود: ای پسر خطاب! من فرستاده ی خدا هستم، پس خداوند هرگز مرا خوار و کوچک نمی کند. عمر در حالی که غضبناک بود، نزد ابوبکر رفت و آن چه به پیامبر خدا | گفته بود، به ابوبکر هم گفت. ابوبکر گفت: او فرستاده ی خداست و خداوند هرگز او را کوچک و خوار نمی کند، سپس سوره ی فتح نازل شد. رسول خدا(ص) آن را از اول تا آخر بر عمر خواند، عمر گفت: آیا آن چه پیش آمد، پیروزی است؟ فرمود: آری. صحیح البخاری، ج ۳، ص ۱۱۶۲، ح ۳۰۱۱، کتاب الجهاد والسير، باب إِيْتِمٍ مِنْ عَاهَدَةٍ ثُمَّ غَدَرَ. - این جریان در کتب دیگر اهل تسنن بیان شده که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم؛ صحیح بخاری، سوره فتح، ج ۶، ص ۴۵ و ۴۶؛ صحیح مسلم، ج ۵، ص ۱۷۵، ۱۷۶؛ المصنف، ابن شیبیه، غزوه حدیبیه، ج ۸، ص ۵۰۹ و ۵۱۰، ح ۱۰؛ و باب ما ذکر فی صفین، ج ۸، ص ۷۳۶، ح ۷۳۴؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۶، ص ۹۰؛ مسند ابی یعلی، (مسند علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه)، ج ۱، ص ۳۶۴ تا ۳۶۷، ح ۴۷۳؛ السنن الکبری، بیهقی، باب نزول سوره فتح، ج ۹، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۴۶۳، ح ۱۱۵۰۴؛ تفسیر قرطبی، قوله تعالی و لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ { فتح / ۱۸ }، ج ۱۶، ص ۲۷۷، ۲۷۸؛ تفسیر ابن کثیر، سوره فتح، ج ۴، ص ۲۱۴؛ الدر المنثور، سیوطی، سوره فتح، ج ۶، ص ۶۷. (محقق)

۲-) هنگامی که پیامبر | در بستر بیماری فرمودند: «دوات و قلم بیاورید تا چیزی برایتان بنویسم که هرگز گمراه نشوید» عمر گفت: «درد بر او غلبه کرده و کتاب خدا ما را بس است»؛ «إِنَّ النَّبِيَّ | قَدْ غَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجَعُ، وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابَ اللَّهِ» صحیح البخاری، ج ۷ ص ۹، کتاب المرضی باب قول المرضی قوموا عَنِّي؛ و ج ۵، ص ۱۳۷ کتاب المغازی، باب مرض النبی |، ووفاته؛ صحیح مسلم فی آخر کتاب الوصیة، ج ۵، ص ۷۶... و یا گفتند: رسول گرامی | هذیان می گوید: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَهْجُرُ» و این قضیه به قدری درد آور بود که وقتی ابن عباس به یاد آن می افتاد، اشک چشمانش همانند دانه های مروارید از گونه هایش سرازیر می گشت، عن ابن عباس قال: «يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رأيت على خديها كأنها نظام اللؤلؤ قال: قال رسول الله: اثتوني بالكتف والدواه (او اللوح والدواه) اكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً فقالوا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ | يَهْجُرُ». صحیح مسلم، ج ۵، ص ۷۶ کتاب الوصیة باب ترك الوصیة لمن ليس عنده شيء، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۳۱، کتاب الجهاد والسير. - این اتفاق ناگوار در بسیاری از متون حدیثی اهل تسنن به طرق و عبارات مختلف ذکر شده که

به بعضى از آن ها اشاره مى كنيم: صحيح بخارى، كتاب العلم، باب كتاب العلم، ج ١، ص ٣٦، ٣٧ و باب مرض النبى و وفاته، ج ٥، ص ١٣٨، ١٣٩ و باب قول المريض قوموا عنى، ج ٧، ص ٩ و كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب كراهية الخلاف، ج ٨، ص ١٦١؛ صحيح مسلم، ج ٥، ص ٧٥، ٧٦؛ السقيفة و فدك، جوهرى، القسم الاول، ص ٧٥، ٧٦؛ المصنف، عبدالرزاق صنعانى، بدء مرض رسول الله |، ج ٥، ص ٤٣٨ و ٤٣٩، ح ٩٧٥٧؛ السنن الكبرى، نسائى، كتابه العلم، ج ٣، ص ٤٣٣، ح ٥٨٥٢ و قول المريض قوموا عنى، ج ٤، ص ٥٦٢، ٥٦٣؛ التمهيد، ابن عبدالبر، ج ١، ص ١٦٩؛ الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ذكر الكتاب الذى اراد رسول الله | أن يكتبه لأُمَّته فى مرضه الذى مات فيه، ج ٢، ص ٢٤٢ تا ٢٤٥؛ مسند احمد، (مسند عبدالله بن عباس)، ج ١، ص ٣٢٤، ٣٢٥؛ الدرر، ابن عبدالبر، باب ذكر وفاة النبى |، ص ٢٦٩ تا ٢٧١. (محقق)

فردی که همانند سایر مردم اشتباه و خطا می کند و بر مردم واجب است در مقابل خطاها و اشتباهات او بایستند.

چیزی که بر اساس آیات ۳ و ۴ سوره ی نجم که در آن خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

[پیامبر] از روی هوا و هوس سخن نمی گوید مگر بر اساس وحی که او می شود. (۱) و خداوند تبارک و تعالی رسول اکرم (ص) را تابع شرایط

ص: ۱۴۸

۱- {وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ}.

زمانی، مکانی، جسمی و روحی؛ متغیر و یا نعوذ بالله (مدحی مزاح و... معرفی نکرده است. و در جایی که قرآن مؤمنان حقیقی را ثابت قدم و استوار در راه خدا (فکری، اعتقادی، کلامی و عملی) معرفی می نماید جای تعجب است و مضحک و خنده دار به نظر می رسد که رسول خدا!؛ کسی که عصاره ی بهترین نوع آفرینش خداست و سرآمد اشرف مخلوقاتش؛ حتی برای لحظه ای فاعل کلام و یا عمل اشتباه بدانیم. (حتی کوچک ترین اشتباه).

از طرفی در آیات ۲۷ و ۲۸ سوره ی فجر خداوند تبارک و تعالی می فرماید: {يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً} ای نفس دل آرام و قدسی مطمئن به

سوی پروردگارت برگرد ای کسی که تو راضی از خدا و خدا راضی از توست. مگر می شود نفس پیامبر | مطمئن نباشد و به هر علتی دچار اعوجاج گردد و چیزی بر زبان بیاورد یا بنویسد که از رضای خدا به دور و ناشی از نفس مطمئنه نباشد حتی در آخرین لحظات عمر مبارکشان.

آن ها معتقد بودند پیامبر | در معرفی علی (ع) به عنوان جانشین، اشتباه کرده است و به مصلحت اسلام نیست که علی (ع) خلیفه شود؛ لذا توجیهاتی در مقابل فرموده ی پیامبر | اجتهاد کردند، مانند؛ این که علی (ع) جوان است و به درد خلافت نمی خورد، یا این که قریش دوست ندارد پیامبر و جانشین پیامبر از یک خانواده باشند.

۳. حقد و کینه نسبت به علی(ع)

امام علی(ع) پدران و اجداد کافر و فاسق عده ای از همین تازه مسلمانان را در جنگ های

بدر، احد، حنین، احزاب و... به قتل رسانده بود؛ لذا آنان کینه ی عجیبی نسبت به آن حضرت داشتند. کینه ای که از آنان به فرزندانشان ارث رسید تا جایی که یزید بن معاویه ۷۰ سال بعد از اسلام، امام حسین(ع) فرزند علی(ع) را به انتقام خون کشته شدن بستگانش به دست علی(ع) در جنگ بدر، به طرز فجیعی به شهادت می رساند. حال چگونه قابل تصور است این نو مسلمانان، از علی(ع) دل خوشی داشته باشند و اجازه دهند جانشین پیامبر | شود. ولی ابوبکر و عمر در هیچ جنگی، هیچ کافر و مشرکی را نکشته بودند و طبیعی بود که کسی از آنان کینه ای به دل نداشته باشد.

۴. عدالت علی(ع)

علی(ع) کسی بود که همه را به یک دید نگاه می کرد و این خوشایند عده ای زیاده خواه و افزون طلب نبود. آنان عدالت علی(ع) را در سفری که همراه علی(ع) به یمن رفته بودند به چشم خود دیدند. و دیدند که چگونه حضرت علی(ع) با کسانی که برای خود سهم بیشتری قائل بودند برخورد کرد؛ لذا حکومت علی(ع) برای آنان تحمل ناپذیر بود. وقتی طلحه و زبیر که خواهان فرمانداری کوفه و بصره بودند، از علی(ع) جواب رد شنیدند، به جنگ علی(ع) رفتند و خون مسلمانان را برای رسیدن به قدرت، بر زمین ریختند.

ص: ۱۵۰

دیدگاه شیعه نسبت به انتخاب امام و خلیفه مشخص و معلوم شد که شیعه معتقد است؛ انتخاب جانشین برای پیامبر | مانند انتخاب خود پیامبر، امری الهی است و مردم نمی توانند در آن دخالت کنند. حال سؤال اینجاست که اهل تسنن چه ملاکی برای انتخاب خلیفه دارند؟

واقعیت این است که آنان ملاک و معیار مشخص و ثابتی ندارند. وقتی اهل تسنن زیر بار فرموده ی خداوند نمی روند آنجا که می فرماید:

{إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً}.

انتخاب و جعل خلیفه بر روی زمین به عهده ی من است.

یعنی مردم نباید در این امور دخالت کنند، طبیعی است اهل تسنن برای یافتن ملاک، دچار حیرت و سرگردانی شوند. اگر بخواهند نحوه ی انتخاب هر خلیفه را ملاک قرار دهند، آن ملاک، بلافاصله توسط خلیفه ی بعدی شکسته و نقض می شود. مثلاً اگر بگویند: پیامبر اسلام (ص)، مردم را بدون رهبر و سرپرست رها کرد و از دنیا رفت و انتخاب خلیفه را به عهده ی مردم گذاشت. می گوئیم پس ملاک انتخاب خلیفه، نظر مردم است. همان طور که ابوبکر طبق این ملاک خلیفه شد. ولی دیری نپایید که این ملاک در انتخاب خلیفه ی بعدی زیر پا گذاشته شد و ابوبکر شخصاً عمر را به خلافت برگزید. اگر بگویند: روش صحیح در انتخاب خلیفه، روش ابوبکر است یعنی انتخاب توسط شخص خلیفه ی قبلی. می گوئیم پس چرا پیامبر (ص) این ملاک را رعایت نکرد و طبق عقیده ی شما مردم را رها کرد؟ پس چرا عمر بن خطاب، به این ملاک عمل نکرد

و شورای شش نفره تشکیل داد تا پس از مشورت یکی را انتخاب کنند؟ اگر بگویند: شورای شش نفره، تعیین خلیفه می کنند؛ می گوئیم پس چرا پیامبر و ابوبکر و عثمان این ملاک را رعایت نکردند؟ ضمن آن که روش پیامبران الهی این بود که حتی اگر برای مدت کوتاهی از قوم خود دور می شدند یک جانشین برای خود انتخاب می کردند؛ مثلاً حضرت موسی (ع) وقتی به کوه طور برای آوردن تورات می رفت، برادر خود هارون را به عنوان جانشین معرفی می کند. پس چگونه ممکن است پیامبر اکرم (ص) که برای همیشه می خواهد از امت خود دور شود یک جانشین شایسته برای خود انتخاب نکرد؟!

ص: ۱۵۲

بررسی مسأله ی مهدویت از دیدگاه اهل تسنن

سؤال: همه ی فرقه ها و دین ها هر کدام به نحوی مسأله ی موعود آخرالزمان را به عنوان منجی نهایی بشریت قبول دارند. دیدگاه اهل تسنن نسبت به این مسأله چیست؟

آقای زاهدی: درباره این سؤال باید به چند نکته اشاره کنم:

نکته ۱: اهل تسنن هم به موعود آخرالزمان که همان حضرت مهدی از فرزندان رسول خدا است اعتقاد دارند اما اختلاف بین شیعه و اهل تسنن در این است که آیا حضرت مهدی به دنیا آمده و زنده است یا در آخرالزمان به دنیا می آید؟ شیعه معتقد است که حضرت مهدی در نیمه ی شعبان سال ۲۵۵ هجری در خانه ی

امام حسن عسکری(ع) از مادری به نام «نرجس» به دنیا آمده است و در پنج سالگی از دیدگان غایب شده است. ولی اهل تسنن در این باره اختلافات عمیقی دارند که عوام اهل تسنن را سرگردان کرده اند.

یک نفر در کتاب «فتاوی منبع العلوم» از «مولوی محمد عمر سربازی» این گونه سؤال می کند:

ص: ۱۵۳

بعضی از علمای اهل تسنن می گویند که امام عسکری اصلاً اولاد نداشته و اهل تشیع می گویند که دارای یک فرزند بوده که امام غایب است. و شما (مؤلف) در شجره نامه ی خود نوشته اید که من از اولاد حسن عسکری هستم. در این مورد از هر دو طرف برای ما ایراداتی در جریان است. خیلی از برادران تشیع کتاب مذکور را مطالعه کرده و مرا در چندین مورد، زیر سؤال برده اند.

ایشان در جواب به این سؤال پرده از اختلاف عمیق علمای اهل تسنن درباره امام زمان بر می دارد و می گوید:

این اختلاف قدیمی و تاریخی بین تشیع و تسنن است. با وجود این که همه متفقند که امام مهدی خواهد آمد، ولی اهل تسنن می گویند که تا به حال از مادر متولد نشده و در آخرالزمان در مدینه منوره از پدری حسنی و از مادری حسینی به دنیا می آید.... این که حضرت امام حسن عسکری چند تا پسر داشت هم اختلافی تاریخی است. بعضی از اهل تسنن قائل شده اند که دو پسر داشتند، بعضی می گویند که پسر نداشتند و بعضی می گویند فقط یک پسر داشت و در اسم او اختلاف کرده اند؛ بعضی امام محمد ملقب به «محمود» یا ملقب به «علی اکبر» نوشته اند و بعضی لقب او را «حجه»، «منتظر»، «قائم»، «مهدی» و «صاحب الزمان» و کنیه او را «ابوالقاسم» نوشته اند. ولادت گرامی شان را در روز جمعه نیمه ی شعبان سال ۲۵۵ هجری نوشته اند. در هنگام فوت پدر بزرگوارش، پنج ساله بوده اند. بعضی اسم مادرش را «خمت» و بعضی «نرجس» نوشته اند. و

نوشته اند که در وقت غیبت نه ساله بود. چنانچه در «وفیات الاعیان» ابن خَلَّکان نیز بر این موضوع تصریح شده است. (۱)

نکته ۲: خداوند متعال می فرماید:

{إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً}. (۲)

من بر روی زمین خلیفه تعیین می کنم.

این قانون خداست که انتخاب خلیفه به عهده ی اوست. همه ی اهل تسنن معتقدند امام زمانی که در آخرالزمان می آید از ناحیه ی خداوند انتخاب و منصوب می شود.

ما می پرسیم اگر قانون خدا این است که خلیفه از طرف خدا انتخاب شود، پس چرا بعد از رسول خدا | این قانون اجرا نشد؟

اهل تسنن می گویند بعد از پیغمبر، صحابه

اجماعی تشکیل دادند و ابوبکر خلیفه شد. بعد از ابوبکر، عمر به وسیله ی ابوبکر انتخاب شد. عثمان را شورای عمر تعیین کرد. چطور شد که می گویند آنان را مردم انتخاب کردند و آخری را خدا تعیین می کند؟

نکته ۳: اگر قانون اهل تسنن در خلافت این است که باید مردم کسی را به عنوان خلیفه و جانشین خدا روی زمین تعیین کنند، چرا الآن که دنیا پر از ظلم و فساد شده، جلسه ای تشکیل نمی دهند تا امام مهدی را از بین خودشان انتخاب کنند تا دنیا را پر از عدل و داد کند؟ اگر اهل تسنن حق دارند خلیفه برای

ص: ۱۵۵

۱- فتاوی منبع العلوم، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲- بقره / ۳۰.

پیامبر(ص) انتخاب کنند؛ الآن هم حق دارند امام مهدی را انتخاب کنند، و اگر الآن حق چنین کاری را ندارند، برای خلیفه ی اول هم چنین حقی نداشتند و باید به نظر خدا و رسولش عمل می کردند.

نکته ۴: اهل تسنن، روایتی در صحیح مسلم

و دیگر کتاب هایشان دارند که می گوید: هر کس بمیرد در حالی که بیعت امامی بر گردن او نباشد به مرگ جاهلیت مرده است. (۱)

اهل تسنن از طرفی این روایت و روایات دیگری با این مضمون را نقل و صحت آن ها را تأیید کرده اند و از طرف دیگر عملاً هیچ امامی ندارند که همگی بر روی او اتفاق نظر داشته باشند و این معمایی است که از حل آن عاجز مانده اند.

نکته ۵: خداوند می فرماید:

{إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً}.

یعنی خدا همین الآن بر روی زمین خلیفه دارد.

ص: ۱۵۶

۱- مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةُ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری، ج ۳، ص ۱۴۷۸؛ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِثَّةَ جَاهِلِيَّةٍ. مسند احمد، احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۹۶؛ مَنْ مَاتَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمِثَّةُ جَاهِلِيَّةٍ. المعجم الكبير، الطبرانی، ج ۱۰، ص ۲۹۸؛ این روایت به تعابیر مختلف در کتب اهل تسنن ذکر شده است: مسند ابی داود الطیاسی، ص ۲۵۹؛ المعیار و الموازنه، ابوجعفر اسکافی، ص ۳۲۱؛ کتاب السنه، عمرو بن ابی عاصم، ص ۴۸۹ و ۴۹۰، ح ۱۰۵۷، ۱۰۵۸؛ مسند ابی یعلی، ج ۱، ص ۴۰۲، ۴۰۳، ح ۵۲۸، ج ۱۳، ص ۳۶۶؛ ح ۲۳۷۵؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۴۳۴؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج ۶، ص ۷۰؛ المعجم الكبير، طبرانی، ج ۱۹، ص ۳۸۸؛ مسند الشامیین، طبرانی، ج ۲، ص ۴۳۷، ۴۳۸؛ ح ۱۶۵۴؛ الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ج ۵، ص ۱۴۴؛ التاريخ الكبير، بخاری، ج ۶، ص ۴۴۵؛ ح ۲۹۴۳؛ الكامل، عبدالله بن عدی، ج ۵، ص ۲۲۷؛ علل الدار قطنی، ج ۷، ص ۶۳ و ۶۴، ح ۱۲۱۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۲۹۲ تا ۲۹۳؛ المعیار و الموازنه، ابوجعفر اسکافی، ص ۲۴. (محقق)

سؤالی که اهل تسنن باید جواب دهند این است که الآن خلیفه ی خدا بر روی زمین چه کسی است؟

نکته ۶:

چرا اهل تسنن کتاب مستقلی درباره حضرت مهدی نمی نویسند و فقط به نقل چند روایت محدود در لابه لای کتاب هایشان اکتفا کرده اند؟

زمانی که پیرو مذهب اهل تسنن بودم هر چه تحقیق و جستجو کردم، کتابی که اهل تسنن درباره ی امام زمان نوشته باشند، پیدا نکردم. حتی درباره ی دیگر ائمه اطهار مانند امام صادق و امام رضا(ع) و... نیز کتابی نوشته اند، ولی درباره ابوحنیفه و مالک و شافعی که برخی شاگرد امام و برخی شاگرد

شاگرد ائمه(ص) بوده اند، کتاب های زیادی نوشته اند!

به جناب «مولوی عبدالرحمن سلیمی» که یکی از نویسندگان مشهور اهل تسنن ایران است گفتم: مگر شما اهل تسنن، امامان شیعه را که اهل بیت رسول خدا(ص) هستند قبول ندارید؟

گفت: بله قبول داریم.

گفتم: پس چرا درباره ی زندگی و سیره ی آنان هیچ کتابی ننوشته اید؟

با تعجب و حسرت گفتم: متأسفانه این یک ضعف بزرگی است که ما اهل تسنن داریم. ما نسبت به ائمه کم لطفی می کنیم.

گفتم: همین کارها را می کنید که دیگران می گویند: اهل تسنن با اهل بیت(ع) دشمنی دارند. تقصیر خودتان است.

گفت: متأسفانه علمای گذشته ی ما درباره ی آنان کتابی ننوشته اند.

ص: ۱۵۷

گفتم: علمای شیعه از کتب شما اهل تسنن آدرس و منبع می دهند چه اشکالی دارد که شما هم از کتب و منابع شیعه برای سیره و زندگی اهل بیت (ع) استفاده کنید.

گفت: حقیقتاً ما نمی توانیم این کار را بکنیم.

گفتم: چرا؟

گفت: ما را متهم به تشیع می کنند.

چقدر درد آور و مایه ی تأسف است که مولوی ها فضایل و مناقب اهل بیت پیامبر را نمی گویند به این بهانه که آنان را متهم به تشیع می کنند. آیا این ظلم به اهل بیت نیست؟ روز قیامت به پیامبر اسلام (ص) چه جوابی خواهید داد در حالی که ایشان فرمودند:

{قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ}.

هیچ اجر و مزدی از شما نمی خواهم مگر دوستی نزدیکانم را؟^(۱)

آیا اهل تسنن مزد رسالت خاتم الانبیا را پرداخت کرده اند؟

مواردی از این قبیل در طول تاریخ مشاهده می شود که برخی بزرگان اهل تسنن به سبب عداوت با اهل بیت[^] حقیقت را کتمان می کردند، مانند: «عبدالله ابن زبیر» که گفت: من این گروه بنی هاشم را می بینم که وقتی رسول خدا یاد می شود، گردن خود را بالا می گیرند و بدترین چیز در نزد من خوشحالی آنان

ص: ۱۵۸

است. (۱) لذا عبدالله بن زبیر در خطبه های نمازش صلوات بر پیامبر را حذف کرد.

باید برای اهل تسنن این آیه را بخوانیم که:

{ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ

عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ } (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! برای خدا قیام کنید و به عدالت شهادت دهید. و البته نباید دشمنی عده ای، شما را بر آن دارد که عدالت را برقرار نکنید. دادگری کنید که آن به تقوا نزدیک تر است و از خدا بترسید که خدا به آنچه انجام می دهید آگاه است.

به راستی چرا برای این که متهم به شیعه بودن نشوید، حقیقت را نمی گوئید و به اهل بیت (ع) ظلم می کنید؟!

ص: ۱۵۹

۱- ولكن رأيت هذا الحي من بني هاشم إذا سمعوا ذكره اشرا بت أعناقهم وأبغض الأشياء إلى ما يسرهم. الأندلسي، احمد بن محمد بن عبد ربه (متوفای: ۳۲۸هـ-)، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۸۵، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، الطبعة الثالثة، ۱۴۲۰هـ / ۱۹۹۹ م.

۲- مائده / ۸.

تصویر شماره ۱

ص: ۱۶۰

تصویر شماره ۲

ص: ۱۶۱

تصویر شماره ۳

ص: ۱۶۲

تصویر شماره ۴

ص: ۱۶۳

تصویر شهید محمد اسلام زومکزی که بعد از شیعه شدن

به دست دشمنان اهل بیت(ع)، شب عید غدیر خم در

سراوان مظلومانه به شهادت رسید.

ص: ۱۶۴

قرآن كريم.

١. البدايه والنهائيه، ابن كثير متوفى ٧٧٤، تحقيق، تدقيق وتعليق: على شيرى الاولى ١٤٠٨ - ١٩٨٨م دار احياء التراث العربى، بيروت - لبنان.

٢. الكشاف عن حقائق التنزيل وعيون الاقاويل، ابا القاسم محمد بن عمر الزمخشري الخوارزمي وفات: ٥٣٨، انتشارات دارالاحياء التراث العربى، بيروت لبنان، تحقيق، عبدالرزاق المهدي.

٣. انساب الاشراف، البلاذري وفات: ٢٧٩ چاپ الاولى، سال چاپ ١٣٩٤-١٩٧٤ م، ناشر: مؤسسہ الأعلمی للمطبوعات، بيروت - لبنان.

٤. حياه الصحابه، محمد يوسف و محمد الياس كاندهلوى.

٥. تاريخ الإسلام، الذهبى، وفات ٧٤٨، تحقيق، د. عمر عبد السلام تدمري، چاپ الاولى، سال چاپ ١٤٠٧-١٩٨٧م، چاپخانه: لبنان - بيروت، ناشر دار الكتاب العربى.

٦. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي وفات ٤٦٣، دراسه و تحقيق: مصطفى

ص: ١٦٥

عبدالقادر عطا، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۴۱۷-۱۹۹۷ م، ناشر: دار الكتب العلميه - بيروت - لبنان.

۷. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر متوفى ۵۷۱، على شيرى ۱۴۱۵، دار الفكر للطباعه و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان.

۸. تفسير الثعلبى، الثعلبى وفات ۴۲۷، تحقيق: الإمام أبى محمد بن عاشور، مراجعه و تدقيق الأستاذ نظير الساعدى، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۴۲۲ - ۲۰۰۲ م، چاپخانه: بيروت - لبنان، ناشر: دار الاحياء التراث العربى.

۹. در المنثور، جلال الدين السيوطى، ناشر: دار المعرفه للطباعه و النشر، بيروت - لبنان.

۱۰. سنن الترمذى، الترمذى وفات ۲۷۹، تحقيق و تصحيح: عبد الوهاب عبداللطيف، چاپ الثانية، سال چاپ ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م، ناشر: دار الفكر للطباعه و النشر و التوزيع، بيروت - لبنان.

۱۱. سير أعلام النبلاء، شمس الدين الذهبى، وفات ۷۴۸، تحقيق و تخريج و تعليق: شعيب الأرنؤوط، محمد نعيم العرقسوسى، چاپ الرابعة، سال چاپ ۱۴۰۶ - ۱۹۸۶ م، ناشر: مؤسسہ الرسالہ، بيروت - لبنان.

۱۲. شفاء الاسقام و الاحزان مع ضميمه جديده، مولانا محمد عمر سربازى باهتمام: ابوخليل عبدالرحمن كراچوى، انتشارات اسحاقيه، جونا ماركيت، چاپ دوازدهم ۱۴۲۶ هجرى، محل انتشار در ايران كوه ون سرباز ايرانشهر، كتابفروشى محمدى ايرانشهر.

ص: ۱۶۶

۱۳. شهید ولایت در شب ولایت، عبدالرضا مزاری، مرکز فرهنگی ابوتراب، چاپ سپهر، چاپ اول.

۱۴. صحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری، دارالبيان العربی، حقه علی نسخه مخطوطه كامله و علق علیه د / محمد محمد تامر، الطبعة الاولى، ۱۴۲۶ هـ - ۲۰۰۵ م.

۱۵. صحیح مسلم، مسلم النیشابوری متوفی ۲۶۱، دار الفکر، بیروت - لبنان، طبعه مصححه و مقابله علی عدة مخطوطات و نسخ معتمده.

۱۶. فتاوی منبع العلوم کوه ون، محمد عمر (ملازهی) سربازی، تربت جام، شیخ الاسلام احمد جام، چاپ اول، بهار ۱۳۸۲.

۱۷. کنز العمال، المتقی الهندی وفات ۹۷۵، تحقیق ضبط و تفسیر: الشیخ بکری حیانی، تصحیح و فهرسه: الشیخ صفوه السقا، سال چاپ: ۱۴۰۹ - ۱۹۸۹ م، ناشر: مؤسسه الرساله، بیروت - لبنان.

۱۸. مستدرک علی الصحیحین، الحاکم النیشابوری وفات ۴۰۵، تحقیق إشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلی، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریف.

۱۹. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت - لبنان.

۲۰. میزان الاعتدال، الذهبی وفات ۷۴۸، تحقیق: علی محمد البجاوی، چاپ الأولى، سال چاپ ۱۳۸۲ - ۱۹۶۳ م، ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت - لبنان.

۲۱. نورالیقین فی سیره سید المرسلین، الشیخ محمد الخضری بک، تحقیق محی الدین الجراح. میر محمد، کتابخانه آرام باغ کراچی.

ص: ۱۶۷

۲۲. چگونه هدایت یافتم؟ (چرا سنی شدم) تولدی دوباره و انتخابی نو، مرتضی رادمهر، چاپ سوم ۱۳۸۵/۱۴۲۷هـ- (برگرفته از سایت کتابخانه ی عقیده).

ص: ۱۶۸

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

